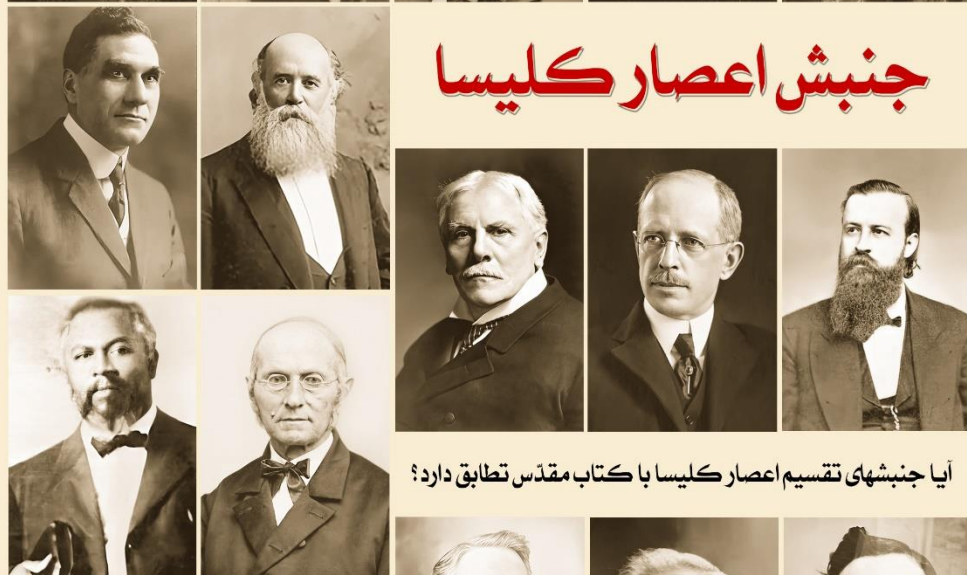




جنبش اعصار کلیسا



آیا جنبشهای تقسیم اعصار کلیسا با کتاب مقدس تطابق دارد؟

تألیف و ترجمه:

زوفاریان



نام کتاب

جنبش اعصار کلیسا

آیا جنبشهای تقسیم اعصار کلیسا با کتاب مقدس
تطابق دارد؟

تألیف و ترجمه: زوفارایان



انجمن تحقیقات کتاب مقدسی رایان



انتشارات کلیسای خداوند عیسی مسیح

فهرست مطالب

۱.....	پیش گفتار:
۶.....	انواع دوره‌های تاریخی:
۸.....	ادوار کلیسایی آگوستینی:
۹.....	شش عصر:
۱۰.....	رهبران برجسته:
۱۲.....	تقسیم ادوار حسب تثلیث:
۱۳.....	تقسیم ادوار حسب قبل و بعد شریعت:
۱۴.....	تقسیم ادوار حسب هفت کلیسای مکاشفه:
۱۷.....	جنبشهای مدعی ادوار تاریخی:
۱۹.....	جنبش میلیناریانیسم (هزاره‌گرایی):
۲۲.....	پیش هزاره‌گرایی:
۳۰.....	ضد هزاره‌گرایی:
۳۱.....	جنبش میلریت:
۳۲.....	نبوت نادرست و عواقب آن:
۳۴.....	رگهٔ نبوتی آمریکا:
۳۵.....	"بازگشت قریب‌الوقوع" واژه کلیدی است:
۳۶.....	جنبش دیسپنسیشنالیسم:
۳۶.....	پیش زمینه و شکل‌گیری دیسپنسیشنالیسم:
۳۷.....	منابع الهام و توسعه نظریه:
۳۷.....	نقش داری در گسترش دیسپنسیشنالیسم:
۳۸.....	گسترش دیسپنسیشنالیسم در ایالات متّحده:
۳۹.....	دیسپنسیشنالیسم در الهیات:
۴۲.....	آینده‌گرایی:
۴۲.....	پیش هزاره‌گرایی:

۴۲		اهمیت کشورهای ژئوپلیتیک در آینده:
۴۴		رویکرد اندیشمندان مطرح آمریکا نسبت به سیستم دیسپنسیشنال:
۴۷		دلایل رشد دیسپنسیشنالیسم در آمریکا:
۵۵		جنبش ادونتیستهای روز هفتم:
۵۸		رؤیاهای الن وایت و ایرادات بر پیغامهایش:
۶۶		جنبش شاهدان یهوه:
۶۹		ریشه یابی و قدمت شاهدان یهوه:
۷۳		تقسیم بندی اعصار کلیسا:
۷۵		غلام امین و دانا و پیغام آور لائودکیه:
۷۷		هرم جیزه:
۷۷		جنبش پنطیکاستی:
۷۸		ورود به جنبش تقدّس:
۷۹		تأسیس مدرسه کتاب مقدّس پتل:
۷۹		تجربه آگنس اوزمن و آغاز جنبش پنطیکاست:
۸۰		آموزه های پارام و سخن گفتن به زبانها:
۸۱		نبی خود خوانده یا ایلای آخرالزمان:
۸۲		شکل گرفتن یک تفکر از سخن گفتن به زبانهای غیر:
۸۳		نقش پارام در جنبش آروسا استریت بزرگترین جنبش قرن بیستم:
۸۴		شروع جنبش آروسا استریت:
۸۴		تأثیر جهانی:
۸۵		چگونه جنبش آروسا استریت به راه افتاد؟:
۸۶		نگاه به واقعه پنطیکاست:
۸۷		تفسیر نمادهای رخداد پنطیکاست:
۸۸		نکته مهم تعلیمی:
۸۸		شرایط سیمور بعد از موعظه اش:

وقایع مرتبط با جنبش پارامیت:	۹۳
ایلیای دیگر:	۹۳
مقابله با تسخیر روح:	۹۹
تعالیم هولناک:	۱۰۰
حوادث تراژیک مرتبط با پارامیت:	۱۰۱
پایان ماجرای گرینهاولگ:	۱۰۳
موج دوم جنبش پنطیکاستی:	۱۰۶
تفاوتها و جدایی از جنبش اول پنطیکاستی:	۱۰۶
شخصیتهای مطرحی که از ملاکی باب ۴ و وعده آمدن ایلیا دیدگاهی اشتباه داشتند:	۱۰۸
فرانک وستون سندفورد:	۱۰۹
جنبش برانهامیست:	۱۱۲
ورود ویلیام ماریون برانهام در عرصه شفا:	۱۱۲
دوران اولیة زندگی برانهام تا ورود او به خدمت:	۱۱۳
چند نمونه از تعالیم:	۱۱۴
نظریة هفت عصر کلیسا و تنها گشاینده اسرار هفت مهر:	۱۱۶
بررسی و نقض نظرات برانهام:	۱۲۱
آیا پیغام‌آورانی که ویلیام برانهام انتخاب کرده بود، معیار آمدن در پایان عصر را داشتند؟:	۱۲۳
پیام‌آوران خارج از اعصار خود، پیغام‌آورانی که با بدعتها رو به رو شدند:	۱۲۴
مشکلات دیگر در ارتباط با تفسیر ویلیام برانهام:	۱۲۶
آیا این نیز یک دکترین شاهدین بیهوش است؟:	۱۲۷
اشکالات:	۱۲۸
موضوع ایلیای نبی در ملاکی باب ۴:	۱۳۰
از دست دادن بینایی روحانی:	۱۳۴
نامه‌ای حاکی از نگرانی برای برانهام:	۱۴۲
ایلیای ملاکی:	۱۵۳

رسول عهد: ۱۵۷

فرشته لائودکیه و تمام کننده اسرار: ۱۵۸

سخن پایانی: ۱۶۰

تصاویری مربوط به کتاب: ۱۶۵

پیش گفتار:

برخی از مورخان تاریخ بشر را به ادوار متعددی تقسیم می‌کنند و بر اساس ویژگیهای متمایز هر عصر، رویدادهای برجسته یا رویکردهای خاص به وقایع گذشته، اشخاص و یا موضوعاتی که در آن عصر شاخص‌تر بودند، به نام‌گذاری آن ادوار می‌پرداختند؛ نظیر عصر آهن، عصر ملکه ویکتوریا، قرون وسطی، عصر مدرنیسم و غیره. در ارتباط با کتاب مقدس، ما شاهد تعاملات خداوند با قومش در عهد عتیق هستیم و در می‌یابیم که طبق کلام، خداوند پیش از دوران فیض با قوم خود به چه شکلی تعامل داشته و چه برنامه‌هایی برای آنان در نظر داشت و همچنین، پس از آغاز فیض و عهد جدید، چه اوامری را مورد تأکید و در صدر اولویتهای جای داد.

اما الهیدانان به همین بسنده نکرده و با نگاه خاص خود و موارد دخیل در نگاهشان نسبت به رویدادهای پیشین تاریخ کلیسا، تقسیم بندیهای متفاوتی را بنا کردند و بر هر کدام از این تقسیم بندیها نام خاصی گذاشتند و اشخاص و رویدادهای برجسته هر دوره را مورد مذاقه قرار دادند، مانند عصر لوتر که برای آن تاریخ دقیقی مشخص کردند و شخصیتی همچون مارتین لوتر را که در عصر خود، طریقت و اعمالش ظاهراً برجسته‌تر از سایر اصلاحگران هم عصرش بوده با در نظرگیری ویژگیهای خاص آن عصر و کنشهای دینی و جهت‌گیریهای سیاسی مرتبط با آن دوره که بر جامعه و شرایط کلیسایی آن عصر تأثیر فزاینده‌ای داشته بود را مورد پردازش قرار دادند.

حال با آن که مارتین لوتر در زمان خود یک مصلح دینی برجسته شمرده می‌شد و با نگاهی همه جانبه بر کلیسای عصرش تأثیر بی‌شائبه او را در تحولات آن عصر می‌بینیم، اما باید این نکته را نیز در نظر داشت که این تقسیم بندی تاریخی و تحلیل رویدادها و عوامل دخیل در روند حرکت کلیسا از منظر مورخان و الهیدانان بوده که شکل گرفته، و

چنان چه اشتباه هم نبوده نباشد، ولی این گونه تقسیم بندی اعصار و معرفی کردن اشخاصی خاص، در ارتباط با رسالت هر یک از این اعصار نمی تواند حسب متن صریح یا ضمنی کلام خدا باشد.

به این صورت که می توانیم ببینیم، با ترقی روند صنعت چاپ، کار نگارش و انتشار کتب سرعت گرفت و از آن جایی که لوثر یک فرد تحصیل کرده الهیاتی و اهل تحقیق و مطالعه بود با موشکافی ریشه های متزلزل و بنیادهای از هم گسیخته کلیسای روم و ناکارآمدی کلیسا و مطالعه کتبی در موازات همین تفکرات از نویسندگان پیشین، توانست به عمق فساد و پلیدی ساختارهای کلیسایی آن عصر پی ببرد و بعد با بینشی بر پایه مستحکم و بدون تزلزل با شجاعت تبر بر دوش گرفت تا خرابیها را مسطح و اصلاحات را بنیاد نهد.

اما مارتین لوثر اولین کسی نبود که به ناکارآمدی کلیسای روم و رسوم و تعالیم ضد کتاب مقدسی آن اشاره می کرد، بلکه او وامدار نویسندگان پیشین خود بود که نتوانستند نظرات خود را به نتیجه برسانند. با توجه به این وضعیت آیا می توان گفت که مارتین لوثر رسالتی از سوی خدا داشته در صورتی که هیچ شهادتی آسمانی در این خصوص نمی توان یافت؟ و یا نام عصر او از کلام خدا گرفته شده و مارتین لوثر نیز فرشته یا رسول فرستاده خداوند در آن عصر بوده؟

ما به هیچ وجه در هیچ کجای کتاب مقدس نامی از هیچ عصر و هیچ شخص خاصی به عنوان نماینده آن دوره نمی بینیم و جایی نیز که قرار بود شخصی رسالتی دریافت کند خدا مستقیماً وارد عمل می شد و حکم را اعلان می کرد، و شهادتی آسمانی برای آن یافت می شده، به مانند جایی که پولس را ظرف برگزیده خود برای امتهای اعلام کرد.

از آن جایی که تمامی کتب به هدایت روح القدس نگاشته شده حتی در عهد عتیق که ایلیای نبی برای مبارزه با پرستش بعل به دستور خدا برخاست و با کوبیدن کاهنان بعل، مذبج را به شکل صحیح بنا کرد، می‌بینیم که او با حکم مستقیم خدا با نقشی همچون یک اصلاحگر، مذبج صحیح را از نو بنیاد کرد و نام خدای اسرائیل را به قوم یادآوری کرد، ولی در عین حال ما نمی‌بینیم که نویسندگان در حین نگارش نام خاصی بر آن عصر نهاده باشد یا از خود ایلیا به عنوان نماینده آن عصر یاد کرده باشد زیرا تمامی کتب در هم‌سویی با یک دیگر تنها به یک هدف اشاره می‌کنند و آن نیز بلند کردن نام خداوند و اشاره به نقشه نجات خدا است.

هر چند در هر برهه‌ای قوم اسرائیل دارای انبیایی با قوآت روحانی بزرگ و مطیع خدا همچون موسی و ایلیا بودند، لیکن در تمامی کتب مراد بلند کردن نام آن عصر یا یک نبی یا اصلاحگر دینی نبوده بلکه مراد بلند کردن نام خدا و یادآوری کلام او است. در این کتاب سعی شده به آن موارد متناقض گوشه چشمی داشته باشیم و بعد به شکل دقیق‌تر به سراغ نظریاتی که در این زمینه ترویج پیدا کرده و به طور خاص به بخشهایی از کتاب مکاشفه مرتبط می‌گردند، بپردازیم.

از آن جایی که هر شخصی می‌تواند از منابع معتبر و دست اول همیشه اطلاعاتی کسب کند لیکن در استنباط و نتیجه‌گیری از آنها نیز می‌تواند به اغراق یا حتی کجراهه برود، بسیاری از الهیدانان نیز علی‌رغم مبادرت به استفاده از منابع اولیه مورد وثوق، در فهم خود از مطالعاتی که داشتند به خطا راه پیمودند و بدون دریافتی روحانی منجز از روح القدس، تنها با نگاه به تاریخ دو هزار ساله کلیسا و منابع دینی مرتبط دست به یکسری برداشتهای شخصی و تقسیم بندی‌هایی زدند که خالی از اشتباه نمی‌باشند.

در ابتدا این نظرات صرفاً جنبه تئوری داشتند اما با گذشت زمان برخی از آنها تبدیل به اصولی مسلم برای برخی کلیساها گشتند و پیروانی یافتند. این نوشتار نیز به

یکی از این نظریات اختصاص دارد که موضوع آن بررسی تقسیم بندی اعصار کلیسا و پیوند دادن آن با موضوع خطاب خداوند به هفت کلیسای آسیا و مفهوم آنها است.

برخی الهیدانان، این هفت کلیسا را نماد هفت عصر تعبیر کرده و بر این اساس، دوره‌های کلیسایی را تقسیم بندی کرده‌اند. این نظریه پس از سالها مورد پذیرش برخی کلیساها قرار گرفت و پیروانی نیز یافت. هم اکنون بسیاری از مفسران به تفاسیر مرتبط با این موضوع می‌پردازند؛ به این صورت که با بررسی مختصات تاریخی هر دوره، آن را به یکی از کلیساها پیوند می‌دهند و هر کلیسا را نمایانگر یک عصر می‌دانند. همچنین، شخص یا اشخاصی را نماینده یا رسول آن عصر معرفی کرده و در نتیجه، خطاب خداوند به هر کلیسا را خطاب به یک عصر خاص تعبیر می‌کنند؛ مانند عصر مارتین لوتر یا عصر لائودکیه.

این کتاب با تمرکز بر نظریهٔ اعصارگرایی و تقسیم ادوار، به واکاوی دقیق تحولات و جنبشهایی می‌پردازد که توسط نظریه پردازان، اشاعه دهندگان و رهبران این جنبشها به کتاب مکاشفه و هفت کلیسای آسیای صغیر پیوند داده شده است. نویسندگان در این اثر، به بررسی جامع دیدگاه‌های ارائه دهندگان این تئوریه‌ها پرداخته و تلاش کرده تا ارتباط میان این تفکرات و برخی نبوت‌های کتاب مقدس را روشن کند.

از آن جایی که برخی افراد و گروه‌ها به اشتباه نبوت‌های کتاب مقدس را به نقش خاص خود یا موقعیت کلیسا و جماعت خود مرتبط می‌سازند، نویسندگان در این نوشتار به طور خاص به بررسی برداشتهای نادرست و کج فهمیهای رایج از این نبوتها پرداخته است. همچنین، در تلاش برای روشن سازی بیشتر، به مفاهیمی که پایه‌ای متزلزل دارند یا از اعتبار ساقط گشته و رنگ و بوی متزلزل دارند، اشاره شده است.

هدف اصلی این اثر، فراهم آوردن چهارچوبی مناسب برای برخی تعالیم در این حوزه است، تا خوانندگان بتوانند با دیدگاهی روشن و مبتنی بر حقیقت کلام، به تحلیل و

فهم آموزه‌های مرتبط بپردازند. این کتاب به ویژه برای ایماندارانی که خود را پیرو فرشته دوره هفتم و معتقد به تقسیم اعصار کلیسا و حتی ظهور ایلای نبی در قالب نبی جدید می‌دانند، با تأکید خاصی توصیه می‌گردد، از آن جهت که می‌تواند درک عمیق‌تری از این آموزه‌ها و نبوت‌های مرتبط با آنها فراهم آورد.

از آن جا که مؤلف مسؤول گردآوری و ترجمه مطالب بوده است، برای کمک به فهم بهتر، از مشورت یکی از معلمان کلام در بخشهایی که به توضیح تعالیم صحیح مربوط می‌شود، بهره گرفته است. امیدوارم همان گونه که شخصاً از این مطالب فهم و معرفتی نیکو حاصل نمودم، شما نیز به سهم خود از آنها بهره‌مند شوید.

انواع دوره‌های تاریخی:

تاریخ کتاب مقدس همچون جریانی عظیم و پرفراز و نشیب، پر از وقایع گوناگون و حوادث خاص است که در نگاه به بعضی از این وقایع می‌توان چگونگی تعامل خدا با قومش را دریافت. در همین شکل خاص تعامل خدا با قومش، تاریخ کتاب مقدس را می‌توان به دو دوره تقسیم کرد که به دو دوره عهد عتیق و عهد جدید معروف می‌باشد: از عهد عتیق به عنوان دوران شریعت، یا همان احکام اولیه‌ای که خدا به موسی داده بود یاد می‌گردد و دوره عهد جدید دورانی است که شریعت خدا به واسطه روح القدس در دل ایمانداران به مسیح قرار گرفته است که به دوره فیض مشهور می‌باشد. این تقسیم بندی که مورد تأیید کتاب مقدس می‌باشد به ما این امکان را می‌دهد که بفهمیم چگونه خداوند در طول تاریخ با بشر وارد تعامل شده است.

دوره شریعت، به زمانی اشاره دارد که خداوند قوانین و احکام خود را به قوم اسرائیل اعطا کرد و آنان موظف بودند بر اساس این دستورات زندگی کنند. این دوران از زمان اعطای شریعت به موسی در کوه سینا آغاز می‌شود و تا زمان آمدن مسیح و آغاز عهد جدید ادامه دارد.

اما دوره کلیسا با نزول روح القدس در روز پنتیکاست آغاز می‌شود. این بازه زمانی کلیسا از پنتیکاست (اعمال رسولان باب ۲) تا زمان حضور و فعالیت کلیسا بر زمین به عنوان عصر فیض و یا عصر کلیسایی شناخته می‌شود. در همین بازه زمانی مسیحیان در سراسر جهان به عنوان بدن مسیح فعالیت می‌کنند و پیغام انجیل را به گوش جهانیان می‌رسانند.

وجه افتراق این دو عهد نیز در افاضه شدن روح است زیرا تا پیش از صلیب خداوند عیسی، روح القدس همیشه با قوم همراه بوده اما در آنان ساکن نمی گشته و تنها در عصر فیض است که هیكل ایمانداران معبد روح القدس و مکان سکونت پیوسته و دائمی او گردید.

از آن جایی که تلمود بابلی تاریخ را به سه بخش تقسیم می کند این تقسیم بندی مورد پسند برخی نویسندگان قرار گرفت تا آن را بسط دهند. حسب تلمود بابلی تقسیم اعصار بدین شرح است:

✓ عصر پیش از شریعت: دوره ای که قبل از آمدن شریعت تورات بوده است؛

✓ عصر شریعت: دوره ای که در آن شریعت تورات برقرار است؛

✓ عصر مسیحایی: دوره ای که متعلق به مسیح است؛

جی. جی. آر پری (G. J. R Parry) در کتاب خود "یک دیدگاه پروتستانی" به این مفهوم ما را می رساند که: «پس از اصلاحات پروتستانی، مفهوم "پیشگویی الیاس" توسط فیلیپ ملانشتون و همکاران لوتری او، با استفاده از سفرنامه کاریون که به شکلی ویرایش شده منتشر شده بود، معروف گردید. آنها سه دوره زمانی را مشخص کردند: "بدون شریعت"، "تحت شریعت" و "تحت فیض". هر دوره به مدت دو هزار سال تخمین زده شد و این طرح برای پیش بینی پایان زمان (حداقل آغاز هفته هفتم نهایی) به کار گرفته شد، کاری که در قرن هفدهم توسط یوهان هاینریش آلستد انجام شد.»

با وجود مخرب نبودن ظاهری این مطالب، اما بسط و توسعه آنها به موارد دیگر خالی از خطا نبود که موجب تبلور تعالیم غریب و غیر کلامی گشت. به دلیل همین سیر نزولی اشتباه که منجر به برآمدهای نادرست گردید، نگارش این نوشتار ضرورت یافت.

چه نوع تقسیم بندی‌هایی از ادوار صورت گرفته است؟

ادوار کلیسای آگوستینی:

ادوار کلیسای آگوستینی، یک تقسیم بندی از تاریخ کلیسا توسط آگوستین هیپو می‌باشد که بعداً توسط کسانی دیگر مانند بید دِ وِرنِابل (Bede the Venerable) گسترش یافته است. این تقسیم بندی به هفت دوره اصلی تقسیم می‌شود که هر دوره نمایانگر مرحله‌ای خاص در توسعه و تکامل کلیسا است.

در دانش نامهٔ ویکی‌پدیا دربارهٔ این نوع تقسیم بندی ادوار چنین آمده: «شش عصر جهان که همچنین به ندرت هفت عصر جهان خوانده می‌شود، یک دوره بندی تاریخی مسیحی است که اولین بار توسط آگوستین هیپو حدود سال چهارصد میلادی نوشته شده است.

این تقسیم بندی بر اساس رویدادهای دینی مسیحی از آفرینش آدم تا رویدادهای مکاشفه است. در طول قرون وسطی به طور گسترده‌ای به شش عصر تاریخ، که هر عصر تقریباً هزار سال طول می‌کشد، باور داشتند و تا دوران روشنفکری، نگارش تاریخ عمدتاً به تکمیل تمامی یا بخشی از این طرح می‌پرداخت.

همان طور که هفته، هفت روز است این طرح نیز شامل هفت عصر است، با این تفاوت که به مانند روز هفتم هفته که برای استراحت تخصیص یافته، دورهٔ هفتم نیز استراحت ابدی پس از داوری نهایی و پایان زمانها است. این طرح معمولاً شش عصر جهان نامیده می‌شد زیرا در طرح آگوستین، اینها اعصار جهان و تاریخ بودند، در حالی که عصر هفتم متعلق به این جهان نبود بلکه، همان طور که بعدها بید (Bede) آن را تشریح

کرد، موازی با شش عصر جهان بود. ارائه آگوستین به طور عمدی با ایده‌های ظهور مجدد و هزاره‌ای مقابله می‌کرد که عصر هفتم، دنیای آینده، پس از ششم خواهد آمد.

شش عصر:

«شش عصر، همان طور که توسط آگوستین هیپو تدوین شده، در کتاب "تعلیم دادن مبتدیان"، فصل ۲۲ تعریف شده است:

۱. عصر اول "از ابتدای نسل انسان است، یعنی از آدم، که اولین انسانی بود که ساخته شد، تا نوح، که کشتی را در زمان طوفان ساخت،" یعنی دوره پیش از طوفان.
۲. عصر دوم "از آن زمان تا ابراهیم، که به واقع پدر همه امتها نامیده شد."
۳. عصر سوم "از ابراهیم تا داوود پادشاه ادامه دارد."
۴. عصر چهارم "از داوود تا آن جا که قوم خدا به بابل به اسارت رفتند."
۵. عصر پنجم "از تبعید تا آمدن خداوند ما عیسی مسیح ادامه دارد."
۶. عصر ششم "با آمدن او (عیسی مسیح)، عصر ششم آغاز شده است."

این اعصار بازتاب هفت روز آفرینش هستند که روز آخر آن، روز استراحت سبت است، که طبق اعتقاد مشترک مسیحی بیانگر سفر انسان برای یافتن استراحت ابدی با خدا است.» [پایان مطلب از دانش نامه ویکی پدیا]

رهبران برجسته:

آگوستین: آگوستین اهل هیپو (۳۵۴ - ۴۳۰ میلادی) یکی از مهم‌ترین پدران کلیسای غربی و تأثیرگذارترین الهیدانان مسیحیت است. او در آثار خود به خصوص "شهر خدا (De Civitate Dei)، به تفسیر تاریخ کلیسا و جهان پرداخته و نظریه‌ای هفت دوره‌ای برای تاریخ کلیسا ارائه می‌دهد.

بید دِ وِنِراِبِل (Bede the Venerable): بید (۶۷۳ - ۷۳۵ میلادی) یک راهب انگلیسی بود که به پژوهشهای تاریخی‌اش شناخته می‌شود. او تحت تأثیر آگوستین بود و نظریه هفت دوره‌ای آگوستینی را در آثار خود به کار برد. بید دِ وِنِراِبِل در کتاب تاریخ کلیسای مردم انگلیس (Historia Ecclesiastica Gentis Anglorum) از هفت دوره آگوستینی سخن گفته است. این کتاب که به عنوان یکی از مهم‌ترین منابع تاریخی درباره تاریخ اولیه انگلستان شناخته می‌شود، تحت تأثیر اندیشه‌های آگوستین قرار داشته و بید در آن تلاش کرده است تا تاریخ کلیسا را در قالب دوره‌های آگوستینی تفسیر کند. او در مقدمه این کتاب از هفت دوره آگوستینی سخن گفته است. در این مقدمه، بید تحت تأثیر آموزه‌های آگوستین، تاریخ کلیسا را به هفت دوره تقسیم می‌کند و این چهارچوب را به عنوان راهی برای فهم بهتر تاریخ کلیسا و نقش آن مطرح می‌کند.

بید چنین می‌گوید: «شش دوره جهان یک ترتیب زمانی از تاریخ به دوره‌های زمانی معنی‌دار از نظر الهی است. دوره اول از آفرینش تا طوفان نوح ادامه دارد؛ دوره دوم از نوح تا برج بابل؛ دوره سوم از بابل تا شاول؛ دوره چهارم از داوود (جانشین شاول) تا اسارت در بابل؛ دوره پنجم از بابل تا حکومت رومی؛ دوره ششم از تولد مسیح تحت حکومت رومی تا بازگشت دوباره. بخش بزرگی از اهمیت الهی این دوره‌ها زمانی است که با واحدهای زمانی کوتاه‌تر و معنی‌دارتر در الهیات مسیحی، یعنی آفرینش، مصائب مسیح، و طول عمر انسان مقایسه می‌شوند. این واحدهای کوچک‌تر به عنوان یک نماد کوچک از گستره تاریخ

مقدّس در نظر گرفته می‌شوند. همان طور که والیس (Wallis) اشاره می‌کند، بید "محاسبه زمان را به نماد ابدیت تبدیل می‌کند."

در بررسی از کارهای الهیاتی بید به کوشش وریتی. ال. آلن (Verity L. Allann) تقسیم بندی دوره‌ها با روزهای آفرینش و بعد با اعمال عیسی تطبیق داده شده که ظاهراً همه آنها در چند دوره گنجانده شده و در نهایت به دوره بندی‌هایی می‌رسیم که بدون داشتن هیچ پشتوانه کلامی و یا حتی ارتباطی به یک دیگر به عنوان نظریه ارائه داده شده‌اند؛ برای نمونه ما نمی‌توانیم به هیچ روی بگوییم که چگونه از دوره بابل تا حکومت رومی را به عنوان دوره خلق پرندگان و ماهیها در نظر بگیریم و یا آن را با اعتراض یهودیان بر عیسی تطبیق دهیم. یا تولّد مسیح تا بازگشت دوباره او چه ارتباطی با آفرینش پستانداران و خزندگان دارد؟

جدول ۱:

دوره‌ها	روزهای آفرینش	روزهای مصائب	دوره‌های عمر انسان
آفرینش تا طوفان نوح	نور	ورود عیسی به بیت عنیا	طفولیت
نوح تا بابل	فلک	ورود به اورشلیم	کودکی
بابل تا شائول	خشکی	مورد اعتراض یهودیان	نوجوانی
داوود تا اسارت بابل	خورشید و ماه	مورد اعتراض یهودیان	جوانی
بابل تا حکومت رومی	پرندگان و ماهیها	مورد اعتراض یهودیان	بزرگسالی
تولّد مسیح تا بازگشت دوباره	پستانداران و خزندگان	به صلیب کشیده شدن عیسی	پایان در پیری
دوره قديسان	استراحت	دفن او در قبر	
ابدیت		قیام او	

«همان طور که در جدول ۱ بالا دیده می‌شود، این دوره‌های زمانی تعداد متفاوتی از دوره‌ها را در بر می‌گیرند. ایده اصلی آن از این آیه نشأت گرفته که "یک روز نزد خدا همچون هزار سال و هزار سال چون یک روز"، و وقایع نگاران پیشین از آفرینش تا تولّد

مسیح را تقریباً پنج هزار سال محاسبه کرده‌اند. از زمانهای بسیار قدیم این زمان به هفت یا حتی هشت دوره تقسیم شده بود. پس از پایان زمان یعنی بعد از قیام تمامی روحها، دورهٔ ابدیت بود.

دورهٔ هفتم معمولاً به موازات دوره ششم (یا حتی برخی از دوره‌های قبلی) در نظر گرفته می‌شد و به عنوان دورهٔ قدّيسان در آسمان بود. دورهٔ هشتم پس از بازگشت دوبارهٔ مسیح اتفاق می‌افتد. جدول ۱ همچنین برخی از مقایسه‌های رایج بین دوره‌های جهان و دوره‌های زمانی کوتاه‌تر را نشان می‌دهد. [به نقل از کتاب وریته. ال. آلن، صفحهٔ ۳۲، ۳۳]

تقسیم ادوار حسب تثلیث:

از جمله کسانی که به سرعت این طریق را پیمودند و دید تقسیم‌گرانهٔ اعصار را در پیش گرفتند و بر اساس دیدگاه خود تاریخ را به چند دوره تقسیم کردند می‌توان از یوآخیم فیوره (Joachim of Fiore) (۱۱۳۵ - ۱۲۰۲ میلادی) یاد کرد که با نگاه به تلمود بر اساس دیدگاه خود، تاریخ را به سه دوره حسب سه شخص در تثلیث تقسیم کرد. تقسیم بندی او چنین است:

۱. **عصر پدر:** که به عهد عتیق (کتاب مقدس قدیم) اشاره دارد؛
۲. **عصر پسر:** که به عهد جدید و کلیسا اشاره دارد؛
۳. **عصر روح:** که به کلیسای روحانی جدید و پادشاهی اشاره دارد که هنوز نیامده است. در این عصر یک کلیسای روحانی جدید بر زمین تأسیس خواهد گشت؛

لنارت اشکوف (Lenart Škof) در مقاله خود با عنوان "عصر سوم: تعاملاتی در هسته مادی پنهان ما" تلاش می کند سه عصر یوآخیم را در حکمت سنتی یهود ریشه یابی کند. برای این کار، اشکوف از تلمود بابلی نقل می کند که می گوید: «جهان شش هزار سال ادامه خواهد داشت، دو هزار سال اول هرج و مرج (تاهو)، دو هزار سال دوم تورات و دو هزار سال سوم ایام مسیح است.»

اشکوف این را از قول خودش بیشتر توضیح می دهد: «سه عصر، همان طور که نویسندگان تلمود بابلی پیشنهاد کرده اند، به عصر آشفته قبل از شریعت، به عصر شریعت تورات، و به عصر مسیحایی آینده اشاره دارد.» (نقل قول از صفحه ۸۴)

تقسیم ادوار حسب قبل و بعد شریعت:

در ادامه این نوشتار می بینیم که آگوستین هیپو (۳۱۳ - ۴۳۰ میلادی) خیلی پیش تر از یوآخیم نیز تقسیم بندی دیگری از ادوار دارد که با یوآخیم متفاوت است، تقسیم بندی او چنین است:

۱. قبل از قانون،

۲. تحت قانون؛

۳. تحت فیض؛

«در واقع، سه دوره تلمودی که اشکوف به آنها اشاره می کند، به طور قابل توجهی مشابه سه دوره ای هستند که آگوستین پیشنهاد کرده است: نکته جالب این جا است که او این شباهت را تا حدی در می یابد، اما به اشتباه آگوستین را در بینابین انتقال تلمود به

یوآخیم قرار می‌دهد، در حالی که تلمود بابلی متعلق به حدود ششصد بعد از میلاد یعنی دویست سال پس از مرگ آگوستین، است.» [از همان منبع]

بر خلاف تلمود و آگوستین که دورهٔ سوّم را زمان ظهور مسیح می‌دانستند، یوآخیم اعتقاد داشت که دورهٔ دوّم، دوران حکومت مسیح به عنوان پسر خدا است. در دورهٔ روح‌القدس، اگر چه مسیح همچنان شخصیت مرکزی ایمان باقی می‌ماند، اما این دوره دیگر رشد تاریخی با حکومت یک فرد خاص بر زمین نیست بلکه در هیکل روحانی (قوآت روحانی) نمود پیدا می‌کند.

تقسیم ادوار حسب هفت کلیسای مکاشفه:

در ادامهٔ تفکّر تقسیم اعصار کلیسا در میان نویسندگان دیگر، رابرت جی کلاوس (ROBERT. G. Clouse) نویسندهٔ "تفسیر آخرالزمانی توماس برایتمن و جوزف مید" در ژورنال انجمن انجیلی چنین نوشته است: «دو تن از مفسران برجستهٔ قرن هفدهم که در تقویت علاقه به موضوع آمدن پادشاهی خدا بر زمین نقش داشتند توماس برایتمن و جوزف مید بودند. در صفحات بعدی، می‌خواهم نظرات این دو نفر دربارهٔ کتاب مکاشفه را مقایسه کنم و نشان دهم که تفاوت اساسی در تفکّر آنها در تفسیر هزار سال مکاشفه باب ۲۰ یافت می‌شود.

اگر چه توماس برایتمن (Thomas Brightman) (۱۵۶۲ - ۱۶۰۷ میلادی) از نظر زمانی قبل از مید (Joseph Mede) بود، اما اثر او در طول قرن هفدهم همراه با اثر مید تأثیرگذار بوده. برایتمن یک پروتستانی اواخر دورهٔ الیزابت بود که در ناتینگهام متولّد شد و در دانشگاه کمبریج تحصیل کرد. او مدرک کارشناسی، کارشناسی ارشد و

دکترای الهیات را دریافت کرد و در سال ۱۵۹۲ میلادی کشیش بخش هاونز (Hawnes) شد.

او به عنوان محقق کوشا همیشه عهد جدید یونانی خود را به همراه داشت و هر دو هفته یک بار آن را می‌خواند. او حتی هنگام سواری نیز مطالعه می‌کرد تا هرگز وقت خود را تلف نکند. معروف‌ترین اثر برایتمن که اعتقاد داشت تحت هدایت مستقیم آسمانی نوشته شده تفسیر طولانی او بر مکاشفه بود. او این را نوشت تا تفسیر یسوعیان را که تلاش می‌کردند تمام تحقق مکاشفه را به آینده موکول کنند، رد کند. [ژورنال انجمن انجیلی]

به گفته برایتمن: «هفت مهر تا زمان کنستانتین تحقق یافته‌اند و صلحی که توسط کنستانتین فراهم شده است، همان "نیم ساعت سکوت در آسمان" در مکاشفه ۸: ۱ است.»

آیا به واقع می‌توان صلح کنستانتین را به مفهوم نیم ساعت سکوت در آسمان تعبیر کرد؟ مگر این صلح تمام آسمان و زمین را با مسیح آشتی داد یا از او جدا کرد یا کار شگرفی صورت گرفت که موجب چنین سکوتی شده باشد؟

صرف نظر از درست یا غلط بودن تفکر برایتمن، مهم‌ترین نکاتی که او در تفسیرش از مکاشفه که بعداً خط مشی نویسندگان و الهیدانان پس از او قرار گرفت، ارائه داد در ارتباط با هفت کلیسای آسیا است. او این گونه اعتقاد داشت که هفت کلیسای آسیا نمایانگر هفت دوره کلیسای مسیح هستند.

در ارتباط با تفسیرهای تاریخی که از کتاب مکاشفه ارائه شده درباره تئوری توماس برایتمن *Historicist interpretations of the Book of Revelation* در دانش نامه ویکی‌پدیا چنین نوشته شده:

«توماس برایتمن، پیوریتان (پروتستانی تندرو) طرفدار وحدت، اولین کسی بود که تفسیری تاریخ‌گرایانه از هفت کلیسای مکاشفه باب ۲ و ۳ پیشنهاد داد. او توضیح داد که چگونه هفت کلیسا نشان دهنده هفت عصر کلیسای مسیح هستند.

یک دیدگاه تاریخی معمول از کلیسای مسیح چندین دوره تاریخ کلیسا را در بر می‌گیرد که هر یک مشابه کلیسای اصلی هستند، به شرح زیر:

۱. عصر افسس، عصر رسولی است؛
۲. عصر اسمیرنا، عصر آزار و اذیت کلیسا تا سال ۳۱۳ میلادی است؛
۳. عصر پرگاموس، کلیسای مصالحه‌گر تا سال ۵۰۰ میلادی است؛
۴. عصر طیاتیرا، دوران ظهور پاپی تا زمان اصلاحات است؛
۵. عصر ساردس، عصر اصلاحات است؛
۶. عصر فیلادلفیه، عصر بشارت است؛
۷. عصر لائودکیه، که به کلیساهای آزاد زمان حاضر اشاره دارد؛

عصر لائودکیه معمولاً به عنوان دوره معاصر با مفسر اطلاق می‌شود. برایتمن عصر لائودکیه را انگلستان زمان خود می‌دانست. در جنبش میلریتی، هر کلیسا نشان دهنده یک دوره قابل تاریخ‌گذاری از تاریخ کلیسا بود. بنابراین، ویلیام میلر عصر لائودکیه را از سال ۱۷۹۸ تا ۱۸۴۳ میلادی تعیین کرد و پس از آن پایان روزها را در سال ۱۸۴۴ میلادی می‌دانست. [پایان مطلب از دانش نامه ویکی‌پدیا]

جنبشهای مدعی ادوار تاریخی:

چه جنبشهایی در زمینه تقسیم بندی ادوار حسب مکاشفه و پیشگویی دوره پایانی انجام شد؟

از زمان ظهور مسیحیت، تفسیر آیات کتاب مقدس و تلاش برای پیش‌بینی زمان بازگشت خداوند، یکی از موضوعات مهم برای بسیاری از ایمانداران بوده است. در زمینه تقسیم ادوار و تاریخ‌گذاری دقیق هر عصر، برخی از ایمانداران به تلفیق آیاتی از هفتاد هفته دانیال و هفت کلیسای نامبرده در کتاب مکاشفه پرداخته‌اند. آنان با استفاده از تحلیل‌های خود به یکسری ارقام و پیش‌بینیهای مشخصی برای تعیین آخرین دوره و زمان آمدن خداوند دست یافتند.

در قرون اولیه مسیحیت آگوستین هیپو در کتاب بیستم "شهر خدا" به تفسیر آیات مربوط به پایان جهان، داوری و ظهور مجدد مسیح پرداخت و تلاش کرد تا این آیات را در چهارچوبی فلسفی و دینی توضیح دهد. در دوره قرون وسطی، برخی از رهبران مذهبی و فلاسفه به پیش‌بینیهای مشابهی پرداختند. یوآخیم فیوره، راهب ایتالیایی، با تلفیق آیات کتاب مقدس و رویدادهای زمان خود، تاریخ را به سه دوره تقسیم کرد: دوره پدر، دوره پسر و دوره روح‌القدس.

در دوران مدرن تلاشها برای پیش‌بینی دقیق زمان بازگشت خداوند ادامه یافت. افرادی مانند ویلیام میلر در قرن نوزدهم با استفاده از محاسبات دقیق و تحلیل آیات کتاب مقدس، پیش‌بینیهایی درباره پایان جهان و ظهور مجدد مسیح ارائه دادند. اما با گذشت زمان و عدم تحقق این پیش‌بینیها، بسیاری از این تلاشها مورد نقد و بازبینی قرار گرفتند. بسیاری از این پیشگوییها با گذشت زمان نادرست از آب درآمدند و مشخص شد که نمی‌توان با استناد به آیات کتاب مقدس زمان دقیقی برای این رویداد مشخص کرد.

چنین کاوشگرانی با تمام ذکاوت توجّه‌ای به این گفتهٔ خداوند عیسی نداشتند که آمدن خداوند همچون دزد خواهد بود و هیچ کس، حتّی پسر انسان، از زمان آن آگاهی ندارد. در انجیل متّی، عیسی مسیح به طور واضح دربارهٔ عدم آگاهی خود از زمان دقیق بازگشت ثانویه‌اش صحبت می‌کند. آیات زیر به این موضوع اشاره دارند:

«^{۳۶} اما از آن روز و ساعت هیچ کس اطلاع ندارد، حتّی ملائکه آسمان جز پدر من و بس» (متّی ۲۴ : ۳۶).

«^{۴۲} پس بیدار باشید زیرا که نمی‌دانید در کدام ساعت خداوند شما می‌آید.^{۴۳} لیکن این را بدانید که اگر صاحب خانه می‌دانست در چه پاس از شب دزد می‌آید، بیدار می‌ماند و نمی‌گذاشت که به خانه‌اش نقب زند.^{۴۴} لَهذا شما نیز حاضر باشید، زیرا در ساعتی که گمان نبرید، پسر انسان می‌آید» (متّی ۲۴ : ۴۲ - ۴۴).

این آیات نشان می‌دهند که عیسی مسیح نه تنها به پیروان خود هشدار می‌دهد که از زمان بازگشت او مطلع نخواهند بود، بلکه خود او نیز در جایگاه پسر انسان از این زمان آگاهی ندارد و فقط خدا، یعنی پدر، از آن مطلع است. این امر بر اهمیّت آماده بودن و بیدار ماندن تأکید می‌کند چرا که زمان آمدن ثانویهٔ خداوند بر همگان پوشیده خواهد بود.

هر چند در این زمینه نویسندگان بیشتری به قلم فرسایی پرداختند ولی در این جا تنها به آن نظراتی که منجر به ظهور جنبشهای جدید در راستای تقسیم ادوار و پیشگویی آمدن خداوند گشت، اشاره می‌شود.

جنبش میلیناریسم (هزاره گرایی):

✓ رهبران برجسته: جان نیپیر (John Napier)، توماس مونترز (Thomas Müntzer)

✓ عقاید اصلی: باور به آمدن هزاره آخرالزمان و حکومت هزار ساله مسیح روی زمین؛
✓ تلاش برای تعیین دقیق زمان بازگشت مسیح و رویدادهای پایان جهان؛

آخرت شناسی یکی از شاخه‌های مهم الهیات مسیحی است که به بررسی و مطالعه وقایع و تحولات مربوط به پایان جهان و سرنوشت نهایی بشریت می‌پردازد. این شاخه از الهیات به موضوعاتی همچون بازگشت آتی مسیح، رستاخیز مردگان، ربوده شدن مؤمنان به آسمان، داوری نهایی خداوند بر انسانها، سعادت ابدی نجات یافتگان در حضور مسیح، و مجازات ابدی گناهکاران دور از حضور الهی می‌پردازد.

در حالی که اصول کلی آخرت شناسی، مانند بازگشت مسیح و رستاخیز، در بین مسیحیان از مقبولیت عمومی برخوردار است، اما در جزئیات و تفسیرهای دقیق این آموزه‌ها از دوران اولیه کلیسا تا به امروز، تفاوتها و تنوعهای زیادی وجود دارند. برخی از این اختلافات به نحوه تفسیر پیشگوییهای کتاب مقدس، مخصوصاً مکاشفات یوحنا، و زمان وقوع این رویدادها باز می‌گردد. به عنوان مثال، مکتبهای مختلفی در مسیحیت وجود دارد که هر یک تفسیری خاص از ربوده شدن، حکومت هزار ساله مسیح (میلیناریسم)، و ترتیب وقایع آخرالزمان ارائه می‌دهند.

در کتاب زندگی و آثار جان نیپیر، ریاضیدان و نویسنده اسکاتلندی که به همکاری سه نویسنده در سال ۲۰۱۷ نگاشته شده چنین آشکار می‌گردد که: «نیپیر در کتابی به نام "کشف ساده از تمام مکاشفات سنت جان (A Plaine Discovery of the Whole Revelation of St. John) که در سال ۱۵۹۳ منتشر، و به چند زبان ترجمه شد

پیش‌بینی یک جنگ بزرگ بین پروتستان‌ها و کاتولیک‌ها را کرده بود، که این پیش‌بینی مدت کوتاهی پس از مرگ او محقق شد. اما محاسبات او در مورد پایان قریب‌الوقوع دنیا که قرار بود در سال ۱۶۸۸ رخ دهد، نادرست بودند.

نپیر در این کتاب تلاش کرد با استفاده از تحلیلهای ریاضی و تفسیری از کتاب مکاشفه یوحنا، تاریخ دقیق آخرالزمان را پیش‌بینی کند. او رویدادهای تاریخی را با ترتیب زمانی مشخص کرد و باور داشت که این رویدادها با پیشگوییهای کتاب مکاشفه مطابقت دارند. نپیر معتقد بود که ساختار کتاب مکاشفه نشان می‌دهد این پیشگوییها به تدریج و در مراحل مختلف تحقق خواهند یافت. او هفتمین شیپور مکاشفه را به سال ۱۵۴۱ نسبت داد و پیش‌بینی کرد که پایان دنیا ممکن است در یکی از سالهای ۱۶۸۸ یا ۱۷۰۰ رخ دهد. [اقتباس از کتاب زندگی و آثار جان نپیر؛ نوشته برایان رایس (Brian Rice)، انریکو گونزالس ولاسکو (Enrique González-Velasco) و الکساندر کوریگان (Alexander Corrigan) در سال ۲۰۱۷]

همان طور که پیش‌تر بیان شد در حالی که اصول کلی آخرت شناسی، مانند بازگشت مسیح و رستاخیز، در بین مسیحیان پذیرفته شده اما در جزئیات و تفسیرهای دقیق این آموزه‌ها به خصوص از کتاب هفتاد هفته دانیال و کتاب مکاشفه تفاوت‌های زیادی وجود دارد و از دوران اولیه کلیسا تا به امروز، این تفاوتها در برداشت از آثار نویسندگان مشخص است.

این تفاوتها نه تنها در میان نویسندگان کلیساهای مختلف، بلکه حتی میان اعضای درون یک فرقه و جامعه مسیحی نیز دیده می‌شود. برخی گروه‌ها معتقد به وقوع یک حکومت هزار ساله مسیح قبل از داوری نهایی هستند، در حالی که برخی دیگر این دوره را نمادین و مرتبط با دوره‌ای از پیروزی روحانی کلیسا می‌دانند. همچنین، دیدگاه‌های

مختلفی دربارهٔ زمان بندی و ترتیب رویدادهای آخرالزمانی، مانند ترتیب وقوع رستاخیز و ربوده شدن، وجود دارد.

از همین جا معلوم می‌گردد که آخرت شناسی در مسیحیت به عنوان یکی از محورهای اصلی مناقشات الهیاتی مطرح بوده و همچنان باقی مانده است. این مباحثات و اختلافات نشان از پیچیدگی و اهمیت این موضوع در تفکر مسیحی دارند، که طی قرون مختلف به شکلهای گوناگون بازتاب یافته و همچنان در مرکز توجه بسیاری از اندیشمندان و ایمانداران قرار دارند.

در دانش نامهٔ بریتانیا در تعریف هزاره‌گرایی چنین آمده: «هزاره‌گرایی، یا هزاره باوری، اعتقاد به هزاره‌ای است که در پیشگوییهای مسیحی (مکاشفه باب ۲۰) آمده، یعنی دورهٔ هزار ساله‌ای که در آن مسیح بر زمین حکمرانی خواهد کرد، یا بر هر جنبش مذهبی اطلاق می‌گردد که آینده‌ای از صلح و رفاه را پیش‌بینی می‌کند.

این باور به دو شکل از هزاره‌گرایی وجود دارد. پیش هزاره‌گرایی بر این باور است که بازگشت دوم مسیح قبل از هزاره رخ خواهد داد و نبرد نهایی بین خیر و شر را آغاز خواهد کرد که پس از آن پادشاهی هزار ساله بر زمین یا در آسمان برقرار خواهد شد.

پسا هزاره‌گرایی اما معتقد است که عیسی پس از ایجاد هزارهٔ پادشاهی صلح و عدالت، که راه را برای بازگشت دوم هموار کرده، باز می‌گردد. در طول تاریخ مسیحیت، ادوار تغییرات اجتماعی یا بحران، معمولاً باعث بازگشت به باورهای هزاره‌گرایانه شده‌اند.

در قرون وسطی افسانه آخرین امپراطور و نوشته‌های یوآخیم فیوره نمایانگر هزاره‌گرایی بودند. در دوران اصلاحات، آناباپتیست‌ها و برادران بوهمی و سایر گروه‌ها نیز اعتقادات هزاره‌گرایانه داشتند. اکنون این اعتقاد به ویژه با فرقه‌های پروتستانی مانند

ادونتیسست‌ها، شاهدان یهوه و همین طور مورمون‌ها مرتبط است.» [برگرفته از دانش نامهٔ بریتانیا]

در ارتباط با هزاره‌گرایی این مفهوم هم موافقان زیادی، هم مخالفان زیادی داشت از آن جهت که عده‌ای به واقع منتظر هزاره‌ای بودند که با آمدن مسیح محقق شود و برخی هزار سال را عددی صرفاً نمادین می‌دانند نه به عنوان هزار سال واقعی و در تقابل با هزاره‌گرایی قرار گرفتند. این اشکال متفاوت و همچنین طرفداران هر کدام بدین شرح هستند که با عنوان **Millennialism** زیر بخش **Eschatology** از دانش نامهٔ ویکی‌پدیا برداشته شده که خود به دو بخش پیش هزاره‌گرایی و ضد هزاره‌گرایی تقسیم می‌شود:

پیش هزاره‌گرایی:

در قرون اوّلیهٔ مسیحیت:

«در قرون اوّلیهٔ پس از مسیح، اشکال مختلفی از هزاره‌گرایی در کلیسا، هم در شرق و هم در غرب، وجود داشت. پیش هزاره‌گرایی که توسط کلیسای اوّلیه پذیرفته شده بود به عنوان "پیش هزاره‌گرایی تاریخی" شناخته می‌شود و توسط پاپیاس (Papias)، ایرانوس (Irenaeus)، ژوستین شهید (Justin Martyr)، ترتولیان (Tertullian)، پولیکارپ (Polycarp)، شبه - برنابا (Pseudo – Barnabas) [رساله‌ای از نویسندۀ ناشناس که به برنابا نسبت داده شده است - مترجم]، متودیوس (Methodius)، لاکتانسیوس (Lactantius)، کومودیانوس (Commodianus)، تئوفیلوس (Theophilus)، ملیتو (Melito)، هیپولیتوس روم (Hippolytus of Rome)، ویکتورینوس پتو (Victorinus of Pettau)، نیپوس (Nepos)، جولئوس

آفریکانوس (Julius Africanus)، تاتیان (Tatian) و مونتانوس (Montanus) حمایت می‌شد.

با این حال، دیدگاه‌های پیش هزاره‌گرایی مونتانوس احتمالاً بر رد بعدی پیش هزاره‌گرایی در کلیسا تأثیر گذاشت، زیرا مونتانیسم به عنوان بدعت دیده می‌شد.

در قرون نوزده و بیستم مسیحیت:

جنبش دانشجویان کتاب مقدس:

جنبش دانشجویان کتاب مقدس یک جنبش هزاره‌ای بر پایه طرح الهی ادوار در سال ۱۸۸۶ میلادی، توسط چارلز تیز راسل در جلد اول از سری کتابهای "مطالعاتی در کتاب مقدس" پایه‌گذاری شد. اما پس از مرگ راسل و انتخاب جوزف فرانکلین رادفورد به عنوان رئیس جامعه، تعدادی زیادی از دانشجویان کتاب مقدس از جامعه جدا شدند. سازمانهای مختلفی همچون Laymen's و Dawn Bible Students Association و Home Missionary Movement از این جنبش سر برآوردند. کتابهای این مجموعه همچنان از سال ۱۹۲۷ میلادی توسط انجمن دانشجویان کتاب مقدس داون منتشر می‌شود.

آنان به بازگشت نامرئی مسیح معتقدند و این عقیده تحت تأثیر آموزه‌های نلسون اچ. باربور (Nelson H. Barbour) شکل گرفت و چارلز تیز راسل آن را پذیرفت و ترویج کرد. باربور در ابتدا پیرو "ویلیام میلر" بود، کسی که پیش‌بینی کرده بود مسیح در سال ۱۸۴۴ میلادی به زمین باز خواهد گشت. پس از عدم تحقق این پیش‌بینی، باربور و بسیاری دیگر از پیروان میلر دچار تردید شدند. با این حال، باربور به مطالعه کتاب مقدس

ادامه داد و به این نتیجه رسید که مسیح در واقع در سال ۱۸۷۴ میلادی به صورت نامرئی بازگشته است. و راسل نیز همین عقیده را برداشت. همچنین این دسته تثلیث‌گرا نیستند و علاوه بر آن بر نقش راسل در تفسیر کتاب مقدس تأکید دارند. آنان معتقدند که "زمان امّتها"، در سال ۱۹۱۴ میلادی به پایان خواهد رسید و در پایان زمان امّتها دوره آشوب به نام آرماگدون شروع خواهد گشت.

به علاوه بر خلاف فرقه‌های آدونتیست، آنها اعتقاد داشتند که زمین در هنگام بازگشت مسیح نمی‌سوزد، بلکه همه انسانها بر روی زمین زنده خواهند شد و این امکان را خواهند داشت که در صورت اطاعت، به زندگی ابدی دست یابند.

شاهدان یهوه:

«شاهدان یهوه یکی از مهم‌ترین شاخه‌های جنبش دانشجویان کتاب مقدس است که پس از مرگ راسل در سال ۱۹۱۶ میلادی و تحت رهبری جوزف فرانکلین رادرفورد (Joseph Franklin Rutherford) شکل گرفت. رادرفورد تغییرات مهمی در تعلیم و روشهای سازمانی اعمال کرد. او تأکید بیشتری بر مرکزیت قدرت و کنترل سازمانی داشت و دکترین‌های جدیدی را معرفی کرد که از آموزه‌های اصلی راسل فاصله داشت. این تغییرات باعث نارضایتی و خروج بسیاری از پیروان اولیه دانشجویان کتاب مقدس شد.

یکی از عوامل جدایی، پیش‌بینیهای رادرفورد درباره وقوع برخی رویدادهای مهم در سال ۱۹۲۵ میلادی بود که محقق نشد. این مسئله به افزایش نارضایتی در میان اعضای جامعه منجر شد. در سال ۱۹۳۱ میلادی، رادرفورد تصمیم گرفت تا برای جدا کردن جنبش تحت رهبری خود از دیگر گروه‌های منشعب از دانشجویان کتاب مقدس، نام

"شاهدان یهوه (Jehovah's Witnesses)" را برگزیند. این نام تأکیدی بر مأموریت آنان به عنوان گواهان یهوه، خدای کتاب مقدس، داشت و هویت جدیدی برای این گروه فراهم کرد. آنان باور دارند که مسیح برای هزار سال به عنوان پادشاه از آسمان بر زمین حکمرانی خواهد کرد و ۱۴۴۰۰۰ نفری که صعود نموده‌اند، او را یاری خواهند کرد و در دوره هزار ساله، زمین همچون بهشتی خواهد گشت. این بخش به طور گسترده‌تر در بخش جنبش شاهدان یهوه گنجانده شده است.

کلیسای خدای قادر مطلق:

«این گروه همچنین به نام صاعقه شرقی نیز شناخته می‌شود. کلیسای خدای قادر مطلق در تعالیم خود به عصر پادشاهی هزاره اشاره می‌کند که پس از فاجعه‌های پیشگویی شده در کتاب مکاشفه در انجیل خواهد آمد.» [برگرفته از دانش نامه ویکی‌پدیا عنوان Millennialism زیر بخش Eschatology]

در ارتباط با این کلیسا مطالب و مدارک هولناکی از دانش نامه‌ها و مقالات مختلف ارائه شده و اصل اساسی این گروه این است که عیسی مسیح به زمین بازگشته و در حال حاضر به صورت یک زن چینی زندگی می‌کند. نام "صاعقه شرقی" به انجیل متی ۲۴ : ۲۷ اشاره دارد: «^{۲۷} زیرا همچنان که برق از مشرق ساطع شده و تا مغرب ظاهر می‌گردد، آمدن پسر انسان نیز چنین خواهد بود.» حال در این جا به برخی از مطالب و هشدارهایی که در ارتباط با این گروه نقل شده، اشاره می‌گردد:

سایت اسرائیلی Kehila News به تاریخ ۲۴ نوامبر ۲۰۲۰ میلادی در مورد این فرقه چنین هشدار می‌دهد: «کلیسای خدای قادر مطلق، که با نام "صاعقه شرقی" نیز

شناخته می‌شود، یک فرقه شبه مسیحی است که در سال ۱۹۹۱ میلادی در چین تأسیس شد. در آن سال، زنی به نام یانگ شیانگ بین (Yang Xiangbin) شروع به انتشار مکاشفات نبوی در میان کلیساهای خانگی چین کرد که ادعا می‌کرد این مکاشفات از روح القدس آمده است. در همان سال، مردی به نام ژائو وی شان (Zhao Weishan) به او پیوست و به سرعت رهبر اصلی گروه کوچک او شد. در سال ۱۹۹۲ میلادی، ژائو اعلام کرد که یانگ شیانگ بین نه تنها یک نبیه است، بلکه او بازگشت دوم عیسی مسیح به زمین و تجسد خدای قادر مطلق است.

در سال ۱۹۹۵ میلادی، این گروه در چین ممنوع شد و در سال ۲۰۰۰ میلادی، ژائو و یانگ به ایالات متحده مهاجرت کردند و پناهندگی سیاسی دریافت کردند. از آن زمان، آنها در نیویورک زندگی کرده و این جنبش را هدایت می‌کنند.

این فرقه که به سرعت در حال گسترش است، اکنون میلیون‌ها پیرو در سراسر جهان دارد و به نظر می‌رسد که آنها اکنون هدفشان ایمانداران مسیحی عبری زبان در اسرائیل است. آنها از کلمات و مفاهیم کتاب مقدسی استفاده می‌کنند اما آیات کتاب مقدس را از متن خارج کرده و معنی آنها را تحریف می‌کنند. آنها افراد بی‌سواد، ایماندارانی که فاقد کتاب مقدس هستند و کسانی که درک خوبی از کتاب مقدس ندارند یا به راستی عیسی را نمی‌شناسند، هدف قرار می‌دهند.

در اینترنت تعداد زیادی ویدئوهای موسیقی و تعلیمی تولید شده توسط این گروه، همگی به زبان عبری وجود دارد. به وضوح برخی از اعضای تیم آنها سخنرانان بومی عبری هستند. به نظر می‌رسد که کلیسای خدای قادر مطلق حتی تلاش کرده است تا بر انتخابات ۲۰۱۹ میلادی اسرائیل تأثیر بگذارد، اما توییت‌دها حساب کاربری مرتبط با آنها را مسدود کرد.» [پایان مقاله سایت Kehila News]

در دانش نامهٔ ویکی‌پدیا دربارهٔ این گروه چنین آمده: «این گروه ضد تثلیث است و شکلی از هزار ساله‌گرایی را تعلیم می‌دهد. این گروه مکاشفات خدای قادر مطلق مؤنث خود را منتشر می‌کند؛ بیشتر آنها در کتاب "کلمه در جسم ظاهر می‌شود" جمع‌آوری شده‌اند. این گروه ضد کمونیست است و اژدهای بزرگ سرخ در کتاب مکاشفه را با حزب کمونیست چین معادل می‌داند.

این کلیسا تاریخ بشریت را به عنوان "طرح مدیریت شش هزار سالهٔ خدا" توصیف می‌کند که به سه مرحله تقسیم می‌شود: عصر شریعت، زمانی که خدا به عنوان یهوه اسرائیل را هدایت کرد؛ عصر فیض، زمانی که خدا به عنوان عیسی مسیح بشریت را نجات داد، اما طبیعت گناه‌آلود آن را از بین نبرد؛ و عصر پادشاهی، که در سال ۱۹۹۱ میلادی آغاز شد، زمانی که خدا در تجسد کنونی خود به عنوان خدای قادر مطلق تمامیت حقیقت را آشکار می‌کند و برای رهایی انسانها از گناهانشان کار می‌کند.» [پایان بخشی از دانش نامهٔ ویکی‌پدیا]

از جمله حملاتی که در چین توسط اعضای این گروه انجام شد و سرکوب گردیده است را، دانش نامهٔ ویکی‌پدیا تحت عنوان (Eastern Lightning) یاد می‌کند:

حملات نانیانگ در سال ۱۹۹۸ میلادی:

«از ۳۰ اکتبر تا ۱۰ نوامبر ۱۹۹۸ میلادی، دو عضو مدعی صاعقه شرقی، لیو شونتینگ (Liu Shunting) و ژائو فاتینگ (Zhao Fating)، مجموعه‌ای از حملات و سرقتها را در شهرستانهای تنگه و شچی در نانیانگ، استان هنان انجام دادند. لیو و ژائو با استفاده از چاقو، میله‌های فلزی و پودر آهک، نه نفر را در یک دورهٔ دوازده روزه کتک

زده، زخمی و مجروح و کور کردند و از آنها سرقت کردند. گزارش شده است که این حملات به دلیل امتناع قربانیان از پیوستن به کلیسا یا ارائه پول به آنها انجام شده است. از نه قربانی، شش نفر پایشان شکسته و دو نفر گوش راستشان قطع شد. در ۷ مارس ۲۰۰۰ میلادی، دادگاه مردمی میانی نانیانگ، لیو و ژائو را به ترتیب به هجده و هفده سال زندان به اتهام جراحات عمدی و سرقت محکوم کرد.

آشوبهای مرتبط با قیامت در ۲۰۱۲ میلادی:

برخی از اعضای صاعقه شرقی پیشگویی معروف به "پیشگویی مایا" را پذیرفته و پایان دنیا را برای سال ۲۰۱۲ میلادی پیشبینی کردند. مقامات این اشخاص را به ایجاد شورش و حتی ارتکاب جرایم در سراسر چین متهم کردند. بر اساس گفته امیلی دان، پیشبینیهای ۲۰۱۲ میلادی توسط برخی از اعضای فرقه "بدون تأیید مقامات صاعقه شرقی" پذیرفته شد، که تأکید داشتند در الهیات آنها، پایان دنیا وجود ندارد و اعضای که اصرار به انتشار پیشگویی مایا داشتند را توبیخ و حتی اخراج کردند.

بلافاصله قبل از تاریخ پیشبینی شده پایان دنیا در ۲۱ دسامبر ۲۰۱۲ میلادی، دولت چین چهارصد عضو صاعقه شرقی را در مرکز چین و تا هزار نفر از سایر استانهای چین دستگیر کرد. مقامات چینی همچنین ادعا کردند که مین یونگجون، که یک زن مسن و بیست و سه دانش‌آموز را در مدرسه‌ای در استان هنان با چاقو زخمی کرده بود، تحت تأثیر پیشگوییهای ۲۰۱۲ میلادی قرار گرفته بود و پس از وقوع حادثه اشاره کرد که اعضای صاعقه شرقی در میان کسانی بودند که این پیشگوییها را ترویج می‌کردند.

قتل وو شوویان در سال ۲۰۱۴ میلادی:

وو شوویان (Wu Shuoan, 1977 – 2014)، زنی سی و هفت ساله از ژاویوان (Zhaoyuan)، شاندونگ (Shandong) که به عنوان فروشنده در یک فروشگاه لباس در یک مرکز خرید کار می‌کرد، بعد از کار منتظر ملاقات با همسر و پسر هفت ساله‌اش در مک‌دونالد نزدیک آن جا بود. در حالی که وو آن جا بود، گروهی شش نفره (از جمله یک کودک ۱۲ ساله) وارد رستوران شدند. آنها اعلام کردند که مبشر هستند. آنها پس از ارائه پیام مذهبی خود، از مشتریان خواستند که شماره تلفن همراه خود را برای تماسهای آینده ارائه دهند.

از وو دو بار درخواست شد که شماره تلفن خود را بدهد. او امتناع کرد. سپس وو توسط دو نفر از مبلغان، که از تیهایی که گروه با خود آورده بود استفاده کردند، مورد ضرب و شتم قرار گرفت. یک صندلی به سمت وو پرتاب شد و سر و صورت او زیر پا لگدمال شد. در حالی یکی از مهاجمان فریاد زد "بمیر! روح شیطان!" یکی دیگر از گروه رو به سمت مشتریان فریاد می‌زد: "هر کس مداخله کند، خواهد مرد!" این حمله با دوربین ضبط شد و فیلم آن به طور گسترده در اینترنت به اشتراک گذاشته شد. وو در اثر جراحات در محل حادثه جان باخت.

این جنبش توسط رسانه‌های چینی به عنوان "خطرناک‌ترین فرقه" کشور توصیف شده و از سال ۱۹۹۵ میلادی به طور رسمی در چین ممنوع شده است. مخالفان مسیحی و رسانه‌های بین‌المللی نیز آن را به عنوان یک فرقه و حتی یک سازمان تروریستی توصیف کرده‌اند. [پایان مطلب دانش نامه ویکی‌پدیا از Eastern Lightning]

پیوند عکسها و ویدیوهای مرتبط را می‌توانید در آدرس منابع سایت مشاهده نمایید.

ضد هزاره گرایی:

در قرن دوم، آلوگی (Alogi) (یعنی کسانی که تمام نوشته‌های یوحنا را رد می‌کردند) ضد هزاره بودند، همان طور که کایوس (Caius) در ربع اول قرن سوم نیز چنین بود. با تأثیر افلاطون گرایی، کلمنت اسکندریّه (Clement of Alexandria) و اوريجن (Origen) پیش هزاره گرایی را انکار کردند. به همین ترتیب، دیونیسیوس (Dionysius) اسکندریّه (که در سال ۲۶۴ میلادی درگذشت) استدلال کرد که مکاشفه توسط یوحنا نوشته نشده و نمی‌توان آن را به صورت تحت‌اللفظی تفسیر کرد؛ او ضد هزاره‌ای بود. ژوستین شهید (که در سال ۱۶۵ میلادی درگذشت)، که در الهیات خود گرایشهای هزاره‌ای داشت، در گفتگو با تریفوی (Trypho) یهودی، فصل ۸۰، به دیدگاه‌های متفاوت اشاره می‌کند.

"من و بسیاری دیگر بر باور پیش هزاره گرایی هستیم و اعتقاد داریم که چنین چیزی رخ خواهد داد، همان طور که شما مطمئناً آگاه هستید؛ اما از سوی دیگر، به شما خاطر نشان کردم که بسیاری از کسانی که ایمانی خالص و پارسا دارند و مسیحیان حقیقی هستند، تفکری دیگر دارند." آگوستین در روزهای اولیه خود پیش هزاره گرایی را تأیید کرد، اما بعدها به ضد هزاره گرایی تغییر عقیده داد و به همراه پاپ گریگوری کبیر موجب گردید که این دیدگاه محبوبیت بیابد.

دانش نامه کاتولیک اشاره می‌کند که طرفداران باورهای مختلف گنوستیک در قرن دوم (که خود به عنوان بدعت‌گرا تلقی می‌شدند) نیز هزاره گرایی را رد کردند. [پایان دانش نامه ویکی‌پدیا از بخش هزاره گرایی]

پیش هزاره گرایی که در قرن نوزدهم و بیستم رایج گشت با شروع ابتدایی آن در قرون اولیه متفاوت بود. زیرا در این زمان آنها به دنبال برجسته کردن رهبر یا رهبرانی

برای هدایت و آماده کردن مردم تا شروع هزاره می‌گشتند که این گروه‌های پیش هزاره‌گرا همان طور که دیدیم به این شکل دسته بندی می‌شوند:

- ✓ جنبش دانشجویان کتاب مقدس؛
- ✓ شاهدان یهوه؛
- ✓ کلیسای خدای قادر مطلق در چین؛

جنبش میلریت:

جنبش میلریت یک جنبش مذهبی پروتستان در ایالات متّحده در اوایل قرن نوزدهم بود که توسط یک کشیش باپتیست به نام ویلیام میلر (William Miller) که دیدگاه هزاره‌گرایانه داشت رهبری می‌شد. این جنبش به دلیل اعتقادات و پیش‌بینیهای خاص میلر در مورد بازگشت دوم عیسی مسیح شناخته می‌شود.

ویلیام میلر با مطالعه دقیق کتاب مقدس، به ویژه کتابهای دانیال و مکاشفه، به این باور رسید که بازگشت دوم مسیح در حدود سال ۱۸۴۳ یا ۱۸۴۴ میلادی اتفاق خواهد افتاد. در مقاله‌ای به قلم پُل کرول (Paul Kroll) از سایت Grace Communion International این واقعه چنین شرح داده می‌شود: «در ۲۲ اکتبر ۱۸۴۴ میلادی، حدود ۱۰۰۰۰۰ مسیحی در تپه‌ها، مکانهای تجمع و مراعات گرد هم آمدند. آنها با نفسی بریده و شادی بی‌پایان منتظر بازگشت خداوند و نجات دهنده‌شان، عیسی مسیح، بودند. این جمعیت به خاطر ادعای نبوی یک کشاورز و فرد عادی باپتیست از شمال نیویورک به نام ویلیام میلر (۱۷۸۲ - ۱۸۴۹ میلادی) گرد هم آمده بودند. او مطمئن بود که از مطالعات خود بر روی کتاب مقدس دریافته که عیسی مسیح در آن روز باز خواهد گشت.

تاریخ پیش‌بینی شده ویلیام میلر برای بازگشت فرا رسیده بود. جمعیت منتظر، که عمدتاً در شمال شرقی ایالات متّحده جمع شده بودند، با امید به آسمان نگاه می‌کردند و ساعتها به تدریج سپری می‌شد. با نزدیک شدن به شب، اضطراب زیادت‌ر شد. سپس ساعت نیمه شب فرا رسید و هنوز مسیح بازنگشته بود. مردم هر چه بیشتر بی‌قرار می‌شدند. در ساعات اولیه تاریکی، جمعیت ناامید و متعجب شروع به پراکنده شدن کردند. وقتی روشنایی روز ۲۳ اکتبر رسید، مشخص شد که مسیح آن طور که انتظار می‌رفت، باز نخواهد گشت.

نبوّت نادرست و عواقب آن:

این امید نابود شده به عنوان "ناامیدی بزرگ" شناخته شد. در کتاب "آن هنگام که دیگر زمانی نخواهد بود"، مورّخ پول بوی‌ر مثالی از ناامیدی عمیق میلریتی‌ها ارائه می‌دهد. به گفته یکی از ایمانداران ناامید: "امیدها و انتظارات ما نابود شد و روحی از گریه بر ما حاکم شد که قبلاً هرگز تجربه نکرده بودم ... ما گریه کردیم و گریه کردیم تا طلوع سحر." (صفحه ۸۴)

وقتی عیسی به آن صورت که انتظار می‌رفت بازنگشت، بسیاری از کسانی که امیدوارانه منتظر بازگشت نجات‌دهنده‌شان بودند، ایمان خود را کاملاً از دست دادند. برخی از آنها امید خود را از دست ندادند و در نهایت یک توهّم دیگر را جایگزین قبلی کردند. آنها ادّعا کردند که مسیح باید به طور نامرئی در سال ۱۸۴۴ میلادی آمده و وارد قدس‌الاقداس آسمان شده تا داوری نهایی بر جان مسیحیان را آغاز کند.

بسیاری به سادگی به کلیساهایی که از آنها آمده بودند، بازگشتند، بی‌شک آنها از چیزی که به عنوان یک خیال پوچ شناخته شده بود، گیج، مضطرب و خجالت‌زده بودند.

میلر پس از ناامیدی بزرگ، مطالعات نبوی خود را رد کرد و در سال ۱۸۴۹ میلادی درگذشت. هر یک از پیروان باقی مانده بر سر اختلافات عقیده و دکتترین از هم جدا شدند. در نهایت، گروه‌های مختلفی از کمپ میلریتی سر برآوردند، از جمله شاهدان یهوه و ادونتیست‌های روز هفتم.

در واقع، فاجعه اکتبر ۱۸۴۴ میلادی دومین ناامیدی بزرگ برای پیروان تقویم و پیش‌بینی میلر بود. او قبلاً اعلام کرده بود که بازگشت عیسی مسیح در حدود سال ۱۸۴۳ رخ خواهد داد. یک سال بعد آمد و سپری شد و مسیح بازنگشت. ادعای نبوی میلر شکست خورد و بسیاری را ناامید کرد. سپس کسی اشاره کرد که او تغییر از قبل از میلاد به بعد از میلاد را در نظر نگرفته است، بنابراین محاسبات او یک سال اشتباه بوده است. میلر سپس تاریخ بازگشت عیسی را یک سال بعد، یعنی ۲۲ اکتبر ۱۸۴۴ میلادی منتقل کرد. اما ناامیدی بزرگ دوباره برای هزاران پیرو که اموال خود را بخشیده بودند و با ایمان منتظر بودند، رخ داد - آن هم برای هیچ و پوچ.

ویلیام میلر، مانند همه مسیحیان، اشتیاق آمدن پادشاهی خدا را داشت. با این حال، این اشتیاق توسط او به باوری غلط تعبیر شد که بازگشت مسیح در زمان او و در تاریخ مشخصی رخ خواهد داد. میلر فکر می‌کرد که او در کتاب مقدس پیشگویی‌هایی را کشف کرده که اگر به طور منطقی مطالعه شوند، می‌توانند تاریخ دقیقی برای بازگشت عیسی ارائه دهند. مطالعات و محاسبات او از پیشگویی‌های مختلف، مانند پیشگویی هفتاد هفته در دانیال باب ۹ و ۲۳۰۰ روز باب ۸، او را به تاریخ ۲۲ اکتبر برای بازگشت مسیح رساند. [پایان مقاله The Great Disappointment از پل کرول]

پل کرول در مقاله خود به نکاتی اشاره کرد که بعدها به واقع در تاریخ الهیات مسیحی آمریکا به خصوص تفکر بازگشت ثانویه مسیح و تعیین تاریخی دقیق برای آن نقش داشت از جمله آنها: آغاز رگه نبوتی آمریکا و تأکید بر عبارت "بازگشت

قریب الوقوع" است. این دو مطلب بدین شرح هستند که از ادامه همان مقاله شرح داده می‌شوند:

رگه نبوتی آمریکا:

«باورهای نبوی مانند اعتقاد میلر در میان برخی از مسیحیان و مذهب عامه آمریکا به شدت جای پیدا کرد. جنبش میلریتی دهه ۱۸۳۰ و ۱۸۴۰ میلادی یک رویداد منحصر به فرد نبود. میلر و سایر رهبران جنبش او در حالی که از ایالت‌های شمالی عبور می‌کردند، مخاطبانی آماده یافتند که به انواع ایده‌های نبوی درباره چگونگی و زمان بازگشت عیسی اعتقاد داشتند. پدیده میلری یک جنبش منفرد نیست، بلکه در فرهنگ پیش هزاره‌ای (Premillennialist) که در میان بسیاری از مسیحیان محبوب است، رشد کرد. دهه‌ها هزار مسیحی - افراد عادی - در آن زمان مشتاق بودند که از باورهای میلر یا طرح‌های نبوتی پیشگویانه دیگر پیروی کنند. همان طور که بویر (Boyer) از دیوید روو (David Rowe)، مفسر تجربه میلری‌ها، نقل می‌کند: "میلری‌ها از آن جهت که از دیگران متفاوت بودند جذاب نیستند، بلکه به این دلیل که خیلی شبیه همسایگان‌شان بودند." (برگرفته از کتاب: آن هنگام که دیگر زمانی نخواهد بود، صفحه ۸۲).

هیجان در پیشگوییهای فرضی که مشخصه میلری‌ها بود، در قرنهای نوزده و بیستم و تا زمان ما، به ویژه تحت یک روش تفسیری متفاوت از پیشگویی به نام دیسپنسیشنالیسم (Dispensationalism) ادامه داشت. این جنبش از طریق کارهای جان نلسون داری (۱۸۰۰ - ۱۸۸۲ میلادی) آغاز شد. اکثریت علاقمندان به پیشگوییهای جریان دیسپنسیشنال از تعیین تاریخ دقیق برای بازگشت عیسی اجتناب کرده‌اند، اما با این حال از پیشگوییهای کتاب مقدس به عنوان یک الگو برای دیدگاه‌های خود درباره

زمان آخر استفاده می کنند. آنها معمولاً ادعا می کنند که آمدن او نزدیک - و در نسل ما واقع خواهد گشت. آنها معتقدند که دوره بعدی از برخورد خدا با بشریت با ر بوده شدن آغاز خواهد شد - زمانی که مقدّسان مسیحی به آسمان رفته اند و بقیّه بشریت پشت سر گذاشته می شوند.

"بازگشت قریب الوقوع" واژه کلیدی است:

در دیدگاه تفکیک گران دوره ها، نشانه های زمان همیشه در میان ما وجود دارند. در حالی که معمولاً از تعیین تاریخ اجتناب می شود، اما همیشه به مسیحیان گفته می شود که باید آماده باشند زیرا (ر بوده شدن) ممکن است در هر لحظه رخ دهد. زمان پایان همیشه در همین لحظه است، با این حال ممکن است تاریخ دقیق را ندانیم. بسیاری از اصولگرایان و انجیلی ها و سایر مسیحیان هنوز بر این باورند که پیشگوییهای کتاب مقدّس باید به چنین شیوه ای مکاشفه گونه و فرضی تفسیر شوند. آنها معتقدند که اگر این تفسیر به درستی انجام شود، پیشگوییهای کتاب مقدّس می توانند به ما بگویند که چه اتفاقاتی در آینده نزدیک - در زندگی ما - رخ خواهد داد.

اما همچون محاسبات ناموفق ویلیام میلر، تمام این حدس و گمان درباره پایان عصر، اختراع ذهنهای ممتاز ولی مغشوش است. مسیحیان بهتر است به یاد داشته باشند که بزرگ ترین ناامیدی در تاریخ ۲۲ اکتبر ۱۸۴۴ میلادی رخ داد. ساختار نبوی ویلیام میلر به نظر منطقی و مبتنی بر کتاب مقدّس می آمد، اما اثبات شد که آن چیزی جز یک سراب نبوده است.» [پایان مقاله The Great Disappointment از پل کرول]

جنبش دیسپنسیشنالیسم:

نظریه دیسپنسیشنالیسم (Dispensationalism) در قرن نوزدهم توسط جان نلسون داربی (John Nelson Darby)، یک معادشناس پیش‌هزاره‌گرا اهل بریتانیا، موعظه شد. داربی در سالهای ۱۸۰۰ تا ۱۸۸۲ میلادی زندگی می‌کرد و نقش بسیار مهمی در شکل‌گیری و اشاعه الهیات دیسپنسیشنالیسم ایفا کرد. هر چند او تحت تأثیر مطالعات و نظریات نویسندگان پیشین مانند آگوستین بود، اما نظام بندی خاصی از الهیات ارائه داد که شامل دوره‌های متفاوت تاریخی و مذهبی بود که خداوند در هر دوره به شکلی خاص با بشر تعامل داشته است. دیسپنسیشنالیسم، خصوصاً در زمان حیات داربی، تأثیر بسیاری بر تفکرات الهیاتی مسیحیت ایفا کرد و همچنان در میان برخی گروه‌های مسیحی طرفداران زیادی دارد. در دانش نامه وبستر در تعریف این عبارت چنین آمده: «دیسپنسیشنالیسم به معنی پایبندی یا حمایت از یک نظام تفسیر تاریخ به صورت سلسله‌ای از تقسیمات و وضع احکام الهی است.»

ایمان به بازگشت شخص مسیح برای برپایی پادشاهی زمینی‌اش، که به عنوان پیش‌هزاره‌گرایی شناخته می‌شود، همواره پیروانی داشته اما با توجه به پیش‌زمینه پیش‌هزاره‌گرایی در ایالات متّحده (یعنی ماجرای میلریت)، احیای آن عجیب بود.

پیش‌زمینه و شکل‌گیری دیسپنسیشنالیسم:

پیش‌هزاره‌گرایی جدید که با عنوان دیسپنسیشنالیسم شناخته می‌شود، پس از آن که در میان برادران پلیموث در بریتانیا شکوفا شده بود، پس از جنگ داخلی به ایالات متّحده وارد شد. یکی از معلمان این جریان، جان نلسون داربی (۱۸۰۰ - ۱۸۸۲ میلادی)

کشیش سابق کلیسای انگلیکان ایرلند بود که نوع جدید از هزاره‌گرایی را به وجود آورد که با تقسیم تاریخ به دوره‌های مختلف و بر اساس وضع احکام الهی هر دوره بود.

منابع الهام و توسعه نظریه:

با وجود آن که سیستم تفکیک ادوار اغلب به جان داری نسبت داده می‌شود، نخستین کسی که یک سیستم تفکیک ادوار کامل و کارآمد را توسعه داد، پی‌یر پوارِه (Pierre Poiret) (۱۶۴۶ - ۱۷۱۹) بود. پوارِه که یک متفکر و فیلسوف فرانسوی بود، سیستمی را مطرح کرد که بر اساس آن خداوند از زمان آفرینش تا پایان هزاره (حکومت هزار ساله مسیح) در هفت دوره یا "دیسپنسیشن" بدین شکل نوزادی، کودکی، نوجوانی، جوانی، پیری، بازسازی امور با مردم روی زمین برخورد کرده است.

نقش داری در گسترش دیسپنسینالیسم:

اگر چه پوارِه اولین کسی بود که ایده تفکیک دوره‌ها را مطرح کرد، اما این داری بود که دیسپنسینالیسم را به یک سیستم الهیاتی پرنفوذ تبدیل کرد. داری با استفاده از این سیستم، تفسیر جدیدی از کتاب مقدس ارائه داد که شامل تقسیم تاریخ بشر به دوره‌های مختلف بود. در هر یک از این دوره‌ها، خداوند به شیوه‌ای متفاوت با انسانها تعامل داشت. این روش بر عهدهای کتاب مقدس، نقش اسرائیل، کلیسا و رویدادهای آخرالزمان تمرکز داشت.

گسترش دیسپنسینشالیسم در ایالات متحده:

دیسپنسینشالیسم پس از جنگ داخلی آمریکا به سرعت در ایالات متحده گسترش یافت. این نظریه به ویژه در میان پروتستان‌های انجیلی محبوب شد و به یکی از اصول اساسی تفکر آنان تبدیل گشت. از آن جا که دیسپنسینشالیسم تأکید زیادی بر رویدادهای آخرالزمانی داشت، بسیاری از پیروان این مکتب به پیش‌بینیهای دقیق درباره آینده علاقمند شدند. بله، دیسپنسینشالیسم به طور سنتی به هفت دوره یا "دیسپنسیشن" تقسیم می‌شود. این دوره‌ها نمایانگر مراحل مختلف تاریخ بشر هستند که در هر کدام خداوند به شیوه‌ای متفاوت با انسانها تعامل دارد. این هفت دیسپنسیشن به ترتیب عبارتند از:

۱. بی‌گناهی - دوره‌ای که از آفرینش آدم تا سقوط او در باغ عدن ادامه داشت؛
۲. وجدان - از سقوط آدم تا طوفان نوح، زمانی که انسانها بر اساس وجدان خود زندگی می‌کردند؛
۳. حکومت انسان - از پایان طوفان نوح تا پراکندگی در برج بابل، دوره‌ای که در آن انسانها به عنوان حکومت کنندگان مسؤول بودند؛
۴. وعده - از فرا خواندن ابراهیم تا اعطای شریعت به موسی، زمانی که خداوند به ابراهیم و نسل او وعده‌هایی داد؛
۵. شریعت - از اعطای شریعت به موسی تا صلیب مسیح، دوره‌ای که در آن قوم اسرائیل تحت شریعت موسی زندگی می‌کردند؛
۶. فیض - از صلیب مسیح تا بازگشت او، که به عنوان دوره کلیسا شناخته می‌شود و بر نجات به واسطه فیض خداوند تأکید دارد؛
۷. پادشاهی - دوره هزار ساله‌ای که پس از بازگشت مسیح آغاز می‌شود و شامل حکومت هزار ساله او بر زمین است؛

این تقسیم بندیها بخش اساسی از تفکر دیسپنسیشنالیسم را تشکیل می‌دهند و به فهم نحوه عملکرد خدا در تاریخ از دیدگاه پیروان این مکتب کمک می‌کنند و به طور خلاصه به این هفت مورد تقسیم می‌شوند:

- ✓ بی‌گناهی
- ✓ وجدان
- ✓ حکومت انسان
- ✓ وعده
- ✓ شریعت
- ✓ فیض
- ✓ پادشاهی

چند باور اساسی در این مسلک، چنین است که بین کلیسا و اسرائیل تمایز وجود دارد؛ همچنین تمام متون در عهد عتیق باید به طور لفظی تفسیر شوند. سیستم دیسپنسیشنالیسم که در قرن نوزدهم توسط جی. ان. داربی، الهیدان و خادم جماعت برادران پلیموث، توسعه یافت با تقسیم تاریخ به دوره‌های مختلف و تفسیر دقیق متون عهد عتیق، تأثیر بسیاری در میان مسیحیان، به ویژه در ایالات متحده، گذاشته است.

دیسپنسیشنالیسم در الهیات:

از آن جایی که دیسپنسیشنالیسم شاخه‌ای از الهیات است، چندین فرضیه الهیاتی را مطرح می‌کند. اولین فرضیه به ماهیت آن مربوط می‌شود این که دوره‌ها، در طول تاریخ به طور پیوسته و به تدریج آشکار شده‌اند و این دوره‌ها یک الگوی خاص را دنبال می‌کنند. در دیگر تعالیم، این دو به شکل روحانی تداوم دهنده یک دیگر در نظر گرفته می‌شوند و

ایمانداران مسیحی امروز به عنوان بسط و ادامه روحانی قوم اسرائیل در نظر گرفته می‌شوند. با این حال، دیسپنسیشنالیسم معتقد است که تمایز مهمی بین این دو وجود دارد و هنوز وعده‌هایی برای تحقق، برای این ملت باقی مانده است.

با گذشت زمان، توسعه و گسترش این رویکرد به استنباطات فرضی‌ای از آینده و به طور خاص از وقایع کتاب مکاشفه منجر شد که به عوض فرض برای کلیساها به عنوان عقاید و اصول منجز در نظر گرفته شد و همین امر، آنها را به وادی تعالیم غلط و نبوت‌های کاذب کشانید و جمع عظیمی را نیز با خود همراه کرد که در این جا به طور مفصل به آن پرداخته می‌شود.

دکتر استیفان نیکولز در شرح محبوبیت تفکر داری می‌گوید که: «سه چیز به محبوبیت نظریه تفکیک ادوار در قرن بیستم کمک کرد.

اولین مورد، آغاز جنبش موسسه‌های کتاب مقدس بود. دی. ال. مودی یکی در شیکاگو داشت؛ مؤسسه او اولین نبود، اما قطعاً مؤسسه پیشرو بود. این مؤسسات در سراسر بریتانیا و ایالات متحده پدید آمدند و نظریه دیسپنسیشنال را آموزش دادند.

دومین مورد، جلسات پیشگویی بود. اینها در اوایل دهه ۱۹۰۰ میلادی محبوب بودند. آنها در دریاچه وینونا، فیلادلفیه و دالاس برگزار می‌شدند. آنها همه جا بودند.

سومین چیزی که این نظریه را محبوب کرد، کتاب مرجع اسکافیلد بود، که به نام سائرس اینگرسون اسکافیلد نام‌گذاری شده بود، که در سال ۱۸۴۳ میلادی به دنیا آمد و در سال ۱۹۲۱ میلادی درگذشت. او دوره‌ها را به عنوان چهارچوبی برای درک کتاب مقدس و ساختار آن به کاربرد و آن تفسیر لفظی را به متون اعمال کرد. اسکافیلد همچنین جدایی بین اسرائیل و کلیسا را به عنوان تمایز دوره‌ها مطرح کرد.

این نظریه تفکیک ادوار توسط جان نلسون داربی آغاز شد و توسط جنبش مؤسسه‌های کتاب مقدس، جلسات پیشگویی و کتاب مرجع اسکافیلد در اوایل قرن بیستم توسعه یافت.» [پایان مقاله استفان نیکولز]

چند نمونه از خصوصیات که دکتر مایکل جی ولاک (Michael J. Vlach) در مورد عقاید الهیاتی دیسپنسیشنال در مقاله خود بر شمرده به اختصار در زیر آمده است.

او در بخشی از تمایز اسرائیل از کلیسا چنین نوشته: «تمایز اسرائیل و کلیسا به این معنی است که وعده‌ها و عهدهایی که با اسرائیل بسته شده است نمی‌توانند با کلیسا تحقق کامل پیدا کنند، زیرا کلیسا همان اسرائیل نیست، و خدا باید وعده‌های خود را با گروهی که در ابتدا وعده‌ها به آنها داده شده است یعنی با قومیت اسرائیل عملی کند. برخی از مخالفان بر این باورند که هیچ وعده‌ای به اسرائیل در کلیسا امروزی محقق نمی‌شود (تفکیک‌گرایان کلاسیک)، در حالی که برخی دیگر (تفکیک‌گرایان مترقی) بر این باورند که برخی از وعده‌های عهد با کلیسا تحقق بخشیده شده‌اند. اما همه این تفکیک‌گرایان ادوار بر این باورند که تحقق کامل وعده‌های عهد عتیق در آینده و زمانی که اسرائیل نجات بیابد و احیا شود، رخ خواهد داد.»

در همین راستا نویسنده نکات دیگری همچون آینده‌گرایی، پیش هزاره‌گرایی، اهمیت کشورهای ژئوپولیتیک را در همین بخش گنجانده که مؤلف کوشیده چکیده‌ای مختصر از هر قسمت را ارائه دهد:

آینده گرایی:

دیسپنسیشنالیسم به شدت با آینده گرایی مرتبط است، یعنی دیدگاهی که معتقد است بسیاری از پیشگوییهای کتاب مقدس در آینده محقق خواهند شد. این شامل پیشگوییهای (دانیال ۹: ۲۷)، بخش عمده‌ای از گفتار کوه زیتون (متی ۲۴ - ۲۵؛ مرقس ۱۳؛ لوقا ۲۱)، و مکاشفه (بخشهایی از آن) است.

پیش هزاره گرایی:

در حالی که همه پیش هزاره گرایان تفکیک‌گرا نیستند، ولی همه تفکیک‌گران ادوار، پیش هزاره‌گرا هستند. آن چه غالباً پیش هزاره‌گرایان تفکیک‌گرا را از پیش هزاره‌گرایان غیر تفکیک‌گرا متمایز می‌کند این نکات است:

- ✓ معتقد به احیای اسرائیل با نقش رهبری و خدمت دیگر ملل؛
- ✓ تحقق پیشگوییهای عهد عتیق: این هزاره به عنوان تحقق پادشاهیهای مختلف عهد عتیق در نظر گرفته می‌شود (مانند اشعیا ۹: ۱۱؛ زکریا ۱۴)؛
- ✓ پادشاهی زمینی آینده در (مکاشفه ۲۰) که پادشاهی هزار ساله به دنبال آمدن دوم عیسی مسیح به وقوع خواهد پیوست؛

اهمیت کشورهای ژئوپلیتیک در آینده:

دیسپنسیشنالیسم به اهمیت آینده قومیت اسرائیل تأکید می‌کند و همچنین کلیسای این عصر، دوره‌نهایی برنامه‌های خدا بر روی زمین نیست و حکومت آینده عیسی

بر ملل و اسرائیل پس از این عصر خواهد بود. و این که خدا برای کشورهای ژئوپلیتیکی نیز هدفهایی در پادشاهی زمینی آینده دارد (اشعیا ۱۹ : ۱۶ - ۲۵؛ زکریا ۱۴).

در دیسپنسیشنالیسم به نقش مهم مصر و سایر ملل در پادشاهی آینده بر اساس متون مقدس مانند (اشعیا ۱۹ : ۱۶ - ۲۵ و زکریا ۱۴) اشاره می‌شود.

سیستم داری در نهایت به عنوان دیسپنسیشنال شناخته شد، اگر چه بهتر است به عنوان تفکیک هفت دوره توصیف شود تا از دو عصر کتاب مقدس که این دو عصر را به رسمیت می‌شناسد، متمایز شود. به طور خلاصه، این سیستم، هفت دوره زیر را ارائه می‌دهد (یادداشت کتاب مقدس مرجع اسکافیلد در پیدایش ۱ : ۲۸)

۱. پیدایش ۱ : ۲۸ بی‌گناهی
۲. پیدایش ۳ : ۷ وجدان یا مسؤولیت اخلاقی
۳. پیدایش ۸ : ۱۵ حکومت انسانی
۴. پیدایش ۱۲ : ۱ وعده
۵. خروج ۱۹ : ۱ شریعت
۶. اعمال رسولان ۲ : ۱ کلیسا
۷. مکاشفه ۲۰ : ۴ پادشاهی

منبع Source Watch درباره جان نلسون داری این اطلاعات را به ما می‌دهد که: «داری در طول سفرهای خود به ایالات متّحده و کانادا بین سالهای ۱۸۶۲ تا ۱۸۷۷ میلادی، به انتشار عقاید خود پرداخت. او سخنرانیهای پرشوری داشت و به دلیل تواناییهای بیانی خود، توانست توجه بسیاری را به خود جلب کند. اما او نسبت به انتقادهایی که به آموزه‌هایش وارد می‌شد، تحمّل کمی داشت. در ابتدا، او تلاش کرد تا اعضای جماعت‌های پروتستانی موجود را به فرقه خود جذب کند، اما در این تلاش موفقیت چندانی نداشت

پس به جای تلاش برای جداسازی افراد از فرقه‌هایشان، تصمیم گرفت پیام آخرالزمانی خود را به روحانیون و علمای تأثیرگذار در کلیساهای بزرگ شهرها منتقل کند، بدون این که بر ترک فرقه‌هایشان اصرار ورزد.

این تغییر رویکرد باعث شد که آموزه‌های داری تأثیر عمیقی بر روی افرادی که در موقعیتهای کلیدی کلیساها بودند، بگذارد و به این ترتیب افکار او به صورت گسترده‌تری منتشر شود. اساس پیام داری این بود که "وقتی شر در جامعه دیده می‌شود، مسیحیان باید شاد باشند زیرا این نشانه‌ای از بازگشت قریب‌الوقوع مسیح است." اساس فلسفه داری بر این باور بود که همه تجلیات زوال یا انحطاط تمدن تنها نشانه‌های بیشتری از بازگشت قریب‌الوقوع مسیح برای "ربودن" قدیسانش است. [پایان مطلب از sourcewatch]

رویکرد اندیشمندان مطرح آمریکا نسبت به سیستم دیسپنسیشنال:

از میان بنیان‌گذاران آمریکایی دیسپنسیشنال بیشتر از همه جیمز هال بروکس، سائرس اسکافیلد و لوییس چافر درخشیدند که در این جا به اختصار به بعضی از آنها پرداخته می‌شود.

جیمز هال بروکس (۱۸۳۰ - ۱۸۹۷ میلادی):

پدر تفکیک‌گرایی ادوار در آمریکا جیمز هال بروکس (James Hall Brookes) است که در ۲۷ فوریه ۱۸۳۰ میلادی در ایالات متحده متولد شد و در ۱۸ آوریل ۱۸۹۷ میلادی درگذشت. بروکس به عنوان کشیش در کلیسای پرزبیتری سنت لوییس، میسوری

خدمت کرد. تحت رهبری او، این کلیسا به یکی از مراکز مهم تعلیم پروتستانی و همچنین الهیات دیسپنسیشنالیسم تبدیل شد.

یکی از مهم‌ترین آثار او "Maranatha: Or the Lord Cometh" بود که تأثیر زیادی بر جامعه مسیحی آمریکا گذاشت و بر انتظار برای بازگشت مسیح تأکید داشت. بروکس به عنوان معلّم و مشاور، بر بسیاری از رهبران مسیحی دیگر تأثیر گذاشت. یکی از شاگردان معروف او، سی. آی. اسکافیلد (C. I. Scofield) بود که خود به یک رهبر برجسته در میان طرفداران تفکر دیسپنسیشنالیسم تبدیل شد و با انتشار "کتاب مقدس مرجع اسکافیلد (Scofield Reference Bible)" این دیدگاه الهیاتی را به جمع کثیری از مسیحیان معرفی کرد.

سایرس اینگرسون اسکافیلد (۱۸۴۳ - ۱۹۲۱ میلادی):

احتمالاً هیچ فرد دیگری در آمریکای شمالی به اندازه سایرس اینگرسون اسکافیلد Cyrus Ingerson Scofield در گسترش سیستم دیسپنسیشنالیسم داری تأثیرگذار نبوده است. اسکافیلد در ۱۹ اوت ۱۸۴۳ میلادی در ایالت میشیگان به دنیا آمد. او در طول جنگ داخلی آمریکا به عنوان سرباز در ارتش کنفدراسیون خدمت کرد. پس از جنگ، او به حرفه حقوق پرداخت و وکیل شد. اما پس از یک دوره سخت زندگی، از جمله مبارزه با اعتیاد به الکل، به مسیحیت گروید و در نهایت به عنوان یک کشیش پروتستان فعالیت خود را آغاز کرد. مهم‌ترین دستاورد اسکافیلد، تدوین و انتشار "کتاب مقدس مرجع اسکافیلد" در سال ۱۹۰۹ میلادی بود. این کتاب مقدس همراه با تفاسیر و یادداشتهایی بود که دیسپنسیشنالیسم را توضیح می‌داد و به یکی از محبوب‌ترین کتابهای مقدس مرجع در میان مسیحیان انجیلی تبدیل شد.

اسکافیلد دیدگاه داربی دربارهٔ کلیسا را نپذیرفت، اما دیدگاه‌های او دربارهٔ آخرالزمان را به طور کامل ترویج داد. در حدود سال ۱۹۰۰ میلادی، او کتابی با عنوان "درستی تقسیم کلام راستی" منتشر کرد که در آن طرحی را که در کتاب مرجع خود استفاده می‌کرد، ارائه داد. کتابهای او درباره پیشگویی که در سال ۱۹۰۲ میلادی منتشر شد، نیز دیدگاه‌های داربی را به وضوح ارائه می‌دهد.

کتاب مقدس اسکافیلد با ارجاع مداوم به یادداشتهای توضیحی‌اش که بر اساس تفسیر داربی از کتاب مقدس است، حس نادرستی از اقتدار ایجاد می‌کند. محبوبیت آن نیز به فرمت جذاب طراحی، پاراگراف بندی، یادداشتهای و ارجاعات متقاطع نسبت داده می‌شود.

لویس چافر (۱۸۷۱ - ۱۹۵۲ میلادی):

لویس اسپری چافر (Lewis Sperry Chafer) الهیدان آمریکایی متولد اوهایو معلم کتاب مقدس پرزبیتری و شاگرد اسکافیلد، تأثیر عمده‌ای در ترویج و توسعه الهیات دیسپنسشنالیسم داشت. او با انتشار کتاب "الهیات سیستماتیک (Systematic Theology)" در هشت جلد، به اوج خدمت الهیاتی خود رسید. این مجموعه یکی از اولین و کامل‌ترین ارائه‌های الهیات دیسپنسشنالیسم است و تأثیر به سزایی در شکل‌دهی و گسترش این دیدگاه در میان مسیحیان انجیلی داشت. او همچنین "کالج الهیاتی دالاس (Dallas Theological Seminary)" را تأسیس کرد، که به یک مرکز برجسته برای آموزش الهیات انجیلی تبدیل شد و نقش مهمی در آموزش نسلهای جدیدی از رهبران مسیحی ایفا کرد.

توماس آیس (Thomas Ice) در نوشته خود A Short History of Dispensationalism دلایل رشد دیسپنسیشنالیسم در آمریکا را چنین دلایلی بر می‌شمارد:

دلایل رشد دیسپنسیشنالیسم در آمریکا:

«در مورد دلایل رشد از دیدگاه انسانی، دلایل زیادی وجود دارد که چرا دیسپنسیشنالیسم در کمتر از هفتاد و پنج سال به یک نیروی غالب در زندگی مذهبی آمریکا تبدیل شده است. اول این که این مکتب به این دلیل رشد کرد که ایمانداران زیادی از دیدگاه‌های غالب پیشگویی در اواخر دهه ۱۸۰۰ میلادی ناراضی بودند. به طور فزاینده‌ای چنین به نظر نمی‌رسید که Postmillennialism (پسا هزاره‌گرایی) که دیدگاه رایج آخرت شناسی بود، با وقایع و پیش‌بینی‌های خوش‌بینانه آن همخوانی داشته باشد. اما Premillennialism (پیش هزاره‌گرایی) به نظر توضیح واقعی‌تری ارائه می‌داد. پیش هزاره‌گرایی، با تاریخی غالب به همراه تاریخ‌گذاریها و فرضیاتش درباره رویدادهای جاری محبوبیت خود را از دست داد، در حالی که دیدگاه دیسپنسیشنال از "قریب‌الوقوع" بودن ربودگی، توضیح معقول‌تری ارائه داد.

دوم، دیسپنسیشنالیسم پاسخی مناسب برای یک جامعه با تکنولوژی در حال رشد داشت. با پیچیده‌تر شدن زندگی، توضیحات درباره طرح خداوند برای تاریخ نیز در نمودارهای دیسپنسیشنال پیچیده‌تر شد. این دوران به توضیحات پیچیده و منطقی ارزش می‌داد.

سوم، با ظهور لیبرالیسم در کلیساهای فرقه‌ای، دیسپنسیشنالیسم پاسخهایی به این حملات ارائه کرد. لیبرالیسم صحت تاریخی کتاب مقدس را با تفسیر لفظی و تمایزات

دیسپنسیشنال انکار کرد. دیسپنسیشنالیسم به یک شخص عامی اجازه می‌داد تا از طریق یادداشتهای اسکافیلد به روحانیون لیبرال پاسخ دهد. دیدگاه پیش میلناریستی دربارهٔ پایان یافتن عصر کلیسا در ارتداد با ظهور لیبرالیسم به نظر می‌رسید که در حال تحقق است و بسیار جذاب بود.

چهارم، دیسپنسیشنالیسم به خوبی با رشد تفسیر آیه به آیه همخوانی داشت. این امر با افزایش کنفرانسهای بین فرقه‌ای کلام مانند کنفرانس نیاگارا مشهود بود.

پنجم، الهیات دیسپنسیشنالیسم توضیح معقولی برای چگونگی حاکمیت خداوند بر جهانی که به نظر می‌رسید به طور فزاینده‌ای در شرارت باشد، ارائه می‌داد. آمریکایی‌ها با توجه به جنگ داخلی و جنگ جهانی اول، توسعه زاغه‌ها، مهاجرت، افزایش جرم و جنایت، کسب و کارهای بزرگ و سایر شرایط اجتماعی مرتبط با صنعتی‌سازی، در حفظ خوش‌بینی پست میلناریستی مشکل داشتند. دیسپنسیشنالیسم برای بسیاری از کالونیست‌هایی که نسبت به طبیعت انسانی فردی بدبین بودند، منطقی به نظر می‌رسید و به تبع آن جامعه به عنوان یک کلیت نیز در همین وضعیتی بود. همان طور که نجات فردی نیاز به معجزه‌ای از آسمان دارد، جامعه نیز اگر قرار باشد تغییر کند به معجزه‌ای نیاز دارد. کراوس اشاره کرد که دیسپنسیشنالیسم از درون "کالونیسم ارتدوکس" پدید آمده است.

در نهایت، یکی از جذابیت‌های بسیار مهم دیسپنسیشنالیسم دیدگاه آن دربارهٔ بازگشت یهودیان به اسرائیل در روزهای آخر بود. دیدگاه دیسپنسیشنالیسم در مورد دو قوم خدا یعنی اسرائیل و کلیسا، برای کسانی که به طرح آتی خدا برای اسرائیل اهمیت می‌دادند، جذابیت داشت. [پایان مقالهٔ توماس آیس A Short History of Dispensationalism, ۲۰۰۹]

کلارنس لارکین (۱۸۵۰ - ۱۹۲۴ میلادی):

یکی از اشخاصی که بعداً تحت تأثیر سیستم دیسپنسیشنالیسم قرار گرفت کلارنس لارکین (Clarence Larkin) بود. او یک کشیش و نویسنده آمریکایی بوده که به ویژه به خاطر کارهایش در زمینه تفسیر کتاب مقدس شهرت دارد. او در سال ۱۸۵۰ میلادی در پنسیلوانیا به دنیا آمد و در ابتدا به عنوان یک مهندس مکانیک کار می کرد. مدتی نیز به عنوان معلم نابینایان کار می کرد و همین حرفه مهارت او را در توصیف افزایش داد و او توانست با ترکیب مهارت های توصیفی، مهندسی، نقشه کشی آثار الهیاتی بی نظیری خلق کند که همچنان در میان مسیحیان انجیلی و پیروان دیسپنسیشنالیسم مورد استفاده و تحسین قرار گیرد. او بعدها به کلیسای باپتیست پیوست و در نهایت به عنوان کشیش مشغول به کار شد. لارکین بیشتر به خاطر (The Greatest Book on Dispensational Truth) شناخته می شود. این کتب شامل نمودارها و طرحهایی بودند که دوره های مختلف تاریخی و آینده را به تصویر می کشند. این نمودارها به گونه ای طراحی شده بودند که مفاهیم پیچیده کتاب مقدس را به صورت بصری و قابل فهم برای خوانندگان ارائه دهند.

در دانش نامه ویکی پدیا درباره او چنین شرح توصیف شده: «زمانی که او متبدل گردید به عضویت کلیسای اسقفی درآمد، اما در سال ۱۸۸۲ میلادی، در سن سی و دو سالگی، دیدگاه او نسبت به غسل تعمید مورد چالش قرار گرفت و به مدت دو سال این موضوع را مطالعه کرد. در نتیجه، کلیسای خود را ترک کرد و باپتیست شد. او کتابی به نام "چرا من باپتیست هستم" را به عنوان بخشی از این مطالعه نوشت. او باپتیست شد و دو سال بعد به عنوان یک کشیش باپتیست منصوب شد و مستقیماً از تجارت رهسپار خدمت شد.

مطالعه او در کتاب مقدس باعث شد بسیاری از اصول الهیات پیش هزاره‌ای را بپذیرد، که در دوره طلایی در بین پروتستان‌های محافظه‌کار محبوب شده بود. او شروع به ساخت نمودارهای بزرگ دیواری کرد که آنها را "حقیقت نبوی" نامید و برای استفاده در منبر آماده کرد. این کار باعث شد که از او برای تدریس در مکانهای دیگر دعوت شود. در این مدت، او چندین نمودار پیشگویی منتشر کرد که به طور گسترده‌ای توزیع شد و همچنین مقالاتی برای مدرسه یک‌شنبه نوشت.

در سال ۱۹۱۸ میلادی، او کتاب "Dispensational Truth" را تکمیل کرد، اما تقاضای بالا برای این اثر او را بر آن داشت تا کمی بعد یک نسخه گسترش یافته‌تر از همان تولید کند. فصل ۲۲ کتابش با عنوان "The Seven Churches" (هفت کلیسا) به بررسی پیغامها برای هفت کلیسای آسیای صغیر که در کتاب مکاشفه یوحنا فصلهای ۲ و ۳ آمده است، می‌پردازد.

لارکین در این فصل نظرات و تفسیر خود را در مورد هر یک از این کلیساها ارائه می‌دهد و آنها را به عنوان نمادهای دوره‌های مختلف تاریخ کلیسا تفسیر می‌کند. در این جا، لارکین هر کلیسا را به یک دوره تاریخی خاص از تاریخ کلیسا مرتبط می‌کند و توضیح می‌دهد که چگونه ویژگیهای آن کلیسا نمایانگر وضعیت کلیسا در آن دوره تاریخی است. در ادامه، به طور خلاصه و کوتاه نظرات لارکین در مورد هر یک از هفت کلیسا آورده شده است.

۱- کلیسای افسس: دوره: ۷۰ - ۱۷۰ میلادی.

ویژگی: از دست دادن محبت اول، و تبدیل شدن به یک کلیسای به عقب برگشته.

ایراد: نفوذ نیکولاییها و تلاش برای ایجاد نظام کهناتی.

۲- کلیسای اسمیرنا: دوره: ۱۷۰ - ۳۱۲ میلادی.

ویژگی: تحمل آزار و شکنجه شدید.

ایراد: هیچ شکایتی از جانب مسیح نیست، بلکه تشویق به مقاومت و وفاداری تا به مرگ.

۳- کلیسای پرگاموس: دوره: ۳۱۲ - ۶۰۶ میلادی.

ویژگی: اتحاد کلیسا و دولت، و نفوذ دکترین بلعام و نیکولاییان به واسطه کنستانتین و چگونگی تغییر تاریخ تولد عیسی از ماه آوریل به ۲۵ دسامبر.

نویسنده توضیح می‌دهد که این تغییر به دلیل هم زمانی با جشنهای مرتبط با خدای خورشید در مذاهب دیگر بوده است. در سراسر جهان، ۲۵ دسامبر به عنوان روز تولد "خدای خورشید" جشن گرفته می‌شد، زیرا بعد از انقلاب زمستانی که در ۲۱ دسامبر رخ می‌دهد، روزها شروع به بلندتر شدن می‌کنند. به این ترتیب، کلیسا تصمیم گرفت تا روز تولد عیسی را به ۲۵ دسامبر تغییر دهد تا با جشنهای بت پرستان هم زمان شود و او را به عنوان "خورشید عدالت" معرفی کند. این کار برای جذب بت پرستان به مسیحیت و تطابق با تقویم و جشنهای آنها انجام شد.

ایراد: پیروی از دکترین‌های نادرست و فساد روحانی.

۴- کلیسای طیاتیرا: دوره: ۶۰۶ - ۱۵۲۰ میلادی.

ویژگی: تأکید خاصی بر "اعمال" آنان و داخل شدن ایزابل به کلیسا. نویسنده معتقد است که ایزابل نماد یک "سیستم" بوده و آن سیستم، کلیسای کاتولیک است. زمانی که

کلیسای کاتولیک تصاویر و نمادها را برای عبادت وارد کلیساهای خود کرد، به بت پرستی روی آورد و با ادعای برتری تعالیم کلیسا بر کلام خدا، نقش "نبی" را به خود گرفت.

ایراد: نفوذ ایزابل و آموزه‌های گمراه کننده او، بت پرستی و فساد روحانی.

۵- کلیسای ساردیس: دوره: ۱۵۲۰ - ۱۷۵۰ میلادی.

ویژگی: کلیسای مرده، با نامی که هنوز زنده است. در نظر نویسندگان این باید کلیسای فرمالیته‌ای بوده باشد که به عبادت رسمی و آیینی روی آورده و هر چند صورت دینداری دارند لیکن بدون قوت‌اند. دوره اصلاحات از حدود سال ۱۵۰۰ میلادی آغاز شد و نقطه عطف آن، تز ۹۵ ماده‌ای مارتین لوتر در ۳۱ اکتبر ۱۵۱۷ میلادی در اعتراض به آموزه‌های نادرست کلیسای کاتولیک بود و هر چند موجب تشویق به انتشار کتاب مقدس و احیای دگرترین "عادل شمردگی به ایمان" شد. اما بیشتر رنگ و بوی سیاسی داشت و افزایش فرقه‌ها منجر به اختلافات و وضعیّت روحانی ضعیف گردید.

ایراد: شکلی از دینداری بدون قدرت روحانی، و تمرکز بر عبادت رسمی و تشریفات.

۶- کلیسای فیلادلفیه: دوره: ۱۷۵۰ - ۱۹۰۰ میلادی.

ویژگی: محبت برادری و همکاری و احیای روحانی. این کلیسا با "قدرت کم" به زندگی بازگشته و از سال ۱۷۳۹ میلادی شاهد احیای دینی توسط چارلز فینی و جان وسلی و بقیّه احیاگران بوده است. در این دوره، درهای مأموریت به کشورهای مختلف باز شده و کلیسا از "ساعت امتحان" که پیش‌بینی شده، مصون خواهد بود.

ایراد: هیچ شکایتی از جانب مسیح نیست، بلکه وعده حفاظت در ساعت امتحان.

۷- کلیسای لائودکیه: دوره: ۱۹۰۰ میلادی تا به اکنون ...

ویژگی: ولرم و بی‌روح، خودپسند و خودفریب. کلیساها به فعالیت‌های اجتماعی و رسمی مشغولند و فاقد حرارت روحانی‌اند. جلسات احیا برگزار می‌شود، اما اغلب به صورت خودکار و برنامه‌ریزی شده است که در آن به جای جستجوی قدرت روحانی از خدا، بیشتر به استخدام مبلغان و خوانندگان حرفه‌ای روی آورده‌اند که جنبه تجاری به فعالیت‌شان می‌بخشد. این "ولرم بودن" به دلیل خود فریبی وضعیّت کلیسای لائودکیه است که بیشتر به ساخت و ساز و نمایشهای ظاهری توجه دارند.

ایراد: فقر روحانی، کور و عریان بودن، و نیاز به توبه و خرید زر مصفا، جامه سفید و مرهم چشم از مسیح.

لارکین در این فصل با استفاده از نمودارها و توضیحات مفصل، تلاش می‌کند تا نشان دهد که هر یک از این هفت کلیسا نماینده یک دوره مشخص از تاریخ کلیسا هستند و هر کدام ویژگیهای آن دوره را به خوبی منعکس می‌کنند.

لارکین از طرفداران نظریه فاصل یا شکاف در خلقت بود. توماس آلن مک ایور (Thomas Allen McIver) در کتاب "خلقت‌گرایی" در ۱۹۸۹ میلادی خود درباره نظریه کلارنس لارکین درباره دیسپینسیشنالیسم و نظریه شکاف در آفرینش چنین شرح می‌دهد:

«کتاب Dispensational Truth یا همان نقشه و هدف خدا در طی اعصار اثر کلارنس لارکین (۱۹۲۰ میلادی؛ نسخه اورجینال ۱۹۱۸ میلادی) نیز در ترویج تفکر تفکیک ادوار و باور به بازگشت پیش از هزاره مسیح بسیار تأثیرگذار بود. لارکین دوره‌ها

را با استفاده از ۹۰ نمودار بزرگ و دقیق به تصویر کشید. آفرینش زمین اولیه یا پیش از زمان آدم در "گذشته بی‌زمان" رخ داده بود.

این اتفاق در ابتدای روز اول که در پیدایش ۱ : ۳ - ۵ توصیف شده، نبوده است. شش روز کاری که در پیدایش ۱ : ۳ - ۳۱ توصیف شده، بازسازی زمین (نه آسمانها یا فضای ستاره‌ای) به حالت اولیه خود قبل از تبدیل شدن به "تهی و بایر" و غرق شدن در آب و تاریکی بود. جهان اولیه به وسیله گناه فاسد شد و خدا آن را با فاجعه سیل عظیمی که در دوم پطرس توصیف شده، نابود کرد: "عالمی که آن وقت بود در آب غرق شده هلاک گشت."

این متن از کلارنس لارکین این گونه شرح می‌دهد که زمین اولیه یا پیش آدمی در گذشته‌ای بسیار دورتر ایجاد شده و این اتفاق در ابتدای روز اول که در کتاب پیدایش (بخش ۱ : ۳ - ۵) توصیف شده، رخ نداده است. بلکه کار شش روزه‌ای که در بخش ۱ : ۳ - ۳۱ کتاب پیدایش آمده در واقع بازسازی زمین به حالت اولیه‌اش قبل از این که "تهی و بایر" گردد و در آب و تاریکی غرق شود، بوده است.

برداشت اشتباه او از این بخش آیات که بعداً آن را به کلام پطرس پیوند زد، ایده‌ای بلکل اشتباه را ارائه می‌دهد که به عوض در نظر گرفتن این بخش به عنوان آفرینش زمین و آسمانها، چنین استنباط نموده که زمین اولیه در زمانی بسیار دور ایجاد شده و سپس به دلیل گناه فاسد شده و با یک سیل عظیم نابود شده است. حال زمینی که در تاریکی و نابودی است و در آب فرو رفته، در حال از نو ساخته شدن است. در حالی که این بخش ابتدای آفرینش و ابتدای کتاب پیدایش است و نمی‌توان به سادگی فرض کرد که این توصیفات مربوط به بازسازی زمین پس از نابودی است. در نظر گرفتن چنین تفسیر و مفروضات بدون استنادی خلاف متن کتاب مقدس است.

حسب نظریه شکاف که او ارائه داد، بین آیه اول و دوم از کتاب پیدایش، یک فاصله زمانی بزرگ وجود دارد که در آن زمین اولیه ایجاد شده و سپس به دلایلی نامشخص ویران شده، و آفرینش شش روزه که در ادامه آمده، در واقع بازسازی این زمین ویران شده است.

جنبش ادونتیستهای روز هفتم:

ادونتیستهای روز هفتم (SDA) به عنوان یک جنبش کلیسایی برجسته شناخته می‌شوند. واژه ادونت (Advent) به معنی ظهور است و این فرقه از این جهت این نام را برگزیدند که آنها در عصری می‌زیستند که ظهور مجدد مسیح و پایان دنیا از موضوعات داغ و مورد توجه بسیاری از مردم بود. این جنبش در اواسط قرن نوزدهم در ایالات متحده آمریکا شکل گرفت و از جنبش میلریتی‌ها، که به رهبری ویلیام میلر پیش‌بینی کرده بودند بازگشت عیسی مسیح در ۲۲ اکتبر ۱۸۴۴ میلادی رخ خواهد داد، نشأت گرفت.

در بخش مربوط به جنبش میلریتی‌ها دیدیم که پس از اشتباه فاحش ویلیام میلر در تعیین تاریخ دقیق و بحران پس از آن که به "ناامیدی بزرگ" معروف است، بسیاری از پیروان میلر دچار یأس و سردرگمی شدند. با این حال، گروهی از این پیروان که اعتقاد داشتند پیش‌بینی میلر نادرست نبوده بلکه به اشتباه تفسیر شده است، به بررسی و تفسیر دوباره متون مقدس پرداختند. از میان این گروه، ادونتیستهای روز هفتم شکل گرفتند که اعتقاد داشتند در سال ۱۸۴۴ میلادی، عیسی مسیح وارد قدس‌الاقداس در آسمان شد. در این باره دانش نامه آرکانزاس (Encyclopedia of Arkans) از پایه‌گذاری این فرقه و رهبران اولیه و اعتقاداتشان چنین اخبار می‌کند:

«این کلیسا رسماً در سال ۱۸۶۳ میلادی توسط جوزف بیتس (Joseph Bates)، جیمز وایت (Jame White)، الِن جی. وایت (Ellen. G. White)، و جی. اِن. اندروز (J. N. Andrews) تأسیس شد و از جنبش میلریتی‌های اواسط دهه ۱۸۰۰ میلادی به وجود آمد. بنیان‌گذار آن، ویلیام میلر، از مزرعه‌اش در لو همپتون، نیویورک، موعظه می‌کرد که بازگشت دوم (ظهور) عیسی مسیح در ۲۲ اکتبر ۱۸۴۴ میلادی رخ خواهد داد. این روز بدون هیچ حادثه‌ای گذشت و به "ناامیدی بزرگ" معروف شد. بسیاری از پیروان میلر پس از این حادثه پراکنده شدند، اما گروه کوچکی از ادونتیست‌ها به اعتقاد خود مبنی بر قریب‌الوقوع بودن بازگشت مسیح ادامه دادند. این گروه ادونتیست به طور نامنظم توسط جوزف بیتس که از حامیان قوی رعایت سبت بود، رهبری می‌شد.

در طی بیست سال بعد، ادونتیست‌ها از بیتس پیروی کردند، اما این نوشته‌های الِن وایت بود که حرکت ادونتیست‌ها را شعله‌ور کرد. بسیاری از رؤیاهای وایت دیگر ادونتیست‌ها را متقاعد کرد که این زن دارای عطیۀ نبوت است و او به رهبر روحانی مرکزی برای ادونتیست‌ها تبدیل شد. سرانجام، در ۲۱ مه ۱۸۶۳ میلادی، در بتل کریک (Battle Creek)، میشیگان، کلیسای ادونتیست‌های روز هفتم تشکیل خود را اعلام کرد و این کلیسا یک خط مشی برای کارهای تبلیغی و احیای برای جذب اعضای جدید ایجاد کرد. این خط مشی مستقیماً از رؤیای الِن وایت در سال ۱۸۴۸ میلادی گرفته شده بود که در آن او "پیغامهای سه فرشته" را دیده بود که همچون پرتوهای نوری در سراسر جهان سفر می‌کردند. اعضای ادونتیست این رؤیا را به این صورت تفسیر کردند که می‌توان به حرکت ادونتیستی اعضای جدیدی اضافه کرد.

بر خلاف سایر فرقه‌های مسیحی که معمولاً یک‌شنبه را به عنوان روز سبت می‌شناسند آنها علاوه بر رعایت سبت در روز شنبه، همچنین به عادات زندگی سالم تأکید زیادی دارند. بسیاری از اعضا گیاه‌خواری را رعایت می‌کنند و به قوانین کوشر ذکر شده در

کتاب لایوان پایبند هستند، مانند پرهیز از صدف دریایی، خوک و سایر غذاهای ناپاک. ادونتست‌های روز هفتم همچنین از مصرف مواد مخدر، تنباکو و الکل خودداری می‌کنند.

جنگ داخلی و بازسازی، رشد عضویت در کلیسا را، به ویژه در جنوب، متوقف کرد و باعث شد که حتی با این که کلیسا از سال ۱۸۷۴ میلادی مبلغین را به خارج از کشور فرستاده بود آرکانزاس تا سال ۱۸۷۷ میلادی فعالیت تبلیغی SDA را نبیند. مبلغین (که برای تبلیغ یا خدمت به منطقه‌ای اعزام می‌شدند) و مروجان که کتابها و مجلات آنها را در خانه‌ها می‌فروختند در آرکانزاس پیامهای خود را غالباً به صورت سیار و از پشت اسب ارائه می‌دادند. با این حال، آرکانزاس در این زمان برخی موانع فرهنگی خاص برای دکترین SDA داشت. برخی از اولین مبلغین ادونتست به آرکانزاس اغلب با مشکل تقریباً همه‌گیر استعمال تنباکو توسط آرکانزاسی‌ها مواجه بودند. همچنین مقاومت‌هایی در برابر برگزاری سبت در روز شنبه توسط SDA وجود داشت.

پیرمردی به نام دی. ای. ولمان یک مروج غیر رسمی، در بهار سال ۱۸۸۴ میلادی به شهر آرگنتا - که اکنون به نام لیتل راک شمالی (از بخش پلاسکی) شناخته می‌شود - نزدیک شد، به امید این که مردم را جذب کند. آرگنتا یک شهر وابسته به راه آهن بود، بنابراین تقریباً همه ۵۰۰ ساکن این شهر در راه آهن مشغول به کار بودند. یکی از سه نفر نخستین که به پیغام ادونتست‌های روز هفتم در آرگنتا ایمان آورد، به سرعت از شغل خود در راه آهن اخراج شد، زیرا از همه کارمندان راه آهن انتظار می‌رفت که در روزهای شنبه کار کنند. [پایان متن دانشنامه آرکانزاس تحت عنوان Seventh-Day Adventists]

حال به سراغ بخشی از شهادت و نبوت‌های خود‌الن وایت که به شکل مکتوب از او باقی مانده می‌رویم.

رؤیاهای الن وایت و ایرادات بر پیغامهایش:

نبوت‌های زیر از کتاب شهادت کلیسا (Testimonies For The Church)
 گرفته شده که ایرادات شهادت او در جزوه‌ای به نام -WHY I AM NOT A SEVENTH-
 ADVENTIST DAY به قلم ادورارد ال. ساندرز (Edward L. Saunders) به نگارش
 درآمده است.

«به من گروه حاضر در کنفرانس نشان داده شد. فرشته گفت: "برخی
 غذای گرمها خواهند شد، برخی در معرض بلاهای آخرالزمان، برخی زنده و بر
 زمین باقی خواهند ماند تا در هنگام آمدن عیسی منتقل شوند." (جلد ۱، صفحه
 ۱۳۱)

توضیح: این جمله در سال ۱۸۵۶ میلادی گفته شده و همه افرادی که در آن
 جلسه حاضر بودند، اکنون مرده‌اند. واضح است که این یک پیشگویی نادرست بود. برخی
 از اعضای کلیسای ادونتیست سعی کرده‌اند با این استدلال که اگر مردم خدا وفادار بودند،
 خداوند خیلی وقت پیش می‌آمد، از این معضل خارج شوند. اما این بهانه قابل قبول نیست،
 زیرا خداوند از پیش می‌دانست چه اتفاقی خواهد افتاد. و خانم وایت هیچ شرطی برای
 تحقق پیشگویی خود نگذاشته بود. جمله او ساده و منظور همین است. اگر نمی‌توانیم
 نوشته‌های او را بر اساس ارزش ظاهری آن بپذیریم، چه ارزشی دارند؟ اگر او منظورش از
 گفتن این نبوده آنگاه چه کسی حق دارد بگوید منظورش چه بود؟ صداقت بهترین سیاست
 است، حتی اگر به معنی پذیرش اشتباه باشد. و اگر خانم وایت در این پیشگویی اشتباه
 کرده باشد، پس مطمئناً می‌تواند در سایر اظهارات خود نیز اشتباه کند. و همچنین، اگر
 ثابت شود که او اشتباه کرده، پس موقعیت او به عنوان یک "پیشگوی آسمانی" برای کلیسا
 امروز در سؤال است.

"هزاران نفر با این درک که این جنگ برای نابودی برده‌داری است، به خدمت پیوستند، اما اکنون که وارد شده‌اند، می‌بینند که فریب خورده‌اند، که هدف این جنگ نه لغو برده‌داری بلکه حفظ آن است." (جلد ۱، صفحات ۲۵۴، ۲۵۸)

توضیح: اکنون می‌دانیم که جنگ داخلی در ایالات متّحده واقعاً برده‌داری را لغو کرد. خانم وایت اشتباه می‌کرد.

"این ملت همچنان به خاک خواهد نشست. انگلستان در حال بررسی است که آیا بهتر است از وضعیّت ضعف کنونی کشور ما استفاده کند و جنگی را آغاز کند ... وقتی انگلستان اعلام جنگ کند، همه ملل در خود علاقه‌ای مشترک برای خدمت خواهند داشت، و جنگی همگانی، سردرگمی همگانی به وجود خواهد آمد" (جلد ۱، صفحه ۲۵۹)

توضیح: این یک پیشگویی نادرست بود. انگلستان به ایالات متّحده اعلام جنگ نکرد.

"تخم مرغها نباید روی میز شما قرار بگیرند. آنها به فرزندانان آسیب می‌رسانند" (جلد ۲، صفحه ۴۰۰). "ما به شدّت علیه تنباکو، نوشیدنیهای الکلی، ناس (انفیه)، چای، قهوه، گوشت، خامه، ادویه، کیکهای سنگین، پای گوشت هستیم ..." (جلد ۳، صفحه ۲۱) "به کودکان اجازه داده می‌شود که گوشت، ادویه، خامه، پنیر، گوشت خوک، شیرینیهای زیاده سنگین بخورند ... این چیزها کار خود را در به هم زدن معده انجام می‌دهند." (جلد ۳، صفحه ۱۳۶)

توضیح: خانم وایت "گوشت، کره و پنیر" را در همان دسته با تنباکو، نوشیدنیهای الکلی و غیره قرار داده است. این برخلاف کتاب مقدّس است زیرا خود عیسی ماهی خورد

(لوقا ۲۴ : ۴۱ - ۴۳). در یوحنا ۲۱ : ۹ - ۱۲ می بینیم که خود عیسی گوشت آماده کرد و به شاگردانش گفت، "بیایید و بخورید." کتاب مقدس می گوید که عیسی خامه خورد (اشعیا ۷ : ۱۵). خانم وایت گفت: "نخورید" اما عیسی گفت: "بیایید و غذا بخورید." پولس گفت: "در زمانهای آخر برخی از ایمان برگشته ... و حکم می نمایند بر احتراز از گوشتهایی که خدا برای خوردن آفریده است." (اول تیموتاؤس ۴ : ۳). کتاب مقدس اعلام می کند که تعلیم به خودداری از خوردن گوشت یک "برگشت از ایمان" است. (قوانین خانم وایت در مورد رژیم غذایی با علم پزشکی زمان خود سازگار بود، اما علم پزشکی اشتباه خود را کشف کرده و دیدگاه خود را کاملاً تغییر داده است. آیا خانم وایت از جانب خدا الهام گرفته بود که حتی بیشتر از علم پزشکی امروز می دانست، یا او فقط چیزهایی را می گفت که پزشکان زمان او می گفتند؟)

"فوراً صدای خدا را همچون آبهای بسیار شنیدیم که به ما روز و ساعت آمدن عیسی را داد ... آن هنگام که خدا زمان را گفت، بر ما روح القدس را ریخت"
(جلد ۱، صفحه ۵۹)

توضیح: در این مرجع خانم وایت ادعا می کند که خداوند روز و ساعت آمدن عیسی را به او داده است. در متی ۲۴ : ۳۶ عیسی گفت: "اما از آن روز و ساعت هیچ کس اطلاع ندارد حتی ملائکه آسمان جز پدر من و بس." و البته ما امروز می دانیم که او اشتباه کرده بود زیرا عیسی در زمانی که او انتظار داشت، نیامد. بنابراین ما ادعاهای او را رد می کنیم و فقط بر روی کلام خدا ایستاده ایم.

در رؤیای بعدی، خانم وایت ادعا می کند که او یکی از ۱۴۴۰۰۰ نفری است که در هنگام آمدن عیسی زنده خواهد بود. نقل قول او:

"سپس شیپور نقره‌ای عیسی به صدا درآمد، و او در حالی که در میان قدّيسان احاطه شده بود، بر روی ابری فرود آمد. سپس چشمان و دستان خود را به سوی آسمان بلند کرد و فریاد زد: بیدار شوید! بیدار شوید! بیدار شوید! بیدار شوید! ای کسانی که در خاک خوابیده‌اید، برخیزید! سپس زمین لرزه‌ای عظیم رخ داد. قبرها باز شدند و مردگان با بی‌مرگی برخاستند. ۱۴۴۰۰۰ نفر فریاد هلولیاه سر دادند زیرا دوستانشان را که مرگ از آنها جدا کرده بود، شناختند، و در همان لحظه ما متبدّل شدیم." (جلد ۱، صفحه ۶۰)

توضیح: خانم وایت باز هم اشتباه کرده بود، زیرا او در سال ۱۹۱۵ میلادی درگذشت و بنابراین این دیدگاه نادرست بود. او همچنین در بیان این که تنها ۱۴۴۰۰۰ نفر از "مقدّسین زنده" در هنگام آمدن عیسی حضور خواهند داشت، اشتباه کرد (صفحه ۵۹). کتاب مقدّس می‌گوید که تعداد آنها غیر قابل شمارش است (مکاشفه ۷: ۹). [پایان نوشتار Edward L. Saunders بر نبوت‌های الن وایت]

بر اساس آموزه‌های فرقه ادونتیست که حسب گفته‌های الن وایت بود، در سال ۱۸۴۴ میلادی مسیح وارد مرحله‌ای جدید شد که به آن "داوری تحقیقی" یا "داوری پیش از ظهور" می‌گویند. این مفهوم بیان می‌کند که مسیح از آن زمان به بررسی اعمال و پرونده‌های همه افراد می‌پردازد تا تعیین کند که چه کسانی نجات خواهند یافت و چه کسانی محکوم خواهند شد. این عقیده بر پایه تفسیر خاصی از کتاب دانیال و مکاشفه و همچنین آموزه‌های الن وایت است و یکی از دکترین‌های محوری ادونتیست‌های روز هفتم به شمار می‌آید. این عقیده بر دو بخش از کتاب مقدّس استوار است:

۱- دانیال ۸ : ۱۴"و او به من گفت: تا دو هزار و سیصد شام و صبح؛ آنگاه مقدس تطهیر خواهد شد." این آیه به عنوان پیشگویی درباره زمان ورود مسیح به قدس الاقداس تفسیر می‌شود.

۲- مکاشفه ۱۱ : ۱۹"و قدس خدا در آسمان مفتوح گشت و تابوت عهدنامه او در قدس او ظاهر شد و برقها و صداها و رعداها و زلزله و تگرگ عظیمی حادث شد." این آیه نیز به عنوان اشاره‌ای به ورود مسیح به قدس الاقداس تعبیر می‌شود.

الِن وایت در کتابهایش به ویژه در کتاب "جنگ بزرگ (The Great Controversy)" به طور مفصل به این موضوع پرداخته است و توضیح می‌دهد که در سال ۱۸۴۴ میلادی، مسیح وارد قدس الاقداس در معبد آسمانی شد تا داوری تحقیقی را آغاز کند. این مفهوم یکی از دکترین‌های کلیدی و محوری ادونتیس‌های روز هفتم است.

دیوید کلود (David Cloud) ناشر مطالب مطالعاتی انجیل در صفحه Way of Life Literature با عنوان "هشدار در مورد ادونتیس‌های روز هفتم" به صراحت گوشزد می‌کند که بعد از شکست میلر چگونه دسته باقی مانده از فرقه میلریت با همان افکار پیش رفتند و با رؤیایها و کلام دختری جوان بنام الِن وایت که مدعی بود خدا به او اینها را نشان داده، حرکت می‌کنند.

«ویلیام میلر، یک واعظ باپتیست، در سال ۱۸۱۸ میلادی به این نتیجه رسید که مسیح در سال ۱۸۴۳ میلادی به زمین باز خواهد گشت. وقتی این پیش‌بینی نادرست از آب درآمد، او تاریخ را به ۲۲ اکتبر ۱۸۴۴ میلادی تغییر داد. باور او عمدتاً بر اساس تفسیر خاصی از فصل‌های نهم و دوازدهم کتاب دانیال بود که از معادله نادرست روز / سال (یک روز پیش‌بینی کننده برابر با یک سال تاریخی) استفاده می‌کرد. ده‌ها هزار نفر از مردم از

میلر پیروی کردند و در این فضای مذهبی هیجان زده، گروه‌های مختلفی پدید آمدند که همگی به بازگشت قریب‌الوقوع مسیح چشم دوخته بودند.

پس از سال ۱۸۴۴ میلادی، میلر از تعیین تاریخهای جدید خودداری کرد و به اشتباه خود اعتراف کرد، اما برخی از پیروان او به تشکیل فرقه ادونتیست‌های روز هفتم (SDA) ادامه دادند. جیمز وایت، جوزف بیتس و دیگران در سال ۱۸۴۴ میلادی شروع به رعایت روز سبت کردند و دیدگاه‌های خود را از طریق جزوه‌ها منتشر کردند.

آنها همچنین از دیدگاه‌های یک دختر ۱۷ ساله به نام الِن هارمون Ellen Harmon پیروی کردند. او ادعا می‌کرد که خدا به او نشان داده که در اکتبر ۱۸۴۴ میلادی، عیسی وارد قدس‌الاقداًس در آسمان شده تا "قضاوت تحقیقی" را آغاز کند. این دکتَرین پایه‌ای کلیسای ادونتیست است.

الِن تعلیم می‌داد که عیسی شروع به بررسی سوابق هر فرد کرده تا تعیین کند که چه کسی نجات خواهد یافت و چه کسی گم خواهد شد. او همچنین ادعا کرد که رؤیایی درباره "پیغام سومین فرشته" در مکاشفه ۱۴ : ۹ - ۱۲ دریافت کرده است. او گفت که علامت وحش (ضد مسیح) عبادت روز یکشنبه است، و کسانی که در روز یکشنبه عبادت کنند، مجازات خواهند شد. او گفت منظور از کسانی که احکام خدا را حفظ می‌کنند، به کسانی اشاره دارد که در روزهای آخر، سبت را رعایت می‌کنند. این همان جایی است که ادونتیست‌های روز هفتم نام خود را از آن می‌گیرند. آنها ادعا می‌کنند که خودشان همان کلیسای روزهای آخر هستند که سبت را رعایت می‌کنند و راه را برای بازگشت مسیح آماده می‌کنند.

الِن هارمون در سال ۱۸۴۶ میلادی با جیمز وایت ازدواج کرد و آنها رهبران اصلی ادونتیست‌های روز هفتم شدند. بین سالهای ۱۸۴۴ و ۱۹۱۵ میلادی، خانم وایت ادعا

می‌کرد که ۲۰۰۰ رؤیا و خواب دریافت کرده است. او ادعا می‌کرد که مأمور به نوشتن دیدگاه‌های خود برای حفظ آنها شده است و بیش از ۱۰۰۰۰۰ نسخه از دست نوشته‌اش تولید کرد.

در حالی که رهبران ادونتیست ادعا می‌کنند که کتاب مقدس تنها قانون آنها برای ایمان و رفتار است، واقعیت این است که بدونِ اِلن وایت، ادونتیست‌های روز هفتم وجود نداشتند.

بنابراین می‌بینیم که جنبش ادونتیست از ابتدا غیر کتاب مقدسی بوده و آن هم توسط زنی هدایت می‌شد که در کتاب مقدس ممنوع شده است (اول تیموتاؤس ۲: ۱۲) و همچنین تاریخی برای بازگشت مسیح تعیین کرد که این نیز ممنوع است.

«اما از آن روز و ساعت هیچ کس اطلاع ندارد حتی ملائکه آسمان جز پدر من و بس» (متی ۲۴: ۳۶).

«پس بیدار باشید زیرا که نمی‌دانید در کدام ساعت خداوند شما می‌آید» (متی ۲۴: ۴۲).

«لهذا شما نیز حاضر باشید زیرا در ساعتی که گمان نمی‌برید پسر انسان می‌آید» (متی ۲۴: ۴۴).

«پس بیدار باشید زیرا که آن روز و ساعت را نمی‌دانید» (متی ۲۵: ۱۳).

«ولی از آن روز و ساعت غیر از پدر هیچ کس اطلاع ندارد نه فرشتگان در آسمان و نه پسر هم» (مرقس ۱۳: ۳۲ - ۳۳).

«بدیشان گفت از شما نیست که زمانها و اوقاتی را که پدر در قدرت خود نگاه داشته است بدانید» (اعمال ۱ : ۷).

با نادیده گرفتن آموزشهای روشن کتاب مقدس دربارهٔ بازگشت مسیح، ادونتیس‌ها به اشتباهات بیشتری کشیده شدند.» [پایان نوشتار دیوید کلود؛ هشدار در مورد ادونتیس‌های روز هفتم]

صرف نظر از بررسی نبوت‌های کتاب دانیال که جایگاه خاص یک معلّم مسح شدهٔ این خدمت را می‌طلبد نه یک نبی، سؤالی که در ذهن خواننده نقش می‌بندد این است که مگر چه واقعهٔ خاصی در سال ۱۸۴۴ میلادی به وقوع پیوست که باید آن روز را به عنوان ورود مسیح به قدس‌الاقداس در نظر گرفت؟ و از آن جایی که ما می‌دانیم در عهد عتیق کاهن برای فدیۀ خون سالی یک بار باید به قدس داخل می‌شد و به همین گونه عیسی خداوند بعد از صعود وارد نقش کهناتی خود در قدس شد و شروع به وساطت نمود پس تا قبل از سال ۱۸۴۴ میلادی عیسی خداوند در کجا مشغول به کهنات بوده که حال باید در این سال وارد قدس‌الاقداس گردد. از آن جایی که بررسی و تفسیر بیشتر در این زمینهٔ خاص نیازمند وارد شدن به حیطة تعلیمی و مراجعه به منابع تخصصی مرتبط است لذا مؤلف این کتاب تا آن جا که به شناساندن جنبش‌های مرتبط با هزاره و تقسیم بندی ادوار مربوط است بسنده نموده ولی برای مطالعهٔ بیشتر شما می‌توانید به قسمت منابع ثانویه، کتاب مسح قدس‌الاقداس، اثر لوک رایان و سایر کتب پیشنهادی مراجعه کنید.

جنبش شاهدان یهوه:

چارلز تیز راسل (Charles Taze Russell) یکی از کسانی بود که تحت تأثیر جنبش میلریت و همین طور کتاب مقدس مرجع اسکافیلد که دیدگاه پیش هزاره‌ای دیسپنسیشنالیسم را می‌گسترده، قرار گرفت.

در دایره‌المعارف بریتانیا در معرفی این دسته چنین نوشته شده: «شاهدان یهوه، در رسته فرقه‌ای هزارگرا است که در قرن نوزدهم در ایالات متحده در چهارچوب جنبش بزرگ‌تر ادونتیست توسعه یافت و از آن زمان به سراسر جهان گسترش پیدا کرد. شاهدان یهوه شاخه‌ای از انجمن دانشجویان بین‌المللی کتاب مقدس هستند که در سال ۱۸۷۲ میلادی توسط چارلز تیز راسل در پیتسبورگ (Pittsburgh) تأسیس شد.

جنبش ادونتیست در دهه ۱۸۳۰ میلادی حول پیش‌بینی‌های ویلیام میلر شکل گرفت که اعلام کرد عیسی مسیح در سال ۱۸۴۳ یا ۱۸۴۴ میلادی باز خواهد گشت. وقتی مسیح طبق پیش‌بینی میلر بازنگشت، ادونتیست‌ها به چندین جناح تقسیم شدند. در دهه ۱۸۷۰ میلادی، چارلز تیز راسل خود را به عنوان یک معلم مستقل و بحث برانگیز ادونتیست برجسته نمود.

او اعتقاد به جهنم به عنوان مکانی برای عذاب ابدی را رد کرد و الهیات غیر تثلیثی که الوهیت عیسی را نفی می‌کرد، پذیرفت. او همچنین بازگشت دوم مسیح را بر اساس ترجمه تحت‌اللفظی از اصطلاح اصلی یونانی، پاروسیا (یعنی: حضور) تفسیر کرد، با این ایده که بازگشت مسیح به صورت حضوری نامرئی خواهد بود و پاروسیا یا "سپیده دم هزار ساله" در سال ۱۸۷۴ میلادی اتفاق افتاده است. ظهور نامرئی مسیح پایان نظم فعلی جامعه را نشان می‌داد و به دنبال آن، حضور قابل مشاهده او و تأسیس پادشاهی هزار ساله بر روی زمین در سال ۱۹۱۴ میلادی رخ می‌داد.

اگر چه این پادشاهی نیامد، آموزه‌های راسل باعث شد که تعدادی از داوطلبان کتابها و جزوات متعدّد او و مجله‌ای به نام برج دیده‌بان را توزیع کنند و زمان پاروسیا را مجدداً محاسبه کنند. علاوه بر انجمن دانشجویان بین‌المللی کتاب مقدّس، راسل به عنوان رئیس، انجمن کتاب مقدّس و تراکت برج دیده‌بان پنسیلوانیا (۱۸۸۴ میلادی) را تشکیل داد. در سال ۱۹۰۹ میلادی او مقر این جنبش را به بروکلین انتقال داد.

بعد از راسل در سال ۱۹۱۷ میلادی جوزف فرانکلین رادفورد (قاضی رادفورد؛ ۱۸۶۹ - ۱۹۴۲ میلادی) که به عنوان رئیس، جانشین شد نام گروه را در سال ۱۹۳۱ میلادی به شاهدان یهوه تغییر داد تا باور اعضا را به این که یهوه (Jehovah)، یا (Yahweh) خدای حقیقی است و شاهدان همان پیروان ویژه برگزیده او هستند، تأکید کند. رادفورد شاهدان را به یک گروه از مبلّغان متعهد تبدیل کرد، حتی اعضا را به گرامافونهای قابل حمل مجهّز کرد تا "موعظه‌های کوچک" او را در گوشه‌های خیابان و در اتاقهای نشیمن متقاضیان پخش کنند. تحت رهبری رادفورد، گروه راسل به یک سازمان به شدّت یکپارچه تبدیل شد. [پایان معرفی دایره‌المعارف بریتانیا]

در واقع، کتاب طرح الهی شاهدان یهوه، ادّعا می‌کند که: «شاهدان یهوه تاریخی تقریباً ۶۰۰۰ ساله دارند، که از زمانی که آدم هنوز زنده بود آغاز می‌شود، و این که پسر آدم، هابیل، اولین نفر از سلسله بی‌وقفه شاهدان بود و شاگردان عیسی نیز همگی شاهدان یهوه بودند.» (صفحات ۸ - ۹)

اما در بررسی ریشه‌های تاریخی و رویکرد شاهدان یهوه در مواجهه با ریشه آنها و قدمت مذهبیشان و همین طور تحولات و مشکلات داخلی این فرقه می‌توان به کتاب "Worse Than Waco: Jehovah's Witnesses Hide a Tragedy" نوشته دیوید ای. رید، منتشر شده در سال ۱۹۹۳ میلادی نگاه کرد که به بررسی وقایع پیرامون فرقه شاهدان یهوه و تراژدیهای مرتبط با آن می‌پردازد. همچنین کتاب دیگر همین

نویسنده به نام "BLOOD ON THE ALTAR" نیز اطلاعاتی به طور مختصر از تاریخچه برج دیده‌بان ارائه می‌دهد. این کتب به طور خاص به مسائلی کمتر بیان شده می‌پردازد و حسب اطلاعات کتاب، ما به این دسته بندی از مطالب و پیامهای این کتاب می‌رسیم:

۱- مقایسه با حادثه ویکو:

توضیح تراژدی ویکو: کتاب با اشاره به حادثه ویکو (Waco) در تگزاس آغاز می‌شود، که در آن برخورد مرگباری بین پیروان فرقه دیویدیان و نیروهای دولتی آمریکا رخ داد. نویسنده مدعی است که تراژدی‌هایی که در درون فرقه شاهدان یهوه اتفاق افتاده، از نظر عمق و تأثیرات اجتماعی حتی بدتر از حادثه ویکو است، هر چند که به اندازه آن رسانه‌ای نشده است.

۲- افشای پنهان کاری رهبران شاهدان یهوه:

پنهان کاری و انکار: کتاب به روشهای مختلف و قوانینی که رهبران شاهدان یهوه برای پنهان کردن وقایع ناگوار به کار می‌برند، می‌پردازد.

۳- نقد ساختار و آموزه‌های شاهدان یهوه:

نقد آموزه‌های مذهبی: نویسنده آموزه‌های مذهبی شاهدان یهوه را که به طور خاص بر مفاهیمی مانند بازگشت قریب‌الوقوع مسیح و خودداری از دریافت خدمات پزشکی

متکی هستند، مورد نقد قرار می‌دهد. همچنین این بخش به تأثیرات منفی این آموزه‌ها بر زندگی اعضای فرقه، از جمله جداییهای خانوادگی و مشکلات روانی، می‌پردازد.

۴- تراژدیهای پنهان شده:

بررسی نمونه‌های واقعی: کتاب شامل بررسی نمونه‌های واقعی از تراژدیهای رخ داده در میان شاهدان یهوه است، که شامل مرگهای ناشی از خودداری از خدمات پزشکی، و خشونت‌های خانوادگی می‌شود. نویسنده به طور خاص به نقش رهبران فرقه در ایجاد و تشدید این تراژدیها اشاره می‌کند و آنها را به دلیل عدم اقدام به موقع و پنهان کاری مسؤول می‌داند.

ریشه‌یابی و قدمت شاهدان یهوه:

در ارتباط با ریشه‌های تاریخی و رویکرد شاهدان یهوه در مواجهه با اتهام نو ظهور بودن و عدم قدمت مذهبیشان از همین کتاب می‌توان به این دسته بندیها رسید:

۱- ارتباط با ادونتیست‌ها:

در ارتباط با جنبه‌های تاریخی، شاهدان یهوه به ریشه‌های خود در جنبش ادونتیست‌ها (که یک جنبش مذهبی در قرن نوزدهم بود) اشاره دارند، اما اغلب این موضوع را به بیگانگان اعتراف نمی‌کنند. بسیاری از شاهدان یهوه خود از این ارتباط تاریخی

آگاه نیستند. این نشان دهنده تمایل رهبران این فرقه به تمرکز بیشتر بر آموزه‌ها و تاریخ داخلی خود است تا ارتباطات با جنبشهای دیگر.

۲- دفاع در برابر اتهام جدید بودن:

ادّاعای قدمت مذهبی: شاهدان یهوه معمولاً برای دفاع از خود ادّعا می‌کنند که مذهبشان قدیمی‌ترین دسته و از همان زمان آدم بوده است اما هیچ مدرکی برای اثبات این خط ارتباطی بی‌وقفه ۶۰۰۰ ساله ارائه نداده‌اند هیچ فرد یا گروه تاریخی از زمان کهن تا کنون شناسایی نشده که به عنوان پیروان قابل قبول یهوه باشند.

خود راسل در یک دسته همفکر نماند. او کلیسای پرزبیتری (کالونیستی) خود را رد کرد، از چندین گروه ادونتیست عبور کرد، به باربور پیوست و سپس از او جدا شد تا روش خاص خود را داشته باشد. پس از تشکیل یک گروه جدید، او نشان داد که از ایدئولوژیهای مختلف مسیحی بهره برده است.

استفاده آنها از شخصیت‌های کتاب مقدس: آنها تمامی شخصیت‌های مذکور در کتاب مقدس را به عنوان شاهدان وفادار خدا به خود اختصاص می‌دهند تا تاریخچه‌ای قدیمی برای مذهبشان بسازند. این ادّعاها عمدتاً برای پیروانی که آماده پذیرش چنین استدلال‌هایی هستند، مؤثر است و به آنها احساس تعلّق به یک مذهب با ریشه‌های عمیق تاریخی می‌دهد.

۳- نگاه ناظران بیرونی:

ناظران بیرونی معمولاً این ادعاها را رد می‌کنند و به جای آن، شاهدان یهوه را تنها به چارلز تیز راسل، بنیان‌گذار این فرقه در قرن نوزدهم، نسبت می‌دهند. از دیدگاه ناظران بیرونی، تاریخچه شاهدان یهوه به اواسط قرن نوزدهم و شخص چارلز تیز راسل باز می‌گردد و نه به ۶۰۰۰ سال پیش.

از تاریخچه شاهدین یهوه در می‌یابیم که چارلز تیز راسل که در ابتدا پرزبیتری بود در نوجوانی احساس می‌کرد دارد ایمان خود را از دست می‌دهد. او نه تنها شروع به شک در مورد عقاید و آموزه‌های کلیسا کرد، بلکه حتی به خدا و کتاب مقدس هم شک کرده بود. ولی تحت تأثیر واعظ ادونتیس، جوناس وندل (Jonas Wendell) قرار گرفت و حتی شروع به مطالعه کلام کرد.

او در جوانی در حدود ۱۸۷۶ میلادی با دیدن مجله ادونتیس "منادی صبح" نلسون اچ. باربور از روچستر نیویورک به باور بازگشت نامرئی مسیح در سال ۱۸۷۴ میلادی رسید یعنی آنان این تأکید را داشتند که خداوند در زمان مقرر بازگشته است، اما به صورت نامرئی.

در آن زمان ترجمه‌ای به نام "دیاگلوت (Diaglott)" توسط بی. اف. ویلسون (B. F. Wilson) از عهد جدید در سال ۱۸۶۵ میلادی تهیه شده بود که ترجمه‌ای متفاوت داشت. پس از مرگ بی. اف. ویلسون در سال ۱۹۰۰ میلادی، حقوق چاپ (که برای چاپ نسخه‌های جدید استفاده می‌شدند) به وارثان او منتقل شد. چارلز تیز راسل، که در آن زمان رئیس انجمن برج دیده‌بانی بود، از طریق واسطه‌ای خواست از وراثت و خانواده ویلسون حقوق چاپ را خریداری کند. این ترجمه بعد از خرید در سال ۱۹۰۲ میلادی توسط شاهدان یهوه توزیع شد.

در این ترجمه از کلمه‌ای که در نسخه کینگ جیمز در متی ۲۴: ۲۷، ۳۷، ۳۹ به عنوان "آمدن" ترجمه شده، به جای آن به "حضور" ترجمه شده است. این موضوع به عنوان مبنایی برای گروه باربور در جهت دفاع از محاسبات زمانیشان و همچنین حضور نامرئی مسیح است. اگر چه ویلسون مدعی بود که در ترجمه خود به امانتداری دقیق از متن اصلی پایبند بوده اما متن نشان می‌دهد که او دیدگاه‌های خاص خود را در ترجمه گنجانده است.

همان طور که پیش‌تر بیان شد راسل و باربور در ابتدا این اعتقاد را داشتند و این طور تعلیم می‌دادند که بازگشت نامرئی مسیح در سال ۱۸۷۴ میلادی، به زودی در بهار ۱۸۷۸ میلادی دقیقاً، با ربودگی - ربنده شدن بدنهای ایمانداران به آسمان - همراه خواهد شد. وقتی این رستاخیز مورد انتظار در سال ۱۸۷۸ میلادی به موقع رخ نداد، آقای باربور، در این مورد و سایر تعلیم پرتو جدیدی را ارائه داد ولی راسل در نهایت از آنها جدا شد و نشریه خود را با عنوان "برج دیده‌بانی صهیون و منادی حضور مسیح" برپا کرد.

راسل در مسیر تحول اعتقادی خود از آموزه‌های کلیسای اصلی فاصله گرفت و در نهایت به سمت ایجاد یک جنبش مستقل با تعلیم خاص خود حرکت کرد چون او دیگر نمی‌خواست خود را ادونتیسست یا میلری بداند اما شکل‌گیری یک فرقه متمایز حول محور راسل یک توسعه تدریجی بود. تاریخچه برج دیده‌بان چنین اخبار می‌کند که «خوانندگان جدیدی که اشتراکهای مجله برج دیده‌بانی صهیون را دریافت می‌کردند، اغلب همان اعضای کلیسا بودند که این مجله را به عنوان یک خدمت جانبی کلیسا می‌دیدند، نه به عنوان یک جایگزین ضد کلیسا. در نهایت راسل که در ابتدا با ادونتیسسم کارش را آغاز کرده بود در سال ۱۸۸۲ میلادی به طور آشکار آموزه تثلیث را رد کرد و علناً شروع به نوشتن علیه دکترین تثلیث کرد. او گروه‌های مطالعاتی زیادی را تشکیل داد و همان جا در کلاسها او را به عنوان "کشیش" می‌شناختند.»

راسل تا زمان مرگش، بیش از یک میلیون مایل سفر کرده و هزاران موعظه کرد. او آثار زیادی از خود به جا گذاشت و نسخه‌های زیادی از کتابها و جزواتش به فروش رسید.

تقسیم بندی اعصار کلیسا:

یکی دیگر از کسانی که دست به تقسیم بندی اعصار حسب کتاب مکاشفه زد چارلز تیز راسل است. او در کتاب "اتمام سر (The Finished Mystery)"، به طور خاص در مورد تقسیم بندی اعصار کلیسا و معرفی شاخص‌ترین افرادی که در هر عصر برجسته بودند و به عنوان پیغام‌آوران آن دوره محسوب می‌شوند، سخن گفته است. برای توضیح این بخش نویسنده به تفسیر و شرح مکاشفه یوحنا و به طور خاص، به سراغ تفسیر باب دوم و سوم مکاشفه می‌رود. طرفداران او بعد از مرگش این تقسیم بندیها را به صورت دقیق‌تر از کتاب او استخراج کردند و آن را مبنای اعتقادی خود قرار دادند که به این شرح است:

در سال ۱۹۱۷ میلادی در کتاب اتمام سر (The Finished Mystery) که توسط کلیتون جی. وودورث و جورج فیشر در سال ۱۹۱۷ میلادی نوشته شده و به عنوان جلد هفتم از مجموعه‌ای به نام "مطالعاتی در کتاب مقدس" و به عنوان اثری پس از مرگ چارلز تیز راسل، منتشر شده هفت فرشته یا "پیغام‌آور" مکاشفه باب ۱ و ۲ به این ترتیب شناسایی شدند:

۱. پولس رسول؛

۲. یوحنا رسول؛

۳. آریوس؛

۴. پیتر والدو؛
۵. جان ویکلیف (مکمل پیتر والدو)؛
۶. مارتین لوتر؛
۷. چارلز تیز راسل؛

طبق همین منبع شناسایی پیغام‌آوران بر اساس تفسیر و تحلیل نویسندگان کتاب چارلز تیز راسل و تاریخ کلیسا صورت گرفته است و آنان نام راسل را به عنوان پیغام‌آور کلیسای لائودکیه اضافه کرده‌اند؛ «نسخه‌ای که به آن اشاره شده، متن چاپ اول است و شامل تصاویری است که در نسخه کاراتول منتشر شده بودند. چاپهای بعدی این کتاب تغییرات قابل توجه‌ای داشتند. انتشار این کتاب با اجازه جی. اف. رادفورد، که رئیس انجمن برج دیده‌بانی بود، صورت گرفت.»

اما تقسیم بندی دیگری نیز هست که برگرفته از طرفداران دیگری از شاهدین یهوه است:

۱. کلیسای افسس (۳۳ - ۷۳ میلادی) پولس رسول: پیغام‌آور این دوره پولس رسول است که نقش بسیار مهمی در ترویج مسیحیت و تأسیس کلیساهای اولیه داشته است.
۲. کلیسای اسمیرنا (۷۳ - ۳۲۵ میلادی) یوحنا رسول: پیغام‌آور این دوره یوحنا است که با نوشته‌هایش، از جمله کتاب مکاشفه، تأثیر زیادی بر مسیحیت گذاشته است.
۳. کلیسای پرگاموس (۳۲۵ - ۱۱۵۷ میلادی) آریوس: پیغام‌آور این دوره آریوس است که با نظریاتش در مورد طبیعت مسیح، بحثها و اختلافات زیادی را به وجود آورد.

۴. کلیسای طیاتیرا (۱۱۵۷ - ۱۵۱۷ میلادی) پیتر والدو و جان ویکلیف: پیغام‌آوران این دوره پیتر والدو و جان ویکلیف هستند که هر دو نقش مهمی در ترویج اصلاحات دینی و ترجمه کتاب مقدس به زبانهای محلی داشتند.
۵. کلیسای ساردس (۱۵۱۷ - ۱۶۶۷ میلادی) مارتین لوتر: پیغام‌آور این دوره مارتین لوتر است که با شروع اصلاحات پروتستانی، تأثیر عمیقی بر تاریخ مسیحیت گذاشت.
۶. کلیسای فیلادلفیه (۱۶۶۷ - ۱۸۷۴ میلادی) ویلیام پن: پیغام‌آور این دوره ویلیام پن است که با تأسیس پنسیلوانیا به عنوان یک منطقه آزاد دینی، نقش مهمی در ترویج آزادی دینی ایفا کرد.
۷. کلیسای لائودکیه (۱۸۷۴ - ۲۰۴۳ میلادی) چارلز تیز راسل: پیام‌آور این دوره چارلز تیز راسل است که هر چند خود او این عنوان را بر خود نگذاشت بلکه بعد از وفاتش پیروان او این عنوان را به او دادند و حتی بر سر سنگ قبر او همین عنوان نوشته شده: چارلز تیز راسل فرشته دوره لائودکیه.

غلام امین و دانا و پیغام‌آور لائودکیه:

به نقل از کتاب "پیغام‌آور لائودکیه (The Laodicean Messenger)" انتشار ۱۹۲۳ میلادی فصل هفدهم، راسل به عنوان تنها فردی که جایگاه "غلام امین و دانا" را به طور کامل پر کرده، معرفی می‌شود. همچنین آموزه‌های اصلی او شامل مفهوم فدیّه، نجات انسان از گناه، و بازگشت به کاملیت ابتدایی است؛ هر چند او درباره الوهیت عیسی وجودیت انسانی‌اش را از جایگاه روحانیش منفک می‌کند.

نقل قول این کتاب بدین شرح است: «حقایق به وضوح نشان می‌دهند، و ما معتقدیم، که چارلز تیز راسل واقعاً تنها کسی بود که به تمام معنی جایگاه "آن غلام امین و دانا" را پر کرد. نکتهٔ کلیدی آموزه‌های برادر راسل، فدیہ بود؛ و او نشان داد که همهٔ چیزهایی که به بازیابی انسان از گناه و بازگرداندن او به کاملیت ابتدایی مربوط می‌شوند، بر پایه قربانی فدیہ و کار رهایی بخش خداوند ما عیسی مسیح استوار است که به عنوان یک انسان، خود را به عنوان فدیہ‌ای برای همگان" داد. در سال ۱۸۷۲ میلادی، راسل جوان که آن زمان تنها بیست سال داشت، به درکی روشن از این موضوع مهم رسید، چیزی که آقای باربور هرگز به وضوح به طور کامل درک نکرد. در همان سال، آموزهٔ بازسازی، بر اساس فدیہ، به وضوح در ذهن او شکل گرفت. و این باعث اطمینان کامل شد که همهٔ مردگان قبرها باید دوباره زنده شوند. آقای باربور نیز این حقیقت مهم را از راسل جوان دریافت کرد، که در آن زمان نیز بین "مردی که خود را فدا کرد" و "خداوندی از آسمان" را که به عنوان یک وجودیت روحانی در سال ۱۸۷۴ میلادی به طور نامحسوس در میان انسانها آمد، تمایز قائل شد، هر چند او تا مدتی بعد از این حضور آگاه نشد، همان طور که قبلاً ذکر شد.

بنابراین، او هدف و نحوهٔ بازگشت خداوند ما را تشخیص داد. تنها چیزی که راسل جوان در طریق نور از آقای باربور دریافت کرد، مربوط به زمان بندی پیشگوییها بود، که به حقایق بیان شده مرتبط است. او برای این موضوع از آقای باربور تشکر کرد، که اولین شعاعهای نور در مورد زمان را در ژانویه ۱۸۷۶ میلادی از او دریافت کرد.» [پایان نقل قول از کتاب پیغام‌آور لائودکیه]

پیروان راسل حسب آموزه‌هایی که آموخته بودند چنین برداشت کردند که خود او همان "غلام امین و دانا" مذکور در متی ۲۴ : ۴۵ و "پیغام‌آور لائودکیه"، و همچنین هفتمین و آخرین سخنگوی خدا برای کلیسای مسیحی است. اما همان طور که ما امروز

از عدم تحقق آن پیشگوییها سخن می‌گوییم خود راسل نیز آن قدر زنده ماند تا شکست تاریخهای مختلفی که برای ربودگی پیش‌بینی کرده بود را ببیند و نهایتاً او در ۳۱ اکتبر ۱۹۱۶ میلادی، یعنی دو سال دیرتر از زمانی که جهان طبق محاسبات او باید به پایان می‌رسید در سال ۱۹۱۴ درگذشت.

هرم جیزه:

چارلز تیز راسل و نلسون باربور، تحت تأثیر نظریه‌های جان تیلور (John Taylor) و چارلز پیازی اسمیت (Charles Piazzi Smyth)، و همین طور برداشت شخصیشان از اشعیا ۱۹: ۱۹ - ۲۰ اعتقاد داشتند که هرم بزرگ جیزه شامل اندازه‌گیریهای پیشگویی است که به سالهای ۱۸۷۴ و ۱۹۱۴ میلادی اشاره دارد. به عبارت دیگر، آنها معتقد بودند که این هرم نه تنها یک بنای تاریخی بلکه یک "شاهد" و "نبی" است که به صورت نمادین برخی از رویدادهای آینده را پیش‌بینی می‌کند. او به هرم بزرگ جیزه به عنوان "سنگ شاهد و نبی خدا" نگاه می‌کرد و بعد از درگذشت او بنای مزار او را همچون یک هرم ساختند.

جنبش پنطیکاستی:

چارلز فاکس پارام (Charles Fox Parham)، که در سال ۱۸۷۳ میلادی در ماسکتن، آیووا به دنیا آمد، به عنوان بنیان‌گذار و پدر دکتترین جنبش جهانی پنطیکاست شناخته می‌شود. این جنبش یکی از مهم‌ترین و گسترده‌ترین جنبشهای مذهبی در قرن بیستم به شمار می‌رود که تأثیر عمیقی بر تفکر و تجربه دینی بسیاری از مسیحیان در

سراسر جهان داشته است. او در سال ۱۸۹۰ میلادی با ورود به کالج کانزاس علاقه شدیدی به خدمت مسیحی پیدا کرد.

ورود به جنبش تقدّس:

پارام به سرعت به جنبش تقدّس که در آن زمان در محافل متدیست گسترش یافته بود، پیوست. این جنبش بر تقدّس آنی به عنوان دومین اثر فیض تأکید داشت. مفهوم تقدّس آنی تأثیر زیادی بر پارام گذاشت و او را به سمت بررسی و تعمیق در آموزه‌های الهیاتی سوق داد.

این جنبش، که ریشه‌های خود را در آموزه‌های جان وسلی داشت، پارام را به سمت باورهای عمیق‌تر و نوآورانه‌تر در حوزه ایمان مسیحی سوق داد. با گذشت زمان و افزایش اختلافات بر سر دومین اثر فیض، پارام چنان در الهیات تقدّس غرق شد که در سال ۱۸۹۵ میلادی کلیسای متدیست را ترک کرد. او تصمیم گرفت به عنوان یک مبلغ و معلّم مستقل تقدّس فعالیت کند. این تصمیم او را به سمت آموزش و تبلیغ دکترین‌های جدیدتری مانند شفا و بازگشت ثانویه مسیح به صورت آنی پیش از هزاره سوق داد.

پارام تا پایان عمر خود هر نوع سازمان کلیسایی را رد کرد و به فعالیتهای مستقل خود ادامه داد. این رویکرد او باعث شد تا او به یکی از چهره‌های پیشرو در جنبش پنطیکاست تبدیل شود.

تأسیس مدرسه کتاب مقدس بتل:

در سال ۱۸۹۸ میلادی، پارام مدرسه کتاب مقدس خود به نام "مدرسه کتاب مقدس بتل" و خانه شفابخشی را در توپیکا، کانزاس افتتاح کرد. این مدرسه به مرکزی برای مطالعه و بررسی آموزه‌های مختلف جنبش تقدس تبدیل شد. در این دوره، پارام و دانش‌آموزانش به بررسی آموزه‌های مختلف مرتبط با "تعمید روح القدس" پرداختند. آنها بر اساس مطالعات خود و با تکیه بر کلام مقدس، به این نتیجه رسیدند که گواهی بر تعمید روح القدس، صحبت کردن به زبانها است. این نتیجه‌گیری، اساس جنبش پنتیکاست را تشکیل داد.

تجربه آگنس اوزمن و آغاز جنبش پنتیکاست:

در ۱ ژانویه ۱۹۰۱ میلادی، تجربه آگنس اوزمن (Agnes Ozman) آغاز جنبش پنتیکاست را رقم زد و به یکی از مهم‌ترین وقایع در تاریخ این جنبش تبدیل شد. این رویداد در مدرسه کتاب مقدس بتل (Bethel)، واقع در توپیکا (Topeka)، کانزاس رخ داد. این مدرسه توسط چارلز فاکس پارام تأسیس و به مکانی برای مطالعه و بررسی آموزه‌های روح القدس تبدیل شده بود. در این روز، آگنس اوزمن، یکی از دانش‌آموزان پارام، تجربه‌ای فوق‌العاده داشت. او در حالی که برای دریافت تعمید روح القدس دعا می‌کرد، به طور ناگهانی شروع به صحبت کردن به زبانهایی کرد که هیچگاه آنها را نیاموخته بود. این رویداد به عنوان اولین نمونه مستند در دوران معاصر از "صحبت به زبانها" که به آن "گلاسولالیا (Glossolalia)" نیز گفته می‌شود، شناخته می‌شود.

پس از این واقعه، آگنس اوزمن به شهرت زیادی دست یافت و این رویداد توجه بسیاری از مردم و رسانه‌ها را به خود جلب کرد. گزارشهای روزنامه‌های محلی از این حادثه

باعث شد که مدرسه کتاب مقدس پتل و آموزه‌های پارام در منطقه توپیکا و فراتر از آن شناخته شوند. این تجربه تأییدی بر تفکر پارام بود که "صحبت به زبانها" را به عنوان نشانه‌ای قطعی از تعمید در روح القدس معرفی کرده بود.

این رویداد که نقطه عطفی در جنبش پنطیکاست بود و به سرعت الهام بخش دیگران شد باعث شد مشابه این تجربیات باز هم رخ دهد. این تجربه باعث شد که تعداد بیشتری از مردم به جنبش پنطیکاست بپیوندند و به دنبال تجربه‌های روحانی باشند. این جنبش به سرعت در سراسر ایالات متحده گسترش یافت و به یکی از بزرگ‌ترین و سریع‌ترین جنبشهای مذهبی در قرن بیستم تبدیل شد. آگنس اوزمن پس از این تجربه به عنوان یک شخصیت برجسته در جنبش پنطیکاست شناخته شد و نقش مهمی در گسترش این جنبش داشت. تجربه او نقطه شروعی بود برای رشد و گسترش جنبش پنطیکاست که امروزه میلیون‌ها پیرو در سراسر جهان دارد.

آموزه‌های پارام و سخن گفتن به زبانها:

آموزه پارام مبنی بر این که گواهی ضروری کتاب مقدس برای تعمید در روح القدس، صحبت کردن به زبانها است، به عنوان "اثری فراگیر" شناخته شد. این آموزه یکی از ستونهای اصلی جنبش پنطیکاستی شد و تأثیرات عمیقی بر مسیحیت در قرن بیستم گذاشت. این جنبش با تأکید بر تجربه‌های روحانی و معجزات، به یکی از بزرگ‌ترین جنبشهای مذهبی در قرن بیستم تبدیل شد و امروزه نیز تأثیرات آن در سراسر جهان مشاهده می‌شود.

پارام بر این باور بود که گلاسولالیا نه تنها به عنوان نشانه‌ای از تعمید در روح القدس عمل می‌کند، بلکه می‌تواند به معنی زنولالیا نیز باشد. زنولالیا به این معنی

است که مبلّغان می‌توانند به طور معجزه‌آسا به زبانهای انسانی شناخته شده‌ای که هیچگاه یاد نگرفته‌اند، صحبت کنند و این قابلیت به آنها امکان می‌دهد تا پیام مسیحیت را به گوشه‌های مختلف دنیا برسانند. این ایده در اوایل جنبش پنطیکاستی بسیار مورد توجه قرار گرفت، زیرا باوری جذاب و کاربردی به نظر می‌رسید که مبلّغان می‌توانند بدون نیاز به یادگیری زبانهای خارجی، به راحتی در کشورها و فرهنگهای مختلف موعظه کنند. با این حال، زمانی که مبلّغان پنطیکاستی به کشورهای مختلفی مانند هند رفتند و تلاش کردند تا از این توانایی استفاده کنند، با شکست مواجه شدند. آنها نتوانستند به زبانهای محلی که هرگز نیاموخته بودند، صحبت کنند و موعظه نمایند.

به دلیل این ناکامیها، اکثریت پیروان جنبش پنطیکاستی به تدریج این باور را که گلاسولالیا شامل زنولالیا می‌شود، کنار گذاشتند. با این حال، پارام همچنان به این عقیده وفادار ماند، هر چند که اکثر دیگر پنطیکاستی‌ها این ایده را رد کردند و گلاسولالیا را صرفاً به عنوان یک تجربه روحانی و نه یک ابزار موعظه در نظر گرفتند. این دیدگاه و تجربه‌ها نشان دهنده تلاشهای اولیه جنبش پنطیکاستی برای فهم و تعریف دقیق‌تر از تجربیات روحانی خود و چگونگی کارکرد آنها در دنیای واقعی است.

نبی خود خوانده یا ایلای آخرالزمان:

برخی از شنوندگان و پیروان پارام او را به عنوان ایلای آخرالزمان می‌دیدند. این دیدگاه نشان دهنده اعتقاد به نقش ویژه پارام در پایان زمانها است.

عنوان "ایلای آخرالزمان" از کتاب مقدس و سنتهای یهودی - مسیحی گرفته شده است. در این سنت، ایلای نبی یکی از شخصیت‌های کلیدی است که در آخرالزمان باز می‌گردد. حال این که نقش ایلای نبی چیست و به چه شکل باز می‌گردد در این بخش

مطرح نمی‌گردد اما شخصیت ایلیا آن قدر در تفکرات پیش هزاره‌ای و جنبشهای کلیسایی بزرگ بوده که او را به عنوان نبی آخرالزمان و نشانه بازگشت قریب‌الوقوع مسیح می‌دانند. حال این که این دیدگاه تا چه حد درست یا غلط است و نقش ایلیا چیست و در کلام چگونه تعریف شده در بخشهای بعد راجع به آن صحبت خواهد شد.

شکل گرفتن یک تفکر از سخن گفتن به زبانهای غیر:

از آن جایی که پارام پیش‌تر کلیسای متدیست را ترک کرده بود چون احساس می‌کرد که روح‌القدس در این کلیسا جایی ندارد پس به دنبال عنصری بود که می‌توانست مسیحیان را به حالت اصیل و غیر فرقه‌ای کلیسای عهد جدید بازگرداند. او باور داشت که این عنصر گم شده باید همان "صحبت به زبانها" باشد. بعد از اجرای اگنس اوزمان و سخن گفتن به زبانها پارام و پیروانش تصوّر کردند که روح‌القدس می‌تواند آنها را قادر سازد که حتی به زبانهای زمینی صحبت کنند تا بتوانند به عنوان مبلّغ بدون نیاز به یادگیری زبان جدید، پیام مسیحیت را منتقل کنند. از جمله این پیروان، ای. جی. گار (A. G. Garr) و همسرش بودند که به هند سفر کردند، با این امید که بتوانند به طور معجزه‌آسا به زبان هندی صحبت کنند. وقتی این اتفاق نیفتاد، آنها به هنگ کنگ رفتند تا زبان چینی بیاموزند. این تجربه نشان داد که تصوّر اولیّه آنها از زنولالیا اشتباه بوده است. با وجود این شکست، اما پارام همچنان به قوّت بر این باور باقی ماند اما پیروانش دریافتند که صحبت به زبانهای زمینی یک استثنا است و نه یک قاعده.

در مقاله دیگری با نقل قولهایی از مجله مؤسسه تاریخ مسیحیت، به این رویکرد پارام و سایر جنبشهایی که از آن الهام گرفته‌اند، پرداخته شده است:

«به طور ساده، پارام معتقد بود که خداوند به طور ماوراءالطبیعی زبانهای شناخته شده زمینی را به ایمانداران تعمید یافته عطا می‌کند تا بتوانند به سرعت به دنیا بشارت دهند. این احیای آخرالزمان، همراه با صحبت ایمانداران به زبانهای شناخته شده‌ای که هرگز نیاموخته بودند (زنولالیا)، عصر کلیسایی را به پایان می‌رساند و مسیح پیروزمند را باز می‌گرداند. حتی مبشران پارام - و کسانی که بعداً از خیابان آروسا اعزام شدند - در عمل کردن به این باور با مشکلاتی رو به رو شدند. به عنوان مثال، ای. جی. گار (A. G. Garr) اولین مرد سفید پوستی که در آروسا به زبانها صحبت کرد، به هند رفت و انتظار داشت روح او را قادر سازد به هندی صحبت کند. وقتی این اتفاق نیفتاد، گار و همسرش به هنگ کنگ رفتند و چینی مطالعه کردند. اگر چه پارام هرگز اعتقاد خود مبنی بر این که او و پیروانش به زبانهای زمینی خارجی صحبت کرده‌اند را، رها نکرد، پیروانش کشف کردند که اگر خارجیها زبان آنها را درک می‌کنند، این یک استثنا است نه یک قاعده.»

نقش پارام در جنبش آروسا استریت بزرگ‌ترین جنبش قرن بیستم:

ورود ویلیام جی سیمور به صحنه جنبش:

در سال ۱۹۰۵ میلادی، چارلز فاکس پارام فعالیت‌های خود را در تگزاس آغاز کرد. ویلیام جی. سیمور (William J. Seymour) که پیش‌تر یک پیش خدمت بود جذب مدرسه پارام در تگزاس شد اما به دلیل قوانین تبعیض نژادی جیم کرو از راهروی بیرون کلاس به درسهای پارام گوش می‌داد. بعد از مدت کوتاهی سیمور با اعتقادات و آموزه‌های پُر شور پنطیکاستی، که از پارام آموخته بود، به دعوت یک کلیسای کوچک بپتیستی به لس‌آنجلس سفر کرد. او یک واعظ سیاه پوست با یک چشم عیب‌دار بود که شاید به دلیل ظاهر و شرایط نژادی آن زمان، توجه زیادی را به خود جلب نمی‌کرد. در آن زمان، جامعه

لس آنجلس به طور کلی چندان آماده استقبال از چنین افرادی نبود. قوانین تبعیض نژادی، نگرشهای غالب و تفکرات نژاد پرستانه‌ای که در آن زمان رایج بود، راه را برای سیمور سخت می‌کرد.

با این حال، ورود سیمور به لس آنجلس، بیش از آن چه که در ظاهر به نظر می‌رسید، اهمیت داشت. این لحظه سر آغاز یک جنبش جدید از دل جنبش پنطیکاست بود. علی‌رغم این محدودیتها، سیمور به شدت تحت تأثیر آموزه‌های پارام، به ویژه در مورد گلاسولالیا (سخن گفتن به زبانها) قرار گرفت.

شروع جنبش آزوسا استریت:

جنبش آزوسا استریت (Azusa Street) در سال ۱۹۰۶ میلادی با رهبری سیمور در لس آنجلس آغاز شد. این جنبش با جلسات دعا، وعظ و تجربه‌های روح، شامل گلاسولالیا و شفای بیماران، شروع شد و به سرعت توجه بسیاری را به خود جلب کرد. جلسات آزوسا استریت که در یک ساختمان ساده در خیابان آزوسا برگزار می‌شد، هزاران نفر از نقاط مختلف را جذب کرد و منجر به گسترش سریع جنبش پنطیکاستی در سراسر ایالات متّحده و سپس به سایر نقاط جهان شد.

تأثیر جهانی:

جنبش آزوسا استریت نقطه عطفی در تاریخ مسیحیت بود. این جنبش نه تنها به گسترش پنطیکاستیسم کمک کرد بلکه تأثیر عمیقی بر دیگر جنبشهای مذهبی گذاشت. بسیاری از کلیساها و گروه‌های مذهبی در ایالات متّحده و جهان از آموزه‌ها و تجربیات

آزوسا استریت الهام گرفتند. ویلیام جی. سیمور، با وجود محدودیتهای شدید نژادی و اجتماعی، به یکی از چهره‌های برجسته و نمادین در تاریخ مسیحیت و جنبش پنطیکاستی تبدیل شد.

چگونه جنبش آزوسا استریت به راه افتاد؟

سیمور جوان مردی در حدود ۳۴ - ۳۵ ساله که مهارتهای چندانی نداشت و پسر زوجی برده بود که به تازگی آزاد شده بودند برای ارائه پیغام پنطیکاستی و تعلیمی که از پارام آموخته بود راهی لس‌آنجلس شد. او اعمال رسولان ۲: ۴ را به عنوان متن برای اولین موعظه خود در مأموریت در خیابان سانتافه (Santa Fe) لس‌آنجلس انتخاب کرد: "و همه از روح‌القدس پر گشته به زبانهای مختلف به نوعی که روح بدیشان قدرت تلفظ بخشید به سخن گفتن شروع کردند. ظاهراً او توانست منظور خود را تا حدی برساند اما دو نکته مانع ادامه فعالیت او شد:

۱. پیام او، که سخن گفتن به زبانها "گواه کتاب مقدسی" بر تعمید روح بود، مورد قبول شبان، جولیا هاچینز (Julia Hutchins) قرار نگرفت.
۲. علاوه بر این خود او هرگز به زبانها صحبت نکرده بود، و نمی‌توانست چنین تجربه‌ای را تبیین کند.

تا این جا مشخص شد که سیمور جوان تعلیم پارام را آموخته بود و او خود هیچ گونه مسح خاص برای خدمت تعلیم نداشت و این نکته در موعظه او برجسته شد که هیچ کس نمی‌تواند ادعا کند که او در روح تعمید یافته است مگر این که عطیه سخن گفتن به زبانها را دریافت کرده باشد. و از آن جایی که او دارای خدمت معلمی نبود در این صورت راحت به این نتیجه می‌رسیم که خود او بدون داشتن مسح لازم و لااقل داشتن عطیه‌ای

که خود او داشتن آن را گواه بر تعمید روح می‌داند پس نمی‌تواند از جولیا هاجینز انتظار تأیید داشته باشد. در این جا مؤلف سعی نموده نکات مهمی را که در مشورت با معلم کلام لوک رایان به دست آمده شرح دهد:

نگاه به واقعه پنطیکاست:

در اعمال رسولان، باب ۲ آیات ۱ تا ۴، آمده است: «و چون روز پنطیکاست رسید، به یک دل در یک جا بودند که ناگاه آوازی چون صدای وزیدن باد شدید از آسمان آمد و تمام آن خانه را که در آن جا نشسته بودند پر ساخت. و زبانه‌های منقسم شده، مثل زبانه‌های آتش بدیشان ظاهر گشته، بر هر یکی از ایشان قرار گرفت. و همه از روح‌القدس پر گشته، به زبانهای مختلف، به نوعی که روح بدیشان قدرت تلفظ بخشید، به سخن گفتن شروع کردند.»

در این جا، چند واقعه مهم را مشاهده می‌کنیم:

۱. صدای وزیدن باد شدید: این صدا و وزش شدید باد به عنوان اولین نشانه حضور روح‌القدس ظاهر شد که تمام خانه را پر کرد.
۲. ظهور زبانه‌های منقسم شده مثل آتش: سپس، زبانه‌هایی که شبیه به آتش بودند، بر هر یک از ایمانداران قرار گرفت.
۳. سخن گفتن به زبانهای دیگر: که هم زمان با تعمید روح رخ داد.

تفسیر نمادهای رخدادهای پنتیکاست:

نکته مهم این است که زبانها "مثل آتش" بودند و نه "آتش" واقعی. ابتدا صدایی همچون وزیدن باد شدید شنیده شد که نشان دهنده پر شدن فضای بالاخانه از حضور روح القدس بود. سپس حضور شکینۀ خداوند نه به شکل آتش بلکه به شکل زبانهای شبیه به آتش نمایان شد.

این واقعه نشان دهنده چگونگی تعمید ۱۲۰ ایماندار به روح القدس است. ابتدا حضور روح به شکل باد ظاهر شد و سپس روح همچون زبانهای آتش ظاهر گشت و بر هر یک از آنان قرار گرفت. و بعد از آن چه شد؟ به محض دریافت روح، ایمانداران شروع به سخن گفتن به زبانهای دیگر کردند و همین نمود ظاهری، گواه بر تعمید آنان در آن لحظه بود. اما آیا تمام ایمانداران و رسولان و انبیایی که در چندین صده به خداوند ایمان می آوردند همه به محض تعمید روح به زبانها سخن می گفتند؟ چند بار کلام از کسانی یاد کرده که به هنگام تعمید روح شروع به سخن گفتن به زبانها کرده باشند؟ اما ما می بینیم که بارها کسانی که در روح قرار گرفتند شروع به نبوت و انجام اعمال عجیب کردند. نکته این بخش در همین جا است که سخن گفتن به زبانها می تواند به عنوان عطیه بعد از دریافت روح محسوب شود اما روح القدس صرفاً عطیه سخن گفتن را به همه ایمانداران اعطا نمی کند همان گونه که اوّل قرنهای ۱۲ : ۴ - ۳۱ بر تنوع عطایا، نعمتها و خدماتها اشاره می کند ولی این تنوع تحت هدایت یک روح است. پولس رسول بیان می کند که اگر چه این عطایا و خدمات مختلف هستند، اما همه از سوی همان روح و برای منفعت کلیسا و جمع ایمانداران داده می شود. پس نمی توان یکی را متمایز کرد و آن را نشانه تعمید دانست.

نکته مهم تعلیمی:

در ادامه ما می‌بینیم که پطرس در موعظه‌ای که برای ۳۰۰۰ نفر ارائه کرد، گفت: «به جهت آمرزش گناهان تعمید گیرید و عطای روح‌القدس را خواهید یافت.» این جمله نشان می‌دهد که روح‌القدس به عنوان عطای خدا معرفی شده است. درست است که پارام و سیمور اشاره کردند که بعد از دریافت روح‌القدس، ایمانداران به زبانهای مختلف شروع به سخن گفتن کردند که نشانه‌ای از تعمید در روح بود. اما نکته مهم این جا است که همه آن ۱۲۰ نفر ابتدا عطای روح‌القدس را دریافت کردند، نه عطای سخن گفتن به زبانهای دیگر را؛ در سخنان پطرس نیز ما می‌بینیم که خود روح به عنوان یک عطا معرفی شده است.

در طول تاریخ، شواهدی از تکلم به زبانهای دیگر توسط باقی رسولان و انبیا نداریم، اما از کارهای بزرگ، شفاه و معجزات آنها سخن گفته شده است. بنابراین، نمی‌توان نتیجه گرفت که آنان تعمید روح‌القدس نداشته‌اند، بلکه می‌توان گفت که عطای سخن گفتن به زبانهای دیگر را نداشته‌اند. پارام و پیروان او همچون ویلیام سیمور، تنها بر بخش سخن گفتن به زبانهای غیر بعد از واقعه پنتیکاست تمرکز کردند و نتوانستند آموزه‌ای صحیح و جامع از کل متن و سایر بخشها استنتاج کنند. این مسئله نشان دهنده نداشتن معرفت صحیح و مسح لازم برای خدمت تعلیم است.

شرایط سیمور بعد از موعظه‌اش:

در ادامه بعد از مدت کوتاهی - یک هفته یا بیشتر - هاجینز در کلیسا را به روی او بست. اما تعدادی از جماعت که موعظه سیمور را پسندیدند او را به خانه خود بردند. ابتدا ادوارد لی (Edward Lee) او را به خانه خود دعوت کرد ولی به دلیل کوچک بودن

خانه لی، موعظه‌ها به خانه ریچارد و روث اسبری (Richard & Ruth Asberry) منتقل شد.

در همین ایام ادوارد لی از سیمور درخواست کرد تا برای دریافت عطای زبانها برای او دعا کند. پس از دعای سیمور، لی به زبانها صحبت کرد که این رویداد به عنوان نشانه‌ای از پر شدن از روح‌القدس تلقی شد و سیمور به سرعت به خانه اسبری رفت و باز هم از کتاب اعمال خواند که این بار آن جا نیز سخن گفتن به زبانها شروع شد و افراد دیگری نیز شروع به صحبت کردن به زبانها کردند و این موضوع باعث شد که جمعیت زیادی از سیاه پوستان و سفید پوستان به خانه اسبری هجوم آورند. در همان روزها به دلیل هجوم تعداد زیاد جمعیت ایوان جلوی خانه اسبری‌ها فرو ریخت. پس آنها تصمیم گرفتند تا ساختمان کلیسای متدیست اسقفی آفریقایی در خیابان ۳۱۲ آزوسا را که پیش‌تر نیز مدتی به عنوان اصطبل استفاده می‌شد و اکنون متروکه شده و در شرایط بدی بود اجاره کنند.

مقاله تایمز، که تقریباً بلافاصله پس از نقل مکان گروه به کلیسای جدید منتشر شد، به سیمور حمله کرد. خبرنگار این طور نوشت: «یک واعظ رنگین پوست پیر [او تنها ۳۵ سال داشت]، با یک چشم کور، رئیس این گروه است»، "با نگاهی ثابت سنگی پیرمرد به یک بی‌ایمان بد شانس خیره شده، فریاد می‌زند و او را به چالش می‌کشد. کسی که جرأت می‌کند سخنان موعظه‌گر را رد کند، نفرینها نثارش می‌شود».

تعداد زیادی ایمان آورده بودند و اگر چه دوره‌هایی از سکوت در جلسات وجود داشت، اکثر جلسات پر از انرژی و پر سر و صدا بودند. جلسات از صبح تا پایان شبانه‌گاه ادامه داشت. سیمور به ندرت موعظه می‌کرد، اما وقتی این کار را می‌کرد، اغلب یک کتاب مقدس کوچک بیرون می‌آورد و فقط یک یا دو کلمه در هر بار می‌خواند.

این جلسات از صبح تا دیر وقت شب ادامه داشتند و با انرژی زیادی همراه بودند. اغلب اوقات، هیچ برنامه خاص یا سازهای موسیقی وجود نداشت و شرکت کنندگان با شور و شوق فراوان، به صورت خود جوش دعا و آواز می خواندند. برخی از واعظان متعصب و مغرور برای تحقیق به جلسات می آمدند، اما در نهایت تحت تأثیر قرار می گرفتند. برخی این رخدادها را به عنوان نشانه حضور خدا می دیدند، در حالی که برخی دیگر آنها را نشانه های تعصب و افراط گرایی می دانستند. بعد از مدتی این جلسات ملتهب گونه، رنگ و بوی عجیبی گرفت و علاوه بر تظاهرات هیجانی شدید، وقایعی در جلسه اتفاق می افتاد که رنگ و بوی کلامی نداشت بلکه از احساسات شدید و گاهی رهبری افراد مدیوم نشأت می گرفت. مردمی که با داد و فریاد بلند بر زمین غلت می زدند و صدا های عجیب نامفهوم تولید می کردند و همه این وقایع را به روح نسبت می دادند.

در مقاله Christian history institute از یک پیر زن رنگین پوست چنین شرح داده شده که: «یک مادر پیر رنگین پوست در جنون شور مذهبی فریاد می زند 'You-oo-oo gou-loo-loo come under the bloo-oo-oo boo-loo' روزنامه شکاک تایمز گزارش داد. "او در حالی که بازوهایش را وحشیانه تکان می دهد، با عجیب ترین نطقی که تا به حال بیان شده ادامه می دهد."»

بعد از مدتی سیمور نامه درخواست راهنمایی به پارام نوشت و پارام خود به جلسات آروسا استریت مراجعه کرد تا وضعیت آن جا را از نزدیک ببیند. اما دیدن وضعیت جلسه و مردمی که در شور و غوغا و تند تند حرف زدن غیر عادی بودند که حتی روحانی نیز به نظر نمی رسید، او را به شدت آشفته و عصبی کرد.

دیوید دبلیو. کلود (David W. Cloud) در مقاله خود با عنوان AZUSA STREET MISSION این جلسات را با فرقه خنده مقدسانه مقایسه کرد. او با ذکر منابعی

که مطالعه کرده هیجان‌ات و جوش و خروش و خنده‌های افراطی خیابان آروسا را چنین توصیف می‌کند:

«توصیفات دست‌اولی که از احیا در خیابان آروسا خوانده‌ام، بسیار شبیه به "احیای خنده مقدّسانه" کنونی است. وقتی پارام در اکتبر ۱۹۰۶ میلادی به جلسات آروسا آمد، حتی او هم از آشفتگی جلسات شوکه شد. او از دیدن "تشجّها و اسپاسمهای وحشتناک"، "افراطیهای پُر شور (که بر زمین غلت می‌زنند) و هیپنوتیزم کنندگان" دل‌سرد شد. او زبانهای آروسا را به عنوان "وراجی، پُر حرفی کردن و تند تند حرف زدن بدون صحبت به هیچ زبانی" توصیف کرد. (سینان، صفحه ۱۶۳)

جلسات خیابان آروسا آن قدر وحشیانه بود که پارام آنها را با اصطلاح "غلت زندگان جنجالی مقدّس" محکوم کرد. او شهادت داد که جلسات خیابان آروسا عمدتاً با تمایلات نفسانی، تکنیکهای روح‌گرایانه و اعمال هیپنوتیزم مشخص می‌شد (سارا پارام، زندگی چارلز اف. پارام، جوبلین، Mo: Tri-state printing، ۱۹۳۰ میلادی، صفحه ۱۶۳). به گفته پارام، دو سوّم افرادی که در زمان او به پنطیکاست اعتقاد داشتند، "یا هیپنوتیزم شده‌اند یا تحت تأثیر ارواح هستند" (پارام، زندگی چارلز پارام، صفحه ۱۶۴). در نوشته‌های خود درباره خیابان آروسا، پارام مردان و زنانی را توصیف کرد که در وضعیّت اخلاقی مخدوش روی یک دیگر می‌افتادند. من همین وضعیّت را در ضبط‌های ویدیویی از جلسات جنبش خنده مقدّسانه دیده‌ام.»

پارام که بنیان‌گذار نهضت پنطیکاست شناخته می‌شد، تا پایان عمر جنبش خیابان آروسا را به عنوان نمونه‌ای فاسد محکوم می‌کرد.

در ادامه مقاله مجله مؤسسه تاریخ مسیحیّت درباره انزجار پارام از دیدن این دسته و رانده شدن او از آن جا چنین نوشته شده:

«من روی سکوی محفل خیابان آزوسا نشسته بودم و شاهد بودم که افراد درگیر تمایلات نفسانی، تکنیکهای روح‌گرایانه و هیپنوتیزم در محراب بودند، در حالی که کسانی به دنبال تعمید روح‌القدس بودند، اغلب تعمید واقعی را دریافت می‌کردند. پس از دو یا سه بار موعظه، دو نفر از بزرگان، که یکی از آنها هیپنوتیزم‌گر بود، به من گفتند که حضور من در آن جا مطلوب نیست.»

فرانک بارتلمن (Frank Bartleman) یکی از چهره‌های کلیدی که در گسترش و ترویج جلسات خیابان آزوسا تلاش کرد، شناخته می‌شود. بارتلمن در سال ۱۹۲۵ میلادی کتابی با عنوان "چگونه پنطیکاست به لس‌آنجلس آمد - چگونه در ابتدا بود" نوشت که این جلسات و تحولات مرتبط با آنها را توصیف می‌کرد. این کتاب در سالهای ۱۹۵۵ و ۱۹۸۰ میلادی نیز مجدداً چاپ شد. در این کتاب به چگونگی پیوستن بارتلمن به جنبشهای مختلف ارتش نجات، مؤسسه کتاب مقدس مودی (Moody Bible Institute)، متدیست‌های وسلی، و سازمان ستون آتش به رهبری آلما وایت (Alma White)، و در نهایت حضورش در جلسات پنطیکاستی خیابان آزوسا تحت رهبری ویلیام جی. سیمور اشاره شده و همچنین به تجربه‌های معنوی و حالات عرفانی که بارتلمن مدعی بود در این جلسات تجربه کرده، از جمله بیهوشی و احساس شوکهای الکتریکی، پرداخته شده است. (فرانک بارتلمن، خیابان آزوسا، مقدمه‌ای از وینسنت سینان Vincent Synan، صفحه xiii)

با وجود این که چارلز پارام، جنبش خیابان آزوسا را تقبیح و رد کرد اما جنبش خیابان آزوسا همچنان تا مدتی به رهبری ویلیام جی. سیمور ادامه داشت تا این که پس از حدود سه سال، احیا کاهش پیدا کرد و در نهایت، پس از مرگ سیمور و همسرش، این مرکز بسته شد و ساختمان آن تخریب گردید.

وقایع مرتبط با جنبش پارامیت:

در رابطه با فعالیت‌های گروه پارامیت، روزنامه‌های آمریکا اخبار داغ و جالبی را منتشر کرده بودند که به وقایع بحرانی دوران رقابت رهبران این گروه مربوط می‌شد. این جنبش با تمرکز بر اعمال شگرف و رفتارهای خارج کلامی و غیر عادی پیروان زیادی را به خود جذب کرد. اما با تمام شور و هیجان مذهبی که این جنبش به همراه داشت، به دلیل روشهای جنجالی و بعضاً خطرناک، خیلی زود با فجایعی رو به رو شد که اعتبار آن را به شدت زیر سؤال برد. یکی از این وقایع تراژیک که به طور خاص در سطح ملی توجهات را به خود جلب کرد، مرگ لیتیشیا گرینهاولگ Letitia Greenhaulgh بود. این حادثه نه تنها منجر به مرگ دردناک این زن شد، بلکه موجی از اعتراضات و انتقادات را به دنبال داشت که نهایتاً به تضعیف و پراکندگی پیروان جنبش پارامیت انجامید. برای درک بهتر این مسائل، لازم است نگاهی به اصل وقایع مرتبط و موج حرکات رهبران جنبش داشته باشیم.

ایلیای دیگر:

جان الکساندر داوی (John Alexander Dowie)؛ زاده ۲۵ مه ۱۸۴۷ میلادی در ادینبورگ، اسکاتلند و درگذشت در ۹ مارس ۱۹۰۷ در شهر صهیون، ایالت ایلینوی، ایالات متحده آمریکا، یکی از بشارت دهندگان و شفا دهندگان برجسته مسیحی در ایالات متحده بود. در سال ۱۹۰۱ میلادی او شهر صهیون را در ساحل دریاچه میشیگان، در حدود ۴۰ مایلی شمال شیکاگو، تأسیس کرد. در همان سال او خود را ایلیای احیا کننده و بعداً اولین رسول کلیسا معرفی کرد و در عکسهایی که از او به جا مانده حتی جامه‌ای همچون کهنانت عهد عتیق می‌پوشید.

گوردون لیندسی (Gordon Lindsay) یکی از طرفداران داوی در کتاب خود از زندگی و اعمال داوی به طور مفصل سخن گفته و به تحولات عمده در شخصیت و خدمت او و تغییراتی که در او به وجود آمد و به دنبال آن این تأثیرات را بر جامعه‌اش آورد تحلیل می‌کند. داوی با ظاهر موجه و ریش بلند و کوبیدن گناهان در پشت منبر، به شدت بر تازه واردان تأثیر می‌گذاشت اما کسانی که داوی را از نزدیک می‌شناختند، به تدریج متوجه تغییرات ظریف و تدریجی در شخصیت او شدند. این تغییرات به گونه‌ای بود که داوی دیگر همان فردی نبود که در اوایل فعالیت‌هایش در شیکاگو به نظر می‌رسید. گوردون لیندسی چندین بار به قلم خود و ذکر نقل قول‌های اشخاصی دیگر در نوشتارش داوی را تمجید می‌کند و او را همچون ایلیا و نبی قرن نوزدهم خطاب می‌کند که در این جا برخی از بخشهای آن نقل قول می‌شود:

اما قبل از این که به بیان جزئیات بیشتری از زندگی این مرد خدا بپردازیم و داستان تعاملات خدا با او را بازگو کنیم، اجازه می‌خواهیم که از جملات ناظر کلیسا آنتون دارمز (Anton Darms)، که دکتر داوی را شخصاً می‌شناخت، نقل قول کنیم. این کلمات به شکلی گویا، خدمت خاص این نبی قرن نوزدهم را خلاصه می‌کنند: «جان الکساندر داوی در توسعه تفکرات رسولانه برای کلیسای قرن بیستم جایگاه ویژه و مشخصی دارد. زندگی، مأموریت و کارهای او درس عبرتی جذاب و رمانتیک برای کسانی است که به مسیحیت پیش رونده علاقمندند. او به تنهایی، مانند ایلیای قدیم، نظم فرسوده زمانه را محکوم کرد و با قدرت علیه ارتداد، هم در شاخه‌های پروتستان و هم کاتولیک کلیسا اعتراض کرد و منادیگر روزی نو از هزاره گشت که در آن یهوه بر زمینی بازخیرد شده سلطنت خواهد کرد.

مثل رعدی از آسمان صاف، جان الکساندر داوی مأموریت جهانی خود را برای بیان کلام خدا و عملی کردن ایده‌ها و اصول پادشاهی مسیحایی آغاز کرد و به این ترتیب موفق شد "صهیون" را به یک واژه آشنا در سراسر جهان تبدیل کند.

در جایی دیگری از کتاب می‌بینیم به هنگامی که کلیسای کاتولیک مسیحی در حال تکمیل بود (به فصل بیست و یکم - کتاب گوردن لیندسی - مراجعه کنید)، یکی از تحسین کنندگان دکتر داوی اظهار داشت که به نظر او، داوی نشانه‌های یک رسول را دارد. و هر چند در آن زمان داوی با فروتنی خود را کمتر خوانده بود و سعی کرده بود اسیر نفس خود نگردد ولی با گذشت زمان و نفوذ افکاری در این ارتباط، شیطان راه نفوذ خودش را پیدا کرد. گوردون لیندسی در ادامه چنین می‌گوید:

«جان الکساندر داوی که این کلمات را در سال ۱۸۹۶ میلادی بیان کرد، صادقانه و بدون آمادگی قبلی از دلش سخن گفت، به عنوان پاسخی مستقیم به اظهاری که به دنبال نسبت دادن افتخاری به او بود که او خود را شایسته آن نمی‌دانست. این کلمات نشان دهنده فردی بود که دارای بینشی واضح نسبت به خطرات خودستایی بود و هیچ علاقه‌ای به آن نداشت. اما فردی که این کلمات را در سال ۱۸۹۶ میلادی بیان کرد، همان داوی سال ۱۹۰۰ میلادی نبود. چیزی عمیق در درون او و امری بنیادی در طبیعتش، تغییر کرده بود. پسرقتی اساسی از ویژگیهای حیاتی در قوای داوی رخ داده بود که خودش از آن آگاه نبود، اما منجر به تغییرات حتمی در نگرش و قضاوت او شد. به زودی در مورد عللی که منجر به این وضعیت شدند به بررسی خواهیم پرداخت. اما ابتدا باید توجه کنیم که چگونه این دگرگونی ذهنی به اعلامیه‌ای عجیب انجامید که دکتر داوی در ژوئن ۱۹۰۱ میلادی، درست قبل از شروع رونق ساخت و ساز که باعث شد شهری از جایی که قبلاً مراتع و چراگاه‌ها وجود داشت، برپا شود، بیان کرد. این اعلامیه به حدی تکان دهنده بود که مردمش وقتی آن را شنیدند، تقریباً نفسشان بند آمد. زیرا چیزی کمتر از این نبود که

داوی اعلام کرد او، یعنی جان الکساندر داوی، همان ایلای موعود است که بازگشت او به زمین از قرن‌ها پیش توسط انبیا پیشگویی شده بود!

در طول سالهای ابتدایی خدمت دکتر داوی در شیکاگو، افرادی ناشناس به او نزدیک شده بودند و آن چه را که ادعا می‌کردند یک مکاشفه مستقیم از خداوند است، به او اعلام کرده بودند. در گفتگویی محرمانه، آنها با قاطعیت اظهار داشتند که خداوند به آنها آشکار کرده است که شخصی که با او سخن می‌گویند کسی جز ایلای موعود نیست که آمدن او به زمین دقیقاً قبل از روز عظیم و مهیب خداوند "در دو آیه آخر عهد عتیق پیش‌بینی شده بود. برای این دردسر، دکتر داوی بلافاصله و بدون تشریفات این انبیای خود خوانده را به شدت توبیخ کرد و آنها را با تندی از حضورش اخراج کرد و به آنها هشدار داد که دیگر هرگز چنین چیزی را به او نگویند. اما یک پیامد عجیب وجود داشت. هر از گاهی، آن تفکری که در آن روز سرنوشت‌ساز در ذهنش کاشته شده بود، همچنان در گوشش طنین انداز می‌شد. بر اساس شهادت خودش، او تلاش کرد از آن خلاص شود، اما نتوانست.

به نظر می‌رسید که صدایی می‌گوید: "ایلیا باید بیاید، و چه کسی جز تو کار ایلیا را انجام می‌دهد؟" زمان گذشت. سپس روزی، یک باور عجیب و شدید در ذهنش جرقه زد که او واقعاً همان ایلیا است - همان کسی که انبیا درباره او سخن گفته بودند که باید بیاید و همه چیز را احیا کند. این تأثیر با چنان قدرتی وارد ذهنش شد که تمام شخصیتش درگیر آن شد. از آن لحظه به بعد، جان الکساندر داوی قانع شد که او واقعاً همان ایلیا است و مأموریتش همان است که در کتب مقدس پیش‌بینی شده بود و باید فوراً به بازسازی همه چیز، به همان گونه که پیامبران گفته بودند، بپردازد.

تقریباً در همان زمانی که دکتر داوی اظهار داشت که او همان ایلیا است همچنین اعلام کرد که همین الزام روحانی درونی به او نشان داده است که او تحقق پیشگویی موسی

در تثنیه ۱۸ : ۱۸ - ۱۹ است، که می‌گوید: "نبی‌ای را برای ایشان از میان برادران ایشان مثل تو مبعوث خواهم کرد و کلام خود را به دهانش خواهم گذاشت و هر آن چه به او امر فرمایم به ایشان خواهد گفت." همان طور که خواننده می‌تواند خود بررسی کند، این پیشگویی به وضوح توسط پطرس به عیسی مسیح نسبت داده شده است (اعمال رسولان ۳ : ۲۰ - ۲۳)، که پطرس رسول با اشتیاق به یهودیان به عنوان مسیح‌ای آنان موعظه می‌کرد.

هنوز یک نکته دیگر باقی است. دکتر داوی افزود که همین بصیرت روحانی به او اعلام کرده است که او فرستاده عهد است که در ملاکی ۳ : ۱ - ۳ پیش‌بینی شده بود - پیشگویی‌ای که تقریباً هر مفسر کتاب مقدس آن را به عیسی مسیح نسبت می‌دهد. بنابراین، دکتر داوی جایگاه نبوتی خود را به صورتی سه‌گانه می‌دید: به عنوان رسول عهد؛ به عنوان نبی‌ای که موسی پیشگویی کرده بود؛ و به عنوان ایلای احیاگر ... و بدین ترتیب این مقام در سوگند نامه‌ای که هر عضو از گروه احیای صهیون که دکتر داوی درست قبل از بازدید نیویورک سازماندهی کرده بود، شرح داده شده بود.

بالاخره داوی فریفته شد و در ژوئن ۱۹۰۱ میلادی بیانیه‌ای اعلام کرد که او، جان الکساندر داوی، ایلای، مصلح است و بعد از این اعلان او بلافاصله توسط رهبران مذهبی در سراسر جهان به چالش کشیده و محکوم شد. او را به عنوان یک فریبکار و حق‌باز معرفی کردند و حتی کسانی که او را باور داشتند تصور کردند که او دچار توهم شده است.

با وجود آن که در سال ۱۸۹۶ میلادی، داوی به تواضع و فروتنی خود از پذیرفتن عناوین خودداری کرده بود اما در فصل ۲۶ کتاب ما می‌بینیم که خود الکساندر داوی بعد از مدتی مقاومت بالاخره بر نقش خود به عنوان ایلای معترف می‌گردد و از این نیز پا را فراتر می‌گذارد و خود را حتی رسول عهد معرفی می‌کند و در این باره در سال ۱۹۰۱ میلادی اعلانیه‌ای نیز صادر می‌کند.

داوی بعداً به خاطر تصمیمهای سختگیرانه در مورد بنای شهر صهیون و تصوّرش از یک آرمان شهر مسیحی و وارد شدن ضررهای مالی به شهر توسط پیروانش خلع شد. به نقل از کتاب لندسی او که با غم مرگ دلخراش دختر نوجوانش و جلسات دادگاهی پیاپی خسته شده بود عزلت نشین و بیمار شد و عاقبت نیز در تنهایی مرد.

در همان زمان که شهر در رقابت بین رهبران برای کنترل قدرت بعد از الکساندر داوی بود چارلز پارام به صهیون آمد. در آن زمان ویلبور وولوا (Wilbur Voliva) نیز برای به دست گرفتن رهبری در تکاپو بود اما پارام ادّعا کرد که پیغام آسمانی دارد و می‌تواند مردم صهیون را نجات دهد.

یکی از روزنامه‌ها این گزارش را می‌دهد: «پارام می‌گوید که از زمان آغاز جنبش صهیون به آن علاقه عمیقی داشته و آموزه‌های داوی را دنبال کرده است. او ادّعا می‌کند که دو هفته پیش خداوند در خواب به او ظاهر شده و به او گفته است که وولوا نبی کاذب است و مردم صهیون را به نابودی خواهد کشاند. پارام می‌گوید که ده روز پیش "روح" دوباره در توپیکا به او ظاهر شده و به او فرمان داده که فوراً به صهیون برود و با تأثیرات بد وولوا مقابله کند.» [The Topeka Daily Herald ۲۶ سپتامبر ۱۹۰۶ میلادی]

او توانست در مدّت زمان کوتاهی (۱۰ روز) ۳۰۰ نفر پیرو جذب کند. او جلساتش را در خانه‌های پیروانش برگزار کرد زیرا وولوا سالنهای بزرگ شهر را اجاره کرده بود تا مانع برگزاری جلسات پارام شود. با این حال، پارام نتوانست به وعده‌هایش عمل کند و تنها چند ماه بعد از ورود به شهر، به دلیل سقوط برج آب بر روی چادر بزرگ جلسه‌اش، از شهر رفت.

پس از خروج پارام دو نفر به نامهای تام هزمالهالچ (Tom Hezmalhalch) و جان جی. لیک (John G. Lake) به عنوان رهبران جدید گروه پارامیتها شناخته شدند.

بری مورتون (Barry Morton) در کتابی که در مورد چگونگی شکل‌گیری شخصیت جان جی لیک می‌پردازد و او را یک کلاهبردار معرفی می‌کند از وقایعی که در آن زمان در درگیرهای گروه پارامیت و وولوا در صهیون به وجود آمده بود چنین سخن می‌گوید: «هم پیروان پارام و هم جناح وولوا از اوایل سال ۱۹۰۷ میلادی دربارهٔ نزدیک بودن "پایان زمانها" موعظه می‌کردند که بدون شک به افزایش جو هیجانی کمک می‌کرد. در همین حال، وولوا و اعضای کلیسای اصلی در شهر صهیون بی‌وقفه به پیروان پارام حمله می‌کردند و آنها را "مست"، "تحت تأثیر شیطان"، "گروهی افراطی"، "کراهِت بار" و "دسته‌ای بربر" می‌خواندند. محکومیت کلیسای جدید زبانها مرتباً در خطبه‌ها و روزنامه‌ها دیده می‌شد. در همین حال، توصیفات مهیج از مراسم پیروان پارام که شامل احساسات بیش از حد، از جمله رقص، پریدن، تکان دادن دستها، نشاط دیوانه‌وار، فریاد زدن، غلتیدن بر روی زمین، تشنج، حالت‌های خلسه و رؤیاها بود، با هشدارهایی از سوی وولوا همراه بود که این رفتارها منجر به دیوزدگی خواهد شد.» [برگرفته از: John G Lake's Formative Years, 1870-1908: The Making of A Con Man]

مقابله با تسخیر روح:

از آن جایی که در آن زمان در شهر صهیون تعداد زیادی گرفتار روحها و انواع بیماریها بودند عده‌ای در تکاپو برای حل مشکلات به تعلیم داوی بازگشتند. بری مورتون این گونه شرح می‌دهد که داوی معتقد بود که بیماریهای روانی و دیوانگی ناشی از حضور

ارواح شیطانی است که بدن و ذهن فرد را تسخیر کرده‌اند. به همین دلیل، او روشهای خاصی برای اخراج این ارواح از بدن فرد تسخیر شده ابداع کرد. این روشها شامل دعا و روزه، همراه با استفاده از نیروی جسمانی و تحت فشار قرار دادن بدن فرد تسخیر شده و حتی به بستن دست و پای او نیز می‌انجامید تا به این ترتیب ارواح را مجبور به ترک بدن کنند. این روند گاهی اوقات روزها طول می‌کشید و در طی آن، فرد تسخیر شده از هر گونه غذا، آب و آرامش محروم می‌شد.

تعالیم هولناک:

با وقوع رسواییهای مالی و غیر مالی و توهّماتی که برای داوی پیش آمد، نادرستیها و اشتباهات آموزه‌های او به تدریج آشکار شد و مورد تقبیح قرار گرفت اما در همان زمان که آموزه‌های او مورد استفاده بود، این تعالیم به بهای سنگینی تمام شد و اثرات منفی قابل توجه‌ای بر جا گذاشت. در نهایت، این تعالیم به دلیل نادرستیها و مشکلات جدی کنار گذاشته شدند. اما سؤالی که ممکن است در ذهن خواننده نقش ببندد، و شاید در آن زمان کسی از داوی نپرسید، این است که: چگونه ممکن است روحهایی که به نظر می‌رسد فاقد بدن فیزیکی و خصایص جسمانی ما هستند، تحت فشار جسمانی قرار گیرند؟ در واقع، فردی که تحت شکنجه و محرومیت از غذا و آب قرار می‌گیرد، دچار آزار جسمانی می‌شود. اما ارواح دارای این بدن فیزیکی نیستند، نمی‌خورند، نمی‌نوشند و در نتیجه تحت فشار جسمانی قرار نمی‌گیرند.

حتی در مواردی که فرد اخراج کننده به دعا و روزه روی می‌آورد آن گونه که خداوند عیسی سفارش به روزه برای اخراج کرد تا اخراج کننده هم از خداوند قوت بگیرد و هم از خود خداوند عیسی بخواهد که برای اخراج روح به صحنه بیاید ولی این عمل به

معنی گرسنگی دادن و شکنجه فرد تسخیر شده نیست. بنابراین، این پرسش مطرح می‌شود که آیا فرد تسخیر شده با تجربه طولانی مدت شکنجه و محرومیت از غذا و آب، ممکن بود به جای رهایی، مجبور به اعتراف دروغین و پذیرش آزادی به عنوان راهی برای پایان دادن به این عذابهای طولانی مدت شود؟ اگر این گونه باشد که هولناک است! این سؤالات و مشکلات نشان دهنده ضعفهای جدی در مدعیان قوت اخراج ارواح، و اتکا به تعالیم و آموزه‌های نادرست است و نشان می‌دهد که چگونه این تعالیم با خود هلاکت به دنبال دارند.

حوادث تراژیک مرتبط با پارامیت:

حوادثی که به مرگ تعدادی از ایمانداران منجر شد به طور خلاصه از برخی قسمتهای کتاب بری مورتون در این جا نقل می‌گردد:

«در همان ایام که شهر درگیر رقابت پارامیتها بود هارولد میچل (Harold Mitchell) که یکی از شرکت کنندگان منظم در جلسات بود، رؤیایی دید که در آن به او دستور داده شد که کار خود را ترک کرده و وقت خود را به اخراج شیاطین از بیماران اختصاص دهد. از نه موردی که میچل و پیروان پارام به عهده گرفتند، دو مورد به مرگ انجامید و نشانه‌هایی از موارد دیگر نیز وجود داشت. به دلیل این که متصدی کفن و دفن شهر صهیون از پیروان پارام بود، بسیاری از اجساد به طور رسمی به دفتر پزشکی قانونی ایالت گزارش نشدند. بسیاری از مرگهای غیر طبیعی به عنوان چنین امری گزارش نمی‌شدند - به همان گونه که در دوران داوی در شهر صهیون به همین منوال بود.

موردی که توجه همگانی را به پیروان پارام جلب کرد، میچل و چهار نفر دیگری بود که زنی بستری به نام لتیشیا گرینهاولگ را بر خلاف میل شوهرش در اتاق خوابش

تحت فشار قرار دادند و در جریان یک اخراج روح طولانی مدت، در نهایت در حالی که سعی داشتند روحها را اجبار به خارج شدن کنند پس از شکستن دستها، پاها و گردن زن او را کشتند. در روزهای بعد، عکسهای مهیج از متهمان و جسد خرد شده گرینهاولگ در روزنامه‌های سراسر آمریکا منتشر شد و خشم گسترده‌ای را برانگیخت. به دلیل این که لیک و هزمالهالچ به طور مستقیم در اخراج روح دخالت نداشتند، توسط مقامات تحت پیگرد قرار نگرفتند. اما هیچ یک از آن دو نسبت به آن چه رخ داده بود، ابراز پشیمانی نکردند. خود لیک پس از فاجعه گرینهاولگ تا ماه‌ها به تسخیر شیطانی وسواس داشت. بلافاصله پس از ترک شهر صهیون، او یک روزه طولانی گرفت. به گفته خودش در روز پنجم او صدای خدا را دریافت کرد که به او گفت "از این پس تو شیاطین را بیرون خواهی راند." اندکی پس از این، لیک ادعا کرد که به طور موقّعیّت آمیزی در ایندیاناپولیس یک روح را بیرون رانده است. اوایل سال ۱۹۰۸ میلادی، او به خبرنگاران روزنامه‌ها درباره قدرتش در "شفای دیوانگان" مباهات می‌کرد و معتقد بود که "دیوانگی نوعی روح است - روحی دیوانه."

هر چند ادّعاهای لیک در مقایسه با کارهای ضد و نقیضی که از خود نشان داد و شخصیت خود را زیر سؤال برد قابل وثوق نیست. بری مورتون در مقاله خود به چند نمونه از سوء استفاده‌های لیک اشاره کرده که حتی در روزنامه نیز درج شده است.

۱- تظاهر به هویت‌های جعلی:

لیک دو مرتبه به طور قاطعانه تظاهر به هویتی دیگر کرد. در نخستین مورد، وی به دلیل تظاهر به عنوان یک افسر پلیس دستگیر و محکوم گردید.

در دومین مورد، وی توسط یکی از نشریات به عنوان فردی که خود را در قالب یک شفا دهنده مذهبی عرب درآورده به نام "عبدل بن شیناندار" نشان داد و به تبلیغ خدمت درمانی موهوم پرداخت. این افشاگری سبب شد تا لیک در انتظار عمومی دچار خفت و خواری شود.

۲- ارتکاب به تقلب:

در سال ۱۹۲۱ میلادی، لیک به دلیل فروش اوراق بهادار بی‌ارزش به اعضای کلیسای خویش بازداشت شد. وی از فعالیت‌های مذهبی خود به منظور ترویج سهام معدنی خویش بهره جست و با فریفتن مردم از طریق هم‌سویی با باورهای دینی آنان، اقدام به فروش سهام شرکت‌هایی که بدانها تمایل داشت، نمود. این اقدامات دال بر سوء استفاده لیک از اعتماد مردمان و ارتکاب تقلب در پوشش فعالیت‌های مذهبی است.

پایان ماجرای گرینهاولگ:

اگر چه مقامات ایالتی لیک و هزمالهالچ را برای مرگ‌های ناشی از جن‌گیری مسؤول ندانستند، اما جمعیت محلی شهر صهیون آنها را مسؤول می‌دانستند. دبلیو. جی. وولوا، شهردار مذهبی شهر، خواستار اخراج تمامی جادوگران و احضار کنندگان روح جهنمی از شهر صهیون شد. او همچنین اعلام کرد که پارام، تام [هزمالهالچ] و لیک به درجات مختلف مسؤول فاجعه گرینهاولگ هستند و گفت: «زمان آن رسیده که این دیوانگان مذهبی برای همیشه از تبلیغ آموزه‌های جهنمی خود دست بردارند و برای همیشه شهر

ما را ترک کنند ... آنها خود را از حقوق شهروندی محروم کرده‌اند. آنها دشمنان انسانهای عاقل هستند، هر چند ادعای دیانت می‌کنند ... آنها باید بروند.»

جنجال روزنامه‌ها:

در روزنامه‌های Chicago Daily Tribune به تاریخ ۲۱ سپتامبر، صفحه ۱ و ۲۲ سپتامبر ۱۹۰۷ میلادی، صفحه ۳ و ۴ با درج مطالب دربارهٔ این قتل بسیار هیاهو ایجاد شد. همچنین روزنامه The Inter Ocean در صفحه ۴ به تاریخ ۲۲ سپتامبر ۱۹۰۷ میلادی، در این باره مطالب زیادی نگاشت. در بازجوییها و نظر هیئت منصفه مشخص شد دختر و پسر خانوم مقتول در هنگام ارتکاب جرم آن جا بوده و به تصوّر خوب شدن مادرشان با میچل‌ها همکاری می‌کردند.

تقریباً تمام استخوانهای بدن خانم گرینهاولگ دو دست و دو پا و گردن او شکسته شده بود. این طور گزارش شده که در حین کشیدن و صاف کردن اجباری استخوانهای کج شده او در نتیجه روماتیسم آن چنان به مقتول درد و فشار وارد آمده که در نتیجه شکنجه و شوک بیمار فوت کرد. میچل‌ها برای بیرون کردن "شیاطین" از بدن زن آن قدر استخوانهای او را کشیدند که با شکسته شدن استخوانها و شوک و درد فراوان باعث مرگ او شدند.

میچل و همسرش اعتراف کردند که بیمار را به شدّت تحت فشار جسمانی گذاشتند و حتّی با ضربه‌های زن و جاری شدن خون تصوّر می‌کردند که ارواح در حال خارج شدن از بدن او هستند. آنها گفتند ارواح به آنها دستور داده بودند، این کارها را انجام دهند. آنها فکر می‌کردند ارواحی که به آنها می‌گفتند چگونه بدن خانم گرینهاولگ را صاف

کنند، روحهای خوبی هستند و او را بهبودی خواهند بخشید. اما پس از مرگ او متوجه شدند که این ارواح در واقع شیاطین بوده‌اند. آنها نمی‌توانند انکار کنند که باعث مرگ خانم گرینهاولگ شده‌اند، زیرا صرفاً دستورات ارواح را اطاعت کرده‌اند.

حسب تجربه‌هایی که مؤلف در این زمینه در هماهنگی با کلام یافته و از آموزه‌های رسولان و معلمین مسح شده نیز چنین برداشت می‌شود ما نیز به گفتهٔ پولس در افسسیان رجوع می‌کنیم که: «زیرا که ما را کشتی گرفتن با خون و جسم نیست بلکه با ریاستها و قدرتها و جهانداران این ظلمت و با فوجهای روحانی شرارت در جایهای آسمانی.» آیا به واقع تا کنون در هیچ کجای کتاب مقدس مشاهده کرده‌ایم که ارواح شریر را با استفاده زور و نیروی جسمانی اخراج کنند؟ حتی خود خداوند عیسی نیز به هنگام اخراج صرفاً با نهیب و فرمان اخراج، ارواح را بیرون می‌کرد.

عیسی خداوند حتی به هیچ کدام از ارواح شریر اجازهٔ سخن گفتن نمی‌داد چرا که این می‌تواند آغاز گمراهی و فریب خوردن باشد. در این جا ما یکی از جنبه‌های مهمی که نشانهٔ مسح خدمت اخراج ارواح است، را می‌بینیم؛ این که شخص دارای مسح خدمت به هیچ وجه با نیروهای شریر وارد مکالمه نمی‌گردد بلکه صرفاً فرمان بر اخراج آنها می‌دهد چون همین گفتگو نمودن با روح زمینه‌ساز انحراف و فریفته شدن توسط روحها است.

همان گونه که در واقعهٔ گرینهاولگ اشخاصی که خود خوانده ادعای خدمت اخراج روح را داشتند در اعترافات خود به چنین امری اعتراف کردند و توسط روحها فریفته شدند تا آن قدر به کارشان ادامه بدهند تا بیمار آزاد شود.

در کدام قسمت کلام می‌توان یافت که با ضرب و شتم و یا اعمال نامتعارف، کسی دست به اخراج روحها زده باشد؟ حتی در زمینهٔ ارواح قدر که مدت زمان طولانی در هیکل شخص لانه کرده‌اند، سفارش خداوند در متی ۱۷ : ۲۱ را داریم که به هنگام ناتوانی

شاگردان در اخراج به آنان گفت: «لیکن این جنس جز به دعا و روزه بیرون نمی‌رود.» در این زمینه برای طلب رهایی و رساندن صدای عجز و طلب به درگاه خدا و آوردن خود خداوند به صحنه برای استمداد باید علاوه بر دعا به روزه مجهّز شد.

موج دوم جنبش پنطیکاستی:

جنبش موج دوم پنطیکاستی، که به عنوان "جنبش احیا و شفا" نیز شناخته می‌شود، یکی از مهم‌ترین جریانهای دینی در تاریخ مسیحیت معاصر به شمار می‌آید. این جنبش که در دهه‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ میلادی به اوج خود رسید، بعد از تجربیات موج اول پنطیکاستی بود که با جنبش احیای آروسا استریت در سال ۱۹۰۶ میلادی به شهرت رسید. موج دوم، با تمرکز بر اعمالی که با حضور روح‌القدس میسر است مانند شفا، معجزات و نبوتها، جنبه‌های جدیدی از تجربه مذهبی و تعالیم پنطیکاستی را معرفی کرد.

تفاوتها و جدایی از جنبش اول پنطیکاستی:

جنبش اول پنطیکاستی عمدتاً بر تجربه تعمید در روح‌القدس و تجلی آن از طریق سخن گفتن به زبانهای دیگر تأکید داشت. این تجربه به عنوان نشانه‌ای از حضور و تأیید روح‌القدس در زندگی ایمانداران شناخته می‌شد اما با گذشت زمان، برخی از پیروان این جنبش به این تأکید بیش از حد بر سخن گفتن به زبانها به نشانه تعمید شک کردند و آن را رد کردند. از جمله کسانی که این تعلیم را رد کردند و بعداً به شخصیتهای مطرحی بدل شدند می‌توان از اف. اف. باسورث (F. F. Bosworth) و گوردون لیندسی (Gordon Lindsay) یاد کرد. آنان معتقد بودند که شفا و معجزات نیز باید به عنوان بخشی از

عملکردهای روح‌القدس در زندگی ایمانداران مورد توجه قرار گیرد. از این جهت آنان زمینه را برای آغاز جنبشی جدید مهیا کردند که بر شفاه و معجزات روح‌القدس تأکید داشت.

در اواخر دهه ۱۸۹۰ میلادی، باسورث که به بیماری سل مبتلا شده بود و فکر می‌کرد در حال مرگ است، به فیتزجرالد (Fitzgerald)، جورجیا رفت تا با خانواده‌اش وداع کند. در آن جا، پس از دعا در یک جلسه احیای کلیسای متدیست به رهبری ماتی پری (Mattie Perry)، فوراً شفا یافت. اوایل دهه ۱۹۰۰ میلادی، باسورث به همراه خانواده‌اش به شهر صهیون، ایلینوی، که یک آرمان شهر مسیحی بود، نقل مکان کردند. او در این شهر چندین سال تحت خدمت جان الکساندر داوی، بنیان‌گذار این شهر و یک مدعی شفای غیر پنطیکاستی، و همراه با جان جی. لیک از فرقه پارامیت، واعظ مشهور، فعالیت کرد. باسورث پس از تجربه تعمید پنطیکاستی در سال ۱۹۰۶ میلادی به همراه سایر بی. فوکلر (Cyrus B. Fockler) برای بیماران دعا می‌کرد و نتایج فوری می‌دید اما بعد از علنی شدن رسواییهای داوی و سوء استفاده‌های مالی او که برایش ثروت زیادی را فراهم کرده بود او از داوی رویگردان شد.

زمانی که داوی در نیمه سال ۱۹۰۶ میلادی از صحنه کنار گذاشته شد، نزاعهای داخلی میان مدعیان رهبری صهیون شدت گرفت. بری مورتون در کتاب خود نقل می‌کند که پیروان داوی از جمله اف. اف باسورث که دوست نزدیک جان جی لیک بود به وضوح نادرستیهای ادعاهای داوی را بیان می‌کند: «زمان آن رسیده که یک شخص به عنوان مسیحی، از نادرستی کامل ادعاهایی که در ذهن و هدف رهبر بزرگ اما گمراه شهر صهیون شکل گرفته، آگاه شود و دیگر با چنین فرد گمراهی همراه نشود.»

در نهایت، باسورث به دالاس، تگزاس نقل مکان کرد و یک کلیسا تأسیس کرد که برای نزدیک به ده سال جلسات احیا برگزار می‌کرد. او در سال ۱۹۱۴ میلادی به عنوان

یکی از مؤسسان کلیسای ربّانی شرکت داشت، اما چند سال بعد به دلیل اختلاف نظر درباره موضوع صحبت کردن به زبانها از آن جا جدا شد.

به نقل از کتاب The Azusa Street Revival نوشته روبرتز لیاردون (ROBERTS LIARDON) شهرت باسورث به سرعت گسترش یافت و او بعداً مبدل به حامی دیگر احیاگران جنبش شفا شد: «شهرت باسورث در دهه ۱۹۲۰ میلادی به سرعت، به ویژه به دلیل تعدّد کمپینهای شفا که در سراسر آمریکای شمالی و کانادا برگزار می‌شد، گسترش یافت. او همچنین جنبش تبلیغاتی احیای ملی رادیویی را تأسیس کرد و در شیکاگو شروع به پخش برنامه کرد که با استقبال فوق‌العاده‌ای از سوی شنوندگان رو به رو شد. او سرانجام با ویلیام ماریون برانهام (William Marion Branham)، موعظه کننده و شفاگر معروف، ملاقات کرد و از سال ۱۹۴۸ میلادی تا زمان مرگش در سال ۱۹۵۸ میلادی از برانهام حمایت کرد.»

شخصیتهای مطرحی که از ملاکی باب ۴ و وعده آمدن ایلیا دیدگاهی اشتباه داشتند:

تا همین جا مشخص شد که چندین نفر ادّعای این را داشتند که همان ایلیای نبی هستند که البتّه چارلز فاکس پارام و جان جی لیک نیز در این دسته بودند اما نه با این ادّعا بلکه از بابت عناوین دیگر همچون عطیّه زبانها و اخراج روح و شفا شهرت یافتند. اما سه نفری که با عنوان ایلیای نبی به شهرت رسیدند این سه نفر هستند:

در سال ۱۹۰۱ میلادی، جان الکساندر داوی؛ او ادّعا کرد که ایلیای نبی است و خدمت خود را بر اساس خدمت شفا بنا کرد.

شخص دیگری که هم عصرِ داوی ولی با شهرت کمتر از او بود، که ادّعی این را داشت همان ایلیا است فرانک وستون سندفورد (Frank Weston Sandford) است. او نیز همچنین در سال ۱۹۰۱ میلادی هم زمان با الکساندر داوی همین ادّعا را مطرح کرد.

اما نفر سوم که بعد از اینها همین ادّعا را مطرح کرد ویلیام ماریون برانهام بود؛ هر چند قضایای برانهام به کلی با دو نفر قبلی متفاوت بود و شروع خدمت او به گونه‌ای متفاوت با شهادتهایی که نمی‌توان از آنها به سادگی عبور کرد شروع شد؛ همچون شهادت بزرگ رودخانه اوهایو در سال ۱۹۳۳ میلادی.

فرانک وستون سندفورد:

فرانک وستون سندفورد (Frank Weston Sandford) (۲ اکتبر ۱۸۶۲ میلادی - ۴ مارس ۱۹۴۸ میلادی) او یک رهبر مذهبی آمریکایی در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم بود که به دلیل تأسیس و رهبری جنبشی مذهبی به نام Kingdom of Shiloh شناخته می‌شود. سندفورد در سال ۱۸۶۲ میلادی در ایالت مین (Maine) به دنیا آمد و در یک خانواده پروتستان بزرگ شد.

سندفورد اعتقاد داشت که به طور خاص توسط خداوند فرا خوانده شده تا رهبری یک جنبش روحانی بزرگ را بر عهده بگیرد. او معتقد بود که آخرالزمان نزدیک است و با دیدگاه پیش هزاره‌گرایی خود باید پیروانش را برای بازگشت قریب‌الوقوع عیسی مسیح آماده کند.

او دیدگاهی بسیار سخت‌گیرانه و رادیکال نسبت به ایمان مسیحی داشت و معتقد بود که فقط از طریق اطاعت کامل و فداکاری مطلق به خداوند می‌توان به رستگاری دست

یافت. در آگوست ۱۸۹۱ میلادی، فرانک وستون سندفورد پس از انجام یک مراسم اخراج روح و شنیدن صدای خدا که به او درباره "آرماگدون" هشدار می‌داد، جامعه‌ای به نام "شیلوه" را در دورام، مین تأسیس کرد.

اعضای این جامعه مجبور بودند که روزه بگیرند، ساعتها دعا کنند و به طور کامل از دستورات سندفورد پیروی کنند. پس از بروز اختلاف نظر در مورد تفاسیر کتاب مقدس، سندفورد زنجیره‌ای از فرمان را ایجاد کرد که در آن دستورات او تنها توسط خدا و عیسی مسیح محدود می‌شد. سندفورد و پیروانش زندگی مشترکی داشتند و به طور کامل از دنیا جدا شدند، تا به گفته خودشان، زندگی‌ای کاملاً وقف خداوند داشته باشند.

با این حال، سندفورد به خاطر رفتارهای اقتدارگرایانه و اعمال کنترل شدید بر پیروانش، از جمله محروم کردن آنها از غذا و مراقبت‌های پزشکی، مورد انتقاد قرار گرفت. او پیروانش را پیوسته گرسنگی می‌داد و منجر به شیوع بیماریهای مرگباری چون ابله و دیفتری شد که این رفتارها در نهایت به مرگ چندین نفر از اعضای جامعه منجر شد. در نتیجه، سندفورد در سال ۱۹۰۴ میلادی به اتهام قتل غیر عمد و اعمال غفلت از مسؤولیتهای خود محکوم و به زندان افتاد.

سرانجام او خود را تجسم الیاس نبی و پادشاه داوود اعلام کرد و پادشاهی را تأسیس کرد. دادگاه عالی مین نیز محکومیت او در مورد مرگ و میر چند نفر از اعضا را در سال ۱۹۰۵ میلادی لغو کرد و او بار دیگر به همراه هفتاد نفر زن و مرد و کودک به آفریقا سفر کرد. اما کشتی در سواحل غربی آفریقا به گل نشست و نابود شد و از آن جایی که او آگاهانه و به عمد باز هم آذوقه کافی نداشت چند نفر از خدمه کشتی به اسکوبورت مبتلا شدند و در بازگشت به پورتلند جان باختند. و این بار سندفورد دستگیر و به هفت سال زندان محکوم شد.

در سال ۱۹۱۸ میلادی، سندفورد به دلیل رفتار خوب از زندان آزاد شد. یکی از دخترانش در زمان آزادی او و یکی کمی بعد از جامعه سندفورد فرار کرد. سندفورد پیش‌تر سعی کرده بود پسرش، جان، را به عنوان رهبر "شیلوه" نصب کند اما بعد از آزادی دوباره خودش به رهبری ادامه داد.

مدتی پس از مرگ یکی از اعضای جامعه در سال ۱۹۲۰ میلادی و پراکندگی اجباری فرقه‌اش، او به کوه‌های کت اسکیل (Catskill) در نیویورک نقل مکان کرد. او بقیه عمر خود را در انزوای نسبی در کوه‌ها به دعا، کشاورزی و تدریس گروه‌های کوچک می‌پرداخت و همچنان با عشریه از سوی پیروانش حمایت مالی می‌شد.

او هیچگاه ادعای خود مبنی بر این که ایلای نبی است را انکار نکرد و نیز از بابت افرادی که در ماجرای کشتی مسافرتی درگذشتند، ابراز پشیمانی نکرد. همچنین او معتقد بود که مسیحیان نباید به پزشکان مراجعه کنند و بیماریها را نتیجه تنبیه الهی یا حملات شیطانی می‌دانست. سندفورد در سال ۱۹۴۸ میلادی درگذشت و پیروانش به طور مخفیانه او را به خاک سپردند.

در میان افرادی که تحت تأثیر این تحولات اولیه در شیلوه قرار گرفتند، می‌توان به ای. جی. تاملینسون (A. J. Tomlinson)، بنیان‌گذار کلیسای خدا؛ و چارلز فاکس پارام، یکی از بنیان‌گذاران جنبش پنطیکاستی اشاره کرد.

جنبش برانهامیست:

ورود ویلیام ماریون برانهام در عرصه شفا:

یکی از هواخواهان الکساندر داوی که حتی در مورد او کتابی نوشته بود و بعداً تغییر مسیر داد و به موج دوم پنطیکاست گروید گوردن لیندسی بود. جیمز گوردون لیندسی یک واعظ و نویسنده احیاگر بود که مؤسسه Christ for the Nations را بنیان‌گذاری کرد. او در صهیون، ایلینوی به دنیا آمد و والدینش از پیروان جان الکساندر داوی در آمریکا بودند. بعد از شکست و مرگ داوی خانواده او بعداً به پورتلند، اورگان نقل مکان کردند، جایی که لیندسی تحت تأثیر جان جی. لیک که از رهبران برجسته پنطیکاستی بود قرار گرفت. او همچنین توسط چارلز فاکس پارام، که مروج "صحبت کردن به زبانها" بود، به پنطیکاستی‌ها پیوست.

از آن جایی که از اواسط تا اواخر دهه ۱۹۴۰ میلادی، جنبش شفا به اوج خود رسید و تعداد زیادی از مبشران و خادمان مستقل در سالنهای بزرگ و چادرهای بزرگ به برگزاری جلسات شفا و نجات پرداختند در این دوره، گوردون لیندسی نقش مهمی ایفا کرد و با انتشار مجله "صدای شفا"، به معرفی فعالیتهای احیاگران و خدمت آنها پرداخت. این مجله به مردم کمک کرد تا اطلاعاتی درباره مکانهای برگزاری جلسات شفا و تجارب دینی دریافت کنند و به شهادتها و داستانهای زندگی افرادی که تحت تأثیر این خدمات قرار گرفته بودند، دسترسی پیدا کنند.

رهبران کلیدی جنبش مانند ای. ای. آلن (A. A. Allen)، جک کو (Jack Coe)، اورال رابرتس (Oral Roberts)، و ویلیام برانهام (William Branham) در این مجله معرفی شدند. موج دوم پنطیکاست به سرعت در سراسر ایالات متحده و سپس به دیگر نقاط جهان گسترش یافت. این جنبش با استفاده از رسانه‌هایی همچون

رادیو، تلویزیون و نشریات، پیام خود را به گوش میلیون‌ها نفر رساند. شفاگرانی مانند اورال رابرتس، ای. ای. آلن و ویلیام برانهام، با برگزاری تجمّعات بزرگ و کمپین‌های شفا، هزاران نفر از مردم را جذب کردند. این تجمّعات هم به عنوان فرصتهایی برای دریافت شفا و معجزات و همین طور پایگاه‌هایی برای تبلیغ کلام و تبیین عقاید نیز محسوب می‌شدند.

هر شماره از این مجله پر از داستانها، موعظه‌ها و شهادتهایی بود که با گذر زمان کهنه نمی‌شدند و پیام آن این بود که خداوند دیروز، امروز و تا ابدآباد همان است. از آن جایی که مبحث اصلی این کتاب در رابطه با روشن نمودن تعلیم مرتبط با اعصار کلیسا و جنبشهایی است که در زمینه تقسیم بندی ادوار حسب و پیشگویی درباره دوره پایان صورت گرفته خط سیر این کتاب به سراغ یکی دیگر از رهبران این تفکر، برادر ویلیام ماریون برانهام می‌رود که علاوه بر تقسیم اعصار قائل به نبوت برای پایان زمانها بود. همچنین باید این را در نظر داشت که بسیاری از پیروان برانهام نقش ایلای زمان آخر را به او نسبت می‌دهند و او را به پایان رساننده چرخه پیغام‌آوران اعصار می‌دانند.

دوران اولیّه زندگی برانهام تا ورود او به خدمت:

ویلیام ماریون برانهام در تاریخ ۶ آوریل ۱۹۰۹ میلادی در کوه‌های کنتاکی، ایالات متّحده آمریکا در خانواده‌ای فقیر به دنیا آمد. او در جلساتش گفته بود که مادرش به او گفته که تولّدش با ظهور نوری بوده که بر دریچه متوقّف شده است.

او در هفت سالگی، صدایی شنید که به او گفته "هرگز به مشروبات لب زن و سیگار نکش و بدنت را به هیچ وجه ناپاک نکن. زیرا وقتی بزرگ‌تر شدی هدفی برایت در نظر گرفته شده است."

در ژوئن سال ۱۹۳۳ میلادی در حالی که او در رودخانه اوهایو مشغول تعمیر دادن تازه واردان بود، اتفاقات عجیبی افتاد او در حال غسل تعمید بود که ناگهان نور آتشین درخشانی بر سر او ظاهر شد و صدایی بلند گفت، "همان گونه که یحیی تعمید دهنده منادیگر اولین آمدن مسیح بود ... این پیغام تو نیز هشدار بر دومین آمدن مسیح است." او این وقایع را در بسیاری از موعظات خود تعریف کرده است.

بعدها فرشته‌ای برانهم را ملاقات کرد و به او گفت که دو عطیۀ خدمتی به او داده می‌شود که یکی شفا و دیگری خواندن افکار دلها است. برانهم از فرشته پرسید که چرا باید باور کند که او فرشته خدا است. فرشته به او گفت که رهبران دینی زمان مسیح نیز، عیسی را دیو می‌خواندند.

چند نمونه از تعالیم:

دربارهٔ دکترین تثلیث او به وضوح به جای سه شخص در خدای واحد، تعلیم می‌داد که فقط یک شخص (عیسی) وجود دارد که در زمانهای مختلف در تاریخ با عناوین یا جایگاه‌های مختلف ظاهر شده است و تثلیث را رد می‌کرد.

برانهم توضیح می‌داد: "... در هیچ جای کتاب مقدس تثلیث ذکر نشده است ... این اشتباه کاتولیک است و شما پروتستان‌ها برایش سر خم می‌کنید" (رهبری، نظم، دکترین، پرسش و پاسخها، صفحه ۱۸۲). "پدر، پسر و روح‌القدس عناوین یک خدا هستند. او پدر بود؛ او پسر بود؛ او همان روح‌القدس است. اینها سه نقش یا سه دورۀ تجلی هستند ..." (رهبری، نظم، دکترین، پرسش و پاسخها، صفحه ۳۹۲).

البته، از آن جایی که حسب تعالیم کلام که از خداوند عیسی به رسولان رسید، به واقع ما در هیچ کجای کلام عبارت "تثلیث" یا تعلیم بر آن را نمی‌بینیم. در این زمینه، بعد از قرن سوّم و با وارد شدن خدّام بدون مسح در خدمت معلّمی، تعالیم کذب‌های که در تضاد با تعلیمات معلّمین اوّلّیه یهود بود، وارد کلیسا شد.

سرانجام در شورای نیقیّه، با همکاری امپراطور کنستانتین، توانستند بر تعلیمات نوینی که انحراف از کلام شمرده می‌شد مهر تأییدی بزنند و آنها را به عنوان تعالیم رسمی کلام در تمامی کلیساها جا بیاندازند.

این فرآیند باعث شد تا اصول و آموزه‌های بنیادین خالص که از خود عیسی مسیح و رسولان خداوند به دست آمده بود، به مرور زمان دست خوش تغییر گردد و آموزه‌های جدیدی که حال ملوّث گشته بودند به عنوان اعتقادات رسمی پذیرفته شوند. از جمله این آموزه‌ها می‌توان به مفهوم تثلیث اشاره کرد که هر چند در کلام نشانی از آن نبود، به مرور زمان و به واسطه قدرت روحانیون رومی به یکی از اصول جزمی ایمان مسیحی مبدّل شد.

این معلّمین کذب حتّی متوجّه نشدند منظور از متّی ۲۸ : ۱۸ در تعمید به اسم پدر و پسر و روح‌القدس به چه مفهومی است و از خود نپرسیدند که اگر قرار است شخص در عنوان پدر و پسر و روح‌القدس تعمید بیابد پس منظور از کلمه "اسم" چیست و به کدام اسم اشاره دارد.

همچنین یکی از مسائل بزرگی که برانهام به آن پرداخت در ارتباط با چگونگی تعمید آب بود. برانهام چنین تعلیم داد که تعمید صحیح باید فقط به نام عیسی باشد. تعمید با قاعده تثلیثی برگرفته از متّی ۲۸ : ۱۸ (به نام پدر و پسر و روح‌القدس) نزد خداوند غیر قابل قبول است که البته شکل صحیح تعمید نیز به همین صورت است.

نظریه هفت عصر کلیسا و تنها گشاینده اسرار هفت مهر:

در چهارچوب تقسیم اعصار، طرفداران این تفکر برای تفسیر کتاب مقدس به تقسیم بندیهای تاریخی بر اساس تعاملات خدا با قومش می‌پردازند. آنها هر برهه از وقایع خاص را به یک دوره تعاملاتی تقسیم می‌کنند. یکی از طرفداران مؤخر این تفکر، برادر برانهام، نیز به همین ایده اعتقاد داشت. او در سالهای پایانی عمرش تمرکز خود را به طور عمده بر پیشگوییهای کتاب مقدس معطوف کرد.

در سال ۱۹۶۰ میلادی و به خصوص ۱۹۶۳ میلادی، برانهام سلسله‌ای از موعظه‌ها را درباره هفت دوره کلیسایی و هفت مهر ارائه داد که آن را نقطه اوج خدمت خود می‌دانست و معتقد بود تا پیش از او بر هیچ کسی و هیچ خادمی مکاشفه نشده است اما داگلاس ویور (Douglas Weaver) نویسنده کتاب "نبی شفاگر: ویلیام ماریون برانهام" تأکید می‌کند که این موعظه‌ها عمدتاً بیان دوباره همان دیسپنسیشنالیسم و اقتباسی از نوشته‌های چارلز تیز راسل و کلارنس لارکین بودند.

به مانند لارکین و راسل، او نیز هفت نامه کتاب مکاشفه خطاب به هفت کلیسای آسیا را نمایانگر هفت دوره کلیسایی تفسیر کرد. در دیدگاه او این دوره‌ها از زمان رسولان تا دوران معاصر امتداد دارند و هر یک ویژگیهای خاص خود را دارند که در مکاشفه شرح داده شده است. برانهام با الهام از این تفسیر، معتقد بود که هر دوره دارای یک پیام‌آور است که پیام را به آن دوره ابلاغ می‌کند و خود را پیام‌آور عصر لائودکیه می‌دانست.

حسب کتاب "شرحی بر هفت دوره کلیساها (An Exposition of the Seven Church Ages)" ویلیام برانهام هفت نامه کتاب مکاشفه را به هفت دوره کلیسایی تقسیم کرده و برای هر دوره یک پیام‌آور خاص تعیین کرده است. دیدگاه و

تقسیم بندی او از ادوار و پیام‌آوران همان طور که از عکس ابتدای کتاب روشن است به شرح زیر است:

۱. عصر افسس: دورهٔ اوّل که از حدود سال ۵۳ تا ۱۷۰ میلادی ادامه دارد. پیام‌آور این عصر را پولس رسول می‌داند.
۲. عصر اسمیرنا: دورهٔ دوم که از حدود سال ۱۷۰ تا ۳۱۲ میلادی ادامه دارد. پیام‌آور این عصر را ایرانوس (Irenaeus) می‌داند.
۳. عصر پرگاموس: دورهٔ سوم که از حدود سال ۳۱۲ تا ۶۰۶ میلادی ادامه دارد. پیام‌آور این عصر را سنت مارتین (St. Martin) می‌داند.
۴. عصر طیاتیرا: دورهٔ چهارم که از حدود سال ۶۰۶ تا ۱۵۲۰ میلادی ادامه دارد. پیام‌آور این عصر را کلمبا (Columba) می‌داند.
۵. عصر ساردس: دورهٔ پنجم که از حدود سال ۱۵۲۰ تا ۱۷۵۰ میلادی ادامه دارد. پیام‌آور این عصر را مارتین لوتر (Martin Luther) می‌داند.
۶. عصر فیلادلفیه: دورهٔ ششم که از حدود سال ۱۷۵۰ تا ۱۹۰۶ میلادی ادامه دارد. پیام‌آور این عصر را جان وسلی (John Wesley) می‌داند.
۷. عصر لائودکیه: دورهٔ هفتم که از سال ۱۹۰۶ تا زمان حال ادامه دارد. برانهام خود را پیام‌آور این عصر می‌داند.

برانهام در این کتاب تلاش کرده تا نشان دهد هر یک از این دوره‌ها نمایانگر یک مرحله از تاریخ کلیسا هستند و هر پیام‌آور نقش مهمی در هدایت ایمانداران در آن دوره داشته است.

حسب این دیدگاه دورهٔ نخست حسب اوّلین نامه به کلیسای افسس به عنوان دورهٔ اوّل و آخرین نامه که خطاب به هفتمین کلیسا یعنی کلیسای لائودکیه است دورهٔ لائودکیه نام‌گذاری شد که این دوره بندیها پیش‌تر نیز با قدری تفاوت صورت گرفته بود.

علاوه بر این او باور داشت که مکاشفۀ هفت مهر که برای او گشوده شده، نقطه اوج رسالت او به عنوان یک نبی است.

چارلز پیزلی (Charles Paisley) یکی از پیروان برانهام که خود زمانی خادم پیغامی بود و زندگی خود را در جفرسون ویل ایندیانا سپری کرده بود در مقاله خود دربارهٔ ویلیام برانهام این پرسش را آغاز می‌کند که او مکاشفۀ هفت مهر را از کجا آورده است؟ و در ادامه نقل قولهایی را از او نقل می‌کند که در این جا می‌بینیم:

«و اکنون می‌خواهیم ببینیم کتاب در مورد این که چگونه باز شده است، چه می‌گوید. این تا زمانی که برّه طومار را می‌گیرد، مهرها را می‌شکند و طومار را باز می‌کند، شناخته شده نیست. می‌بینید؟ برّه باید کتاب را می‌گرفت؛ این از آن او است. حال یادتان باشد، هیچ کس نه در آسمان و نه بر زمین، پاپ، اسقف، کاردینال، شیخ محلی یا هر چه که باشد، نمی‌تواند آن مهرها را باز کرده و یا کتاب را مکشوف سازد، مگر برّه. ما کاوش و فرض کرده‌ایم، لغزش داشته‌ایم و به همین دلیل است که در چنین آشفتگی به سر می‌بریم. لیکن این وعده الهی است که این کتاب رستگاری به طور کامل توسط برّه گشوده خواهد شد و از این روی مهرها توسط برّه در ایام آخر که ما در آن زندگی می‌کنیم باز خواهد شد. و این تا زمانی که برّه کتاب را گرفته و مهرها را می‌گشاید، شناخته شده نیست. چون یادتان باشد کتاب در دستان آن تخت نشین بود. و برّه به سمت کسی می‌آید که بر تخت نشسته است و کتاب را از دست راست او می‌گیرد؛ او کتاب را می‌گیرد.

اوه، این خیلی ژرف است. سعی می‌کنیم اگر بتوانیم این را به مدد روح القدس حل کنیم. حال، ما به او توکل داریم. و کمی بعد خواهیم دید که این در زمان آخر است، وقتی زمان به انتها می‌رسد. هیچ فرقه‌ای حق تفسیر کتاب را ندارد. هیچ انسانی حق ندارد تا آن را تفسیر کند. این برّه است که آن را تفسیر می‌کند، و برّه کسی است که آن را می‌گوید، و برّه کلام را از طریق اثبات و حیات دادن به کلام می‌شناساند. می‌بینید؟ دقیقاً.

توجه کنید، و مکشوف نشده و تا زمانی که، این کتاب تا زمانی که اعصار کلیسا و اعصار فرقه‌ها به پایان نزدیک نشود، مکشوف نمی‌گردد و دیگر زمانی نیست. این را می‌دانید؟ این تنها بعد از این که اعصار کلیسا و فرقه‌ها به اتمام رسیده باشد، مکشوف می‌گردد. برگرفته از موعظه (63-0317E) تعامل میان هفت دورهٔ کلیسا و هفت مهر.»

ویلیام برانهام در بسیاری از موارد دیگر بیان کرد که مکاشفه و درک مهرهای طومار نجات تنها در پایان زمان قابل باز شدن و فهمیدن است، و نه در هیچ سیستم فرقه‌ای. در این جا یک مثال دیگر از موعظهٔ او آمده است:

«بنابراین او در آن جا با من صحبت کرد و گفت، "هفت مهر باز خواهند شد. هفت سر، خدمت هفتگانه در کتاب مقدس که از ابتدای عالم بسته بود آشکار خواهد شد." و ما با این که در مقایسه با دنیا یک گروه کوچک فروتن هستیم از این برکات لذت بردیم و آن اسرار را شنیدیم. برگرفته از موعظه (65-0418M) وقت طلوع آفتاب است.»

پیروان ویلیام برانهام معتقدند که مکاشفهٔ مهرها در هیچ عصر دیگری فهم نشده بود، و توانایی ویلیام برانهام در انتقال درک صحیح از مهرها بخش کلیدی نقش او به عنوان نبی آخرالزمان و فرستادهٔ عصر کلیسای لائودکیه را تشکیل می‌داد.

«حالا، به لطف خدا من فقط برادر شما هستم، اما وقتی فرشتهٔ خداوند نازل می‌شود، تبدیل به صدای خدا برای شما می‌شود ... اما من صدای خدا برای شما هستم ... حالا ببینید، من نمی‌توانم از خودم چیزی بگویم مگر آن چه که او به من نشان می‌دهد.) رد پاها روی شنهای زمان، صفحه ۲۱۴(»

همچنین او دربارهٔ خود گفت: «به ما وعده داده شده که روح [ایلیا] درست قبل از زمان پایان بازگردد. او کلیسای دیگری را بنیاد نخواهد کرد، زیرا دیگر هیچ دورهٔ کلیسایی وجود ندارد ... زیرا دورهٔ کلیسای لائودکیه آخرین دوره است، و فرشتهٔ پیغام‌آور هفتم ...

همان کسی است که به وسیله روح القدس، همه این اسرار را آشکار خواهد کرد ... توجه کنید. آخرین دوره کلیسا، آخرین پیغام یک اصلاح طلب نیست، او یک نبی است! (هفت مهر، صفحات ۱۴۴ و ۱۴۵).»

هنگامی که ویلیام برانهام موعظه‌های خود درباره مهرها را ارائه می‌داد، بارها توضیح داد که او مکاشفه مهرها را از طریق رؤیاها یا ملاقاتهایش با فرشته دریافت کرده است که هر روز قبل از موعظه درباره مهرها، هنگامی که در اتاق خود مطالعه و دعا می‌کرد، رخ می‌داد. در این جا بیانات او درباره چگونگی دریافت مکاشفه هر یک از مهرها آورده شده است.

«اگر بخواهم این جا روی سکو بایستم و به همان روشی که برای من در اتاق مکاشفه شد برای شما توضیح بدهم خیلی خارق‌العاده است. برگرفته از مهر اول (63-0318)»

«و می‌خواهم این را بگویم که هر زمان حتی حدوداً تا امروز صبح ... من واقعاً، واقعاً زود بلند می‌شوم و پیش از این که چیزی به وقوع بپیوندد در طول روز در دعا می‌مانم. اما امروز اول صبح، روح القدس به جایی که بودم آمد و مثل آب خوردن، من - من دیدم که دقیقاً مهر دیگری باز شد. الآن، الآن، همین الآن می‌دانم که او دارد به من گوش می‌دهد و من خیلی شکرگزارم. برگرفته از مهر سوم (63-0320)»

در این جا در ادامه چارلز پیزلی اذعان می‌کند که برانهام ادعا کرده بود که مکاشفه مهرها قبل از او توسط هیچ کس آشکار نشده و او این مکاشفه را به طور فوق طبیعی در مارس ۱۹۶۳ میلادی دریافت کرده بود. «او بارها و به صراحت ادعا کرده بود که هر جنبه از مهرها به طور فوق طبیعی به او داده شده بود و بر خلاف تمام چیزهایی بود که او تا آن زمان شنیده یا خوانده بود.

او گفت که مکاشفه او درباره مهرها در سال ۱۹۶۳ میلادی کاملاً متفاوت از آن چه که قبلاً موعظه شده بود، است. اگر این ادعا درست باشد، منطقی است که نباید کسی قبل از سال ۱۹۶۳ میلادی تفسیر مشابهی از مهرها داشته باشد. هیچ چیزی مشابه با آن چه ویلیام برانهام در این موضوع موعظه کرده، نباید وجود داشته باشد. اگر کسی دیگر قبل از سال ۱۹۶۳ میلادی حتی یک مهر را به درستی فهمیده باشد، ادعای برانهام نادرست است. مشکل در این جا نهفته است. ویلیام برانهام بیشتر تفسیر مهرها را از تعالیم سایر واعظان قرض گرفته بود و هیچ عنصر کلیدی از تعالیم او درباره مهرها جدید یا منحصر به فرد نبود. در حقیقت، مکاشفه ویلیام برانهام درباره هفت مهر از لحاظ جدید یا منحصر به فرد بودن بسیار کم است.»

«حال می‌خواهم که به واقع آن را روشن سازم. هر زمان، هر زمان که این مهرها به جایگاه خود آمدند، هر چیزی که به آن باور داشتم و از دیگران خواندم با آن چه که در اتاق برایم می‌آمد ضدیت داشت. برگرفته از مهر هفتم (63-0324E)»

بررسی و نقض نظرات برانهام:

همان طور که پیش‌تر گفته شد بسیاری از مفسران، به ویژه طرفداران نظریه تقسیم اعصار معتقدند که هفت کلیسای در مکاشفه باب ۲ و ۳ نمایانگر هفت دوره کلیسایی هستند. اما در نگاه به کلام از مکاشفه ۱ : ۲۰ چنین نقل می‌شود که: "سر هفت ستاره‌ای را که در دست راست من دیدی و هفت چراغدان طلا را. اما هفت ستاره فرشتگان هفت کلیسا هستند و هفت چراغدان هفت کلیسا می‌باشند."

کلیسای بین‌المللی ربّانی در این باره چنین می‌گوید: «به یاد داشته باشید نمادها ستاره‌ها و چراغدانها هستند؛ مقصود آن نمادها، یعنی چیزهایی که نمادین هستند، هفت

فرشته یا پیغام‌آور و هفت کلیسا هستند. دلیل خوبی برای فرض کردن این که هفت فرشته (که توسط هفت ستاره نمادینه شده‌اند) خودشان نماد چیزی دیگر باشند، وجود ندارد؛ همچنین منطقی نیست که فرض کنیم هفت کلیسا (که توسط هفت چراغدان طلایی نمادینه شده‌اند) نماد دوره‌های کلیسایی هستند. مکاشفه به صراحت می‌گوید که هفت چراغدان طلایی (نمادهای واضح) همان هفت کلیسا هستند و آن هفت کلیسا را به عنوان "هفت کلیسا که در آسیا هستند" (۱ : ۱۱) شناسایی می‌کند.

همچنین در بخشی دیگر باز از جهت رساندن حق مطلب به صراحت ذکر شده که با رجوع به خود گفته خداوند نمی‌توان هفت کلیسا را نمایانگر هفت دوره کلیسا دانست: «عیسی مسیح نگفت که هفت چراغدان هفت دوره کلیسا هستند. او به صراحت گفت که چراغدانها هفت کلیسای آسیا هستند - کلیساهایی که در افسس، اسمیرنا، پرگاموس، طیاتیرا، ساردس، فیلادلفیه و لائودکیه واقع شده‌اند. بنابراین، اگر بگوییم که معتقدیم هفت چراغدان (کلیسا) چیزی غیر، یا علاوه بر آن چه که مسیح به وضوح می‌گوید هستند، پس لازم است بپذیریم که در حال حدس و گمان هستیم!»

سایت BelieveTheSign در مخالفت با برانهم این مطالب را نگاشت و استنباط غلط او را با توجه به دسته بندی خود او نشان داد. چون حسب پیغام برانهم پیغام‌آوران هر دوره همواره در پایان دوره‌ها و اعصار ظهور می‌کنند و نه در آغاز آنها. این الگو در دوره‌های کلیسا نیز مشاهده شده است، به طوری که هر پیغام‌آور در پایان عصر خود ظاهر می‌شود تا پیام آن دوره را به مردم ابلاغ کند. اما آیا به واقع حسب تقسیم بندیها نیز به همین صورت بود؟

آیا پیغام آورانی که ویلیام برانهام انتخاب کرده بود، معیار آمدن در پایان عصر را داشتند؟:

۱. افسس: ۵۳ - ۱۷۰ میلادی، پیام آور، پولس (متولد حدود ۵ میلادی - درگذشت حدود ۶۷ میلادی) - آغاز عصر؛
۲. اسمیرنا: ۱۷۰ - ۳۱۲ میلادی، پیام آور، ایرانوس (متولد حدود ۱۳۰ میلادی - درگذشت حدود ۲۰۰ میلادی) - آغاز عصر؛
۳. پرگاموس: ۳۱۲ - ۶۰۶ میلادی، پیغام آور، سنت مارتین (متولد حدود ۳۱۶ میلادی - درگذشت ۳۹۷ میلادی) - آغاز عصر؛
۴. طیاتیرا: ۶۰۶ - ۱۵۲۰ میلادی، پیغام آور، کلمبا (متولد ۵۲۱ میلادی - درگذشت ۵۹۷ میلادی) - قبل از شروع عصر خود درگذشت؛
۵. ساردس: ۱۵۲۰ - ۱۷۵۰ میلادی، پیغام آور، مارتین لوتر (متولد ۱۴۸۳ میلادی - درگذشت ۱۵۴۶ میلادی) - آغاز عصر؛
۶. فیلادلفیه: ۱۷۵۰ - ۱۹۰۶ میلادی، پیغام آور، جان ولسلی (متولد ۱۷۰۳ میلادی - درگذشت ۱۷۹۱ میلادی) - آغاز عصر؛
۷. لائودکیه: ۱۹۰۶ - تاکنون، پیغام آور، ویلیام برانهام (خود خوانده) (متولد حدود ۱۹۰۹ میلادی - درگذشت ۱۹۶۵ میلادی)

این سایت نظرات برانهام را این گونه به چالش می کشد: «هر یک از پیغام آوران ویلیام برانهام در آغاز عصر خود بودند با یک استثنا. کلمبا، پیغام آور طیاتیرا، در عصر پرگاموس متولد شد و حتی به "عصر خود" نرسید. ویلیام برانهام فکر می کرد که خودش در پایان عصر لائودکیه آمده است، اما معلوم شد که اشتباه می کرد.

پیام‌آوران خارج از اعصار خود، پیام‌آورانی که با بدعتها رو به رو شدند:

به یوحنا گفته شد که به هر یک از کلیساها بنویسد. ویلیام برانهام گفت که هر کلیسا نماینده یک عصر است و هر عصر یک پیام‌آور دارد. بنابراین، انتظار می‌رود که هر پیام‌آور در عصر کلیسای مربوطه زندگی کرده باشد ... اما این موضوع در مورد پیام‌آوران ویلیام برانهام صدق نمی‌کند.

پولس:

پولس رسول بین سالهای ۶۸ و ۷۳ میلادی به شهادت رسید. یوحنا کتاب مکاشفه را حدود سال ۹۵ میلادی در جزیره پطمس نوشت. اگر ویلیام برانهام درست گفته باشد، پولس بیش از ۲۰ سال پیش از ارسال نامه یوحنا در گذشته باشد. بنابراین، پولس هیچگاه نامه‌ای که به او فرستاده شده را دریافت نکرده؟

ایرانوس:

ایمانداران به پیام، هنگامی که مردم علیه آموزه‌های ویلیام برانهام صحبت می‌کنند، ناراحت می‌شوند. یک شکایت رایج این است که "قضاوت نکن". آنها متوجه نیستند که ایرانوس علیه آموزه نسل مار سخن می‌گفت. او آن را بدعت نامید. و ویلیام برانهام گفت که شما باید به پیام‌آور عصر خود ایمان داشته باشید تا نجات یابید.

کلمبا:

ویلیام برانهام گفت که عصر طیاتیرا در سال ۶۰۶ میلادی آغاز شد. ویلیام برانهام کلمبا را به عنوان پیام‌آور عصر طیاتیرا نامید. کلمبا در سال ۵۹۷ میلادی، ۹ سال پیش از شروع آن عصر درگذشت.

جان وسلی:

جان وسلی آموزه ویلیام برانهام در مورد ذات خدا را به عنوان "... کفرگویی، همراه با نهایت حماقت" توصیف کرد. ما این را می‌دانیم زیرا آموزه ویلیام برانهام درباره ذات خدا بسیار نزدیک به آموزه امانوئل سوئدنبِrg (Emanuel Swedenborg) بود، و جان وسلی نیز درباره آموزه سوئدنبِrg این نتیجه را گرفت:

"ای برادران من، هیچ کدام از شما که از خدا می‌ترسید، نباید چنین نویسنده‌ای را توصیه کنید؛ چه رسد به این که تلاش کنید تا زهر کشنده او را با دقت تمام شیرین کنید! تمام حماقت و مُهملات او را می‌توانیم عفو کنیم؛ اما نه این که خدا را دروغگو کنیم؛ نه این که به طرز آشکار و فاحشی تمام کلام خدا را نفی کنیم! درست است که داستانهای او اغلب بسیار سر زنده و سرگرم کننده هستند، همانند داستانهای پریان! اما من جرأت نمی‌کنم کتاب مقدس خود را برای آنها کنار بگذارم؛ و باید یکی را رها کنم. اگر نوشته‌های قبلی از جانب خدا هستند، پس کتاب مقدس تنها یک افسانه است! اما اگر تمام کتب مقدس به الهام خدا است، پس بگذارید این خوابها به همان گودالی که از آن آمده‌اند فرو روند.»

تا این جا مشخص شد که پیغام آوران تعیین شده با زمان دوره خود همراه نیستند و تاریخی که تعیین شده حتی با تاریخ حقیقی زندگی آن افراد تطابق نمی‌کند اما مشکل تنها در همین جا نیست. مشکلات دیگر در ادامه نظرات همان منبع در زیر درج می‌گردد.

مشکلات دیگر در ارتباط با تفسیر ویلیام برانهام:

«در تفسیر ویلیام برانهام از سه باب اول مکاشفه تعدادی اشکال وجود دارد. در این جا به چند مورد از آنها اشاره می‌شود:

۱. همان طور که در بالا مشاهده شد، ویلیام برانهام مفهوم هفت عصر کلیسا را از کلارنس لارکین کپی کرد.

۲. کتاب مقدس در مورد اعصار کلیسا صحبت نمی‌کند و این تفسیر از مکاشفه ۲ و ۳ به وضوح بر اساس تاریخ کلیسا و رویدادهای جاری اشتباه است.

۳. نقشه نشان می‌دهد که مکاشفه، هفت کلیسا را به همان ترتیبی مورد خطاب قرار می‌دهد که یک فرستاده از سوی یوحنا، ابتدا به افسس نزدیک دریا برسد، بعد به هر یک از شهرهای ذکر شده که احتمالاً در امتداد جاده‌های اصلی آسیا بودند سفر کند. میانگین فاصله بین هر شهر حدود سی تا چهل و پنج مایل بود.

۴. تنها خوانش اجباری تاریخ کلیسا (که مرتباً با گذشت زمان تجدید نظر می‌شود) این نوع تفسیر را مجاز می‌نماید.

۵. ما در عصر کلیسای لائودکیه نیستیم. کمتر از ۲۰٪ مسیحیان انجیلی در آمریکای شمالی یا اروپا زندگی می‌کنند که در آن کلیساهای ولرم فراوان است. امروزه بیش از هر قاره دیگری، انجیلی‌ها در آسیا زندگی می‌کنند. ۶۰٪ انجیلی‌ها در آسیا یا آفریقا زندگی می‌کنند. کلیساهای در جهان سوم ... به ویژه در کشورهایی که کلیسا مورد آزار و اذیت قرار می‌گیرد ... چیزی غیر از ولرم هستند.

۶. اگر مکاشفه مستلزم تکمیل هفت دوره کلیسا قبل از بازگشت عیسی است، پس در اکثریت قرون تاریخ کلیسا، مسیحیان حق نداشتند انتظار بازگشت قریب‌الوقوع

خداوند را داشته باشند! این یک نتیجه‌گیری عجیب برای طرفداران دیدگاه هفت عصر کلیسا خواهد بود، که اکثر آنها شدیداً بر نزدیک بودن بازگشت مسیح تأکید می‌کنند.

۷. تمامی هدف تفسیر ویلیام برانهام این بود که به خودش اشاره کند.»

آیا این نیز یک دکترین شاهدین یهوه است؟

پیش گفتار کتاب "اتمام سر" که توسط انجمن بین‌المللی دانشجویان کتاب مقدس منتشر شده و گفته می‌شود که اثر پس از مرگ چارلز تیز راسل است، این شرح را بیان می‌کند:

«از طریق یوحنا، عیسی مسیح حقیقتی را آشکار کرد که کلیسا در طول هفت دوره یا عصر مجزاً توسعه خواهد یافت؛ و برای هر یک از این عصرها، او یک فرشته یا پیغام‌آور خاص خواهد داشت تا به سایر اعضای بدن خدمت کند. بنابراین، پیغام‌آور عصر آخر یا لائودکیه، حضور خداوند و زمان برداشت عصر انجیل را اعلام خواهد کرد. استاد اعظم تأکید ویژه‌ای بر اهمیت پیغام‌آور دوره هفتم، کلیسا یا لائودکیه، داشت و گفت که چنین کسی "همچون غلام امین و دانایی خواهد بود که آقايش او را بر اهل خانه خود بگمارد تا ایشان را در وقت معین خوراک دهد." آن مسیحیان متعهدی که حقیقت را که در شش جلد قبلی "مطالعات کتاب مقدس" آمده، خوانده‌اند و کاملاً درک کرده‌اند، به راحتی می‌بینند و موافقند که چارلز تیز راسل پیغام‌آور کلیسای لائودکیه بوده است. در ذهن هر کسی که به کتاب مقدس ایمان دارد، شواهد ارائه شده در این جلد، این واقعیت را به طوری که هیچ شکی باقی نماند، ثابت خواهد کرد.»

اشکالات:

از آن جایی که مؤلف این کتاب با یکی از معلّمان مسح شده کلام، برادر لوک رایان که هم عصر و همجوار او بوده، مشورت کرده است، نظرات و اشکالاتی را که در همین قسمت مشاهده کرده، بیان می‌کند:

از آن جایی که در مکاشفه ۱۰ : ۷ این آیه آمده که "بلکه در ایّام صدای فرشته هفتم، چون کرنا را می‌باید بنوازد، سر خدا به اتمام خواهد رسید، چنان که بندگان خود انبیا را بشارت داد."، تا کنون دو مدّعی برای جایگاه فرشته کلیسای لائودکیه، یعنی هفتمین فرشته از هفتمین دوره کلیسا، ظاهر شده‌اند که هر دو از آمریکا هستند:

۱. کشیش چارلز تیز راسل (۱۸۵۲ - ۱۹۱۶)

۲. ویلیام ماریون برانهام (۱۹۰۹ - ۱۹۶۵)

هر دو مدّعی‌اند که تمام اسرار کتاب مکاشفه در زمان و توسط آنها آشکار شده است. برانهام و پیروانش فرشته هفتم کرنواز در باب یازدهم و فرشته هفتم در مکاشفه باب سوم را یکی می‌دانند و ادّعا می‌کنند که تمام اسرار کتاب مقدّس در زمان او و برای او آشکار شده است. امّا اگر بخواهیم درست بیاندیشیم امکان ندارد خداوند برای هفت رسول کلیسا، که وکلای اسرار خداوند می‌باشند، در زمان یوحنا نامه نوشته باشد، و به آنان فهم آن نامه‌ها را نداده باشد تا قرن‌ها بعد از درگذشت آنها مفهوم اسرار بر هفتمین پیغام‌آور آشکار گردد!

حتّی در ارتباط با گشوده شدن مهرهای مکاشفه، لوک رایان در کتاب خود "هفتمین فرشته کرنواز" به صراحت با نقل قول از آیات مکاشفه ۵ : ۱ - ۷ می‌گوید: "دقّت کردید! هیچ کس! هیچ کس در آسمان و در زمین و در زیر زمین نتوانست آن کتاب را باز کند یا بر آن نظر کند." هیچ کس، غیر از فرشته کلیسای لائودکیه! او! این یک کفرگویی

است. این یک بی‌انصافی به خداوند است. کتاب مکاشفه می‌گوید، تنها کس، خود برّه ذبح شده، شیر سبط یهودا، منجی بشریت، خداوند عیسی مسیح بود که توانست کتاب را بردارد و به آن نگاه کند.

مهرها کی گشوده شد؟ همان موقع، در آسمان، وقتی برّه کتاب را گرفت شروع کرد به گشودن مهرها و آشکار شدن تمام حقایق مکتوب در آن. با گشوده شدن هر مهر وقایعی از آن بیرون زد و آشکار شد: «و دیدم چون برّه یکی از آن هفت مهر را گشود؛ و شنیدم یکی از آن چهار حیوان به صدایی مثل رعد می‌گوید، بیا و ببین! ...» (مکاشفه باب ۶).

حتّی قبل از برانهم، چارلز تیز راسل اولین کسی بود که در کتاب خود به نام "اتمام سر" مکاشفه ۱۰: ۷ و مکاشفه ۳: ۱۴ را به هم مرتبط کرد و چنین ادّعایی داشت. پیروان راسل امروز هم او را فرشته هفتم دوره لائودکیه می‌دانند و به همان صورت که در بخش مرتبط با شاهدین یهوه دیدیم حتّی او را همان غلام امین و دانایی می‌دانند که در متّی ۲۴: ۴۵ از او سخن گفته شده است. در این جا نه تنها معلّم کلام تقسیم بندی اعصار را خلاف منظور خداوند و کلام او می‌بیند بلکه حتّی پیوند زدن عنوان "غلام امین و دانا" را به هفتمین فرشته و پیغام‌آور لائودکیه غیر قابل پذیرش می‌داند.

مگر امروز هر خادم مسح شده‌ای که به اذن خداوند و در خدمت به خداوند است نمی‌تواند عنوان غلام امین و دانا را بگیرد؟ و مگر تمام اقوام دنیا با تنوع زبانی و نژادی همه در حال متابعت از یک غلام و خدّام خداوند هستند؟ و چنان چه این غلام در برهه‌ای بیمار شد یا از دنیا رفت پس تمام دنیا خالی از هر گونه غلام و خدمتگزار برای خداوند خواهد شد؟ وجود نداشتن هیچ گونه جواب کتاب مقدّسی و حتّی منطقی به چنین پرسشهایی موجب فهم بر نادرستی و اعوجاج چنین تعلیماتی است.

برای مطالعه بیشتر می‌توانید به کتاب دیگر برادر لوک رایان با عنوان "مکاشفه سر هفت کلیسا" رجوع کنید تا آگاهی کامل از دلایل ذکر شده کسب نمایید.

برانهام بارها در موعظات خود بر مطالعه کتب تاریخی معترف است. «من کتاب دکتر لارکین، کتاب دکتر اسمیت، یادداشتهای دکتر اسکافیلد، تفسیرهای مختلف از مردان در همه جا را خوانده‌ام، اما نمی‌توانم نظرات آنها را کنار هم بگذارم تا درست به نتیجه برسم.» موعظه ۳۰ ژوئیه، ۱۹۶۱ میلادی با نام "دستورات جبرائیل به دانیال"

از آن جایی که خود برانهام معترف است که کتب کلارنس لارکین و یادداشتهای اسکافیلد و حتی چارلز تیز راسل را مطالعه نموده پس نمی‌توان بر او اتهام وارد کرد اما می‌توان نتیجه‌گیری کرد که او بعد از مطالعه کتب تاریخی در فهم به غلط راه پیموده و مسح لازم برای خدمت خاص تعلیم کلام را نداشته، هر چند در امور دیگری همچون شفا و رساندن نحوه صحیح پیغام نجات و ایجاد بیداری در آمریکا نقش مثمر ثمری داشته است.

موضوع ایلای نبی در ملاکی باب ۴:

برخی رهبران دینی تاریخ جنبش پنطیکاستی و فرقه‌های مرتبط با آن، ادعا می‌کردند که خود، همان "ایلای" عهد عتیق هستند. پیش‌تر گفته شد که اشخاصی همچون چارلز پارام، الکساندر داوی خود را به عنوان "ایلای" معرفی کردند و داوی که یک مرکز شفا در صهیون، ایلینوی تأسیس کرده بود در آن جا کار می‌کرد ولی بعد از شکست برنامه‌هایش از خدمت معزول شد و در غم از دنیا رفت.

برانهام و بسیاری از هم دوره‌ایهای او نیز با این گونه ادعاها آشنا بودند و برانهام معتقد بود که او تحقق پیشگوییهای ملاکی ۴ : ۵ - ۶ است که به آمدن "ایلیا" پیش از روز عظیم و مهیب خداوند اشاره دارد.

برانهام اظهار داشت: «در این زمان که او فرشته کلیسا است، صدای خدا برای انسان است. در ۲۷ نوامبر ۱۹۶۵ میلادی، برانهام گفت که ایلیای نبی کسی خواهد بود که کلام خدا را آشکار می‌کند و این آشکارسازی از طریق تأیید الهی به ما شناسانده خواهد شد. او مأموریت اصلی خود را "آشکارسازی کلام - اسرار موجود در هفت مهر" می‌دانست.»

اندرو استروم (Andrew Strom) در نوشته خود با عنوان معمای ویلیام برانهام در عین ملایمت لحن در خرده‌گیری از برانهام او را مبشر چشمگیری معرفی می‌کند که به ندرت از زمان رسولان تا کنون دیده شده است.

«برای برخی از پیروان پُر شور او (که هنوز هم وجود دارند)، به نظر می‌رسید که او تقریباً به موقعیتی نیمه آسمانی دست یافته است؛ این یک اشتباه زیان‌بار و غم‌انگیز است که بسیاری از مسیحیان درست‌اندیش را از مطالعه زندگی او دور کرده است. از سوی دیگر برخی از ایمانداران، حتی در اوج دوران برانهام، نسبت به قدرت عظیم و نشانه‌ها و معجزات غیر معمولی که در خدمت او بود، مشکوک بودند. تردید کمی وجود دارد که برانهام در بخش آخر زندگی خود از مسیر درست منحرف شد. با این حال، من معتقدم و بسیاری از کسانی که زندگی او را مطالعه کرده‌اند نیز معتقدند که او در سالهای اولیه خود یکی از مسح‌شده‌ترین مردان خدا در دوران مدرن بوده است.»

پیروان برانهام او را به عنوان ایلیای نبی در ملاکی باب ۴ و فرشته هفتم در مکاشفه باب ۱۰ شناسایی می‌کنند. «کلام خداوند وعده داده است که او بار دیگر روح ایلیا را در قالب آن پیغام‌آور زمان پایان که فرشته عصر هفتم کلیسا در این روزهای پایانی است، به

زمین بفرستد. ما قاطعانه معتقدیم که این وعده در ... ویلیام ماریون برانهام تحقق یافته است.» (مکاشفه هفت مهر، مقدمه، صفحه ۱۹)

او همان ایلای نبی، هفتمین فرشته پیغام آور عصر کلیسای لائودکیه بود (رد پاها بر شنهای زمان، صفحه ۶۲۰).

برانهام درباره خودش گفت: «... به ما وعده داده شده که آن روح [ایلای] دقیقاً قبل از زمان پایان باز خواهد گشت. او کلیسای دیگری را شروع خواهد کرد، زیرا دیگر هیچ عصر کلیسایی باقی نمانده است ... زیرا عصر کلیسای لائودکیه آخرین عصر است، و پیغام آور فرشته هفتم ... همان کسی است که به واسطه روح القدس، تمام این چیزهای اسرار آمیز را آشکار خواهد کرد ... توجه کنید. آخرین پیغام عصر آخر کلیسا از یک اصلاحگر نیست، بلکه او یک نبی است!» (هفت مهر، صفحه ۱۴۴، ۴۵)

تا دهه ۱۹۶۰ میلادی، برانهام به وضوح متقاعد شده بود که او ایلای زمان آخر و پیغام آور واقعی عهد است. (معمای ویلیام برانهام، اندرو استروم)

«حال، ایمان داریم که زمان آن رسیده است تا یوحنا ۱۴ : ۱۲ تحقق یابد. ایمان داریم که باید ملاکی باب ۴ تحقق یابد. ایمان داریم که باید لوقا ۱۷ : ۳۰ تحقق یابد. ایمان داریم که تمام نبوتهایی که گفت در این ایام واقع خواهند شد، باید تحقق یابند. ایمان داریم که اکنون شاهد تحقق آنها هستیم. کاملاً درست است. دست از فرار کردن بردارید، از حضور او خارج نشوید، فقط در حضور او حرکت کنید.» مردی متواری از حضور خدا (65-0217)

اندرو استروم در ادامه نوشته خود چنین نظر می دهد: «بدیهی است کسانی که در خدمتهای سنگین مشغول به کار هستند، به دلیل اتفاقات شگفت انگیزی که هر روز حین خدمت می بینند و وسوسه ای که برای تصاحب بخشی از جلال برای خودشان مواجه

هستند، به طور خاص مستعد ورود غرور به قلبشان هستند، یا هنگامی که شروع به این فکر کنند که خودشان شخصی "خاص" هستند - فراموش می کنند که هر عطایی که دارند از جانب خداوند است. چنین غروری می تواند بسیار ظریف باشد و شیطان تا جایی که بتواند از قرار دادن چنین خدمت‌هایی تحت بیشترین فشار از این نوع، لذت می برد. با این حال، مهم است که به خاطر داشته باشیم که خداوند اجازه نخواهد داد که ما بیش از تحملمان وسوسه شویم. (اول قرن‌تین ۱۰: ۱۳).

قابل توجه است که ویلیام برانهام تا زمان مرگش در بسیاری از جنبه‌ها همچنان انسانی واقعاً فروتن بود، اما شیطان توانست غرور ظریفی را در ذهن و قلب او در چند حوزه حیاتی وارد کند. او تصور کرد که می تواند معلّم شود، در حالی که به وضوح این دعوت برای او نبود، و در نهایت به باورهای مبالغه آمیز از نوع "ایلیا" درباره خود و موقعیت "خاص" خودش رسید و این باورها را به پیروانش اعلام کرد. همان طور که پولس رسول نوشت که فکرهای بلندتر از آن چه شایسته است مکنید (رومیان ۱۲: ۳). درباره سقوط شیطان، خداوند گفت: "دل تو از زیبایی مغرور گردید و به سبب جمالت حکمت خود را فاسد گردانیدی. (حزقیال ۲۸: ۱۷).

همچنین مهم است که به یاد داشته باشیم که معمولاً زمانی که بزرگ‌ترین پیروزی‌هایمان را در خداوند به دست آورده‌ایم، بیشتر از همیشه در برابر حملات دشمن آسیب پذیر هستیم. همان طور که پولس نوشت: "پس آن که گمان برد که قایم است با خبر باشد که نیفتد." (اول قرن‌تین ۱۰: ۱۲). این را به طور ویژه در زندگی جان الکساندر داوی مشاهده می کنیم. او زمانی که وارد دوره‌ای از موفقیت و رفاه نسبی در خدمتش شد، به نظر می رسد که گارد خود را آزاد کرد و فریب خورد و "باور کرد که آن دروغی" که شیطان سعی داشت به او بفروشد، درست است. [پایان گفته اندرو استروم]

از کتاب مقدس مشخص است که در آخرالزمان خدمتهایی وجود خواهند داشت که در "روح و قدرت ایلیا" پیش خواهند رفت. اما همان طور که گوردون لیندسی در بیوگرافی داوی نوشت: «اگر او همان ایلای واقعی بود، چه اشتباه ناخوشایندی کرد که خود را به این عنوان اعلام کرد! یحیی تعمید دهنده راضی بود که خود را به عنوان "یک ندای فریاد کننده در بیابان" معرفی کند.

وقتی از یحیی پرسیدند که آیا او الیاس است، او گفت که نیست. با این حال مسیح بعداً گفت که او بود! (متی ۱۱ : ۱۴). عیسی تواضع یحیی را تحسین کرد که گفت: "می‌باید که او افزوده شود و من ناقص گردم" و اعلام کرد که هیچ کس از میان اولاد زنان بزرگ‌تر از او نیست.» (گوردون لیندسی، جان الکساندر داوی، صفحه ۱۹۰).

از دست دادن بینایی روحانی:

تا این جا روشن گردید که چگونه خطرات سهمگینی متوجه آنانی است که بینایی روحانی خود را از دست می‌دهند و خود را در مقامی رفیع و بلند مرتبه می‌پندارند. این افراد با گشودن درهای قلب و ذهن خویش به روی سخنانی که در نظرشان دل انگیز است، بستر را برای نفوذ فریبهای شیطان در مسیر روحانی خود فراهم می‌آورند.

این فریبها ممکن است شامل تمجیدها و نبوتهای دلفریبی باشد که به گوش شنونده خوشایند می‌آید و او را به تدریج به سوی خود بزرگ‌بینی می‌کشانند، تا آن جا که شخص فریب خورده خود را محبوب خاص خدا، نبی بزرگ زمانه‌اش، یا حتی شخصیتی بلند پایه همچون ایلیا تصور می‌کند.

هدف شیطان:

در این وادی، شیطان در پی گمراه ساختن و به دام انداختن جانمایی است که یک بار از اسارت او رهایی یافته و دیگر به دنیای مرگ تعلّق ندارند. او که خود نیز از حکمت برخوردار است، نخست کسی را هدف می‌گیرد که ادّعی بزرگی دارد، تا از این رهگذر، جماعتی را که تمام فکر و روح خود را بر اساس اعتماد و باور بر آن فرد استوار ساخته‌اند، از مسیر حیات به وادی هلاکت بکشاند. چنین شخصیّتی، هر چند در ظاهر بزرگ و در ادّعی خود صادق می‌نماید، امّا در صورت نداشتن حکمی مستقیم از جانب خداوند در تأیید ادّعایش و بدون مسح لازم آن خدمت، ناگزیر به بیراهه می‌رود و چه بسا به القای باورهای نادرست یا مبالغه در حقایق می‌پردازد.

مقصود شیطان، نابودی نه یک فرد، بلکه انبوه جماعتی است که از پی این شخص می‌روند و این فرد، ناخواسته راه را برای تحقّق نیّت شیطان می‌گشاید.

مؤلف بر این باور است که در زمانه‌ای که خدّام خود خوانده و افرادی که ادّعاهای بزرگ بدون هیچ نشانه‌ای از حقانیت آن ادّعاها و خدمتها را مطرح می‌کنند، به فزونی می‌گیرند، خطری عظیم در کمین پیروان چنین اشخاص است. این پیروان، پس از مشاهده شکستهای پیاپی و به سرانجام نرسیدن وعده‌های آن مدّعیان، به تدریج اعتماد و ایمان خود را از دست می‌دهند. در چنین شرایطی، قدرت تمیز میان راستی و ناراستی نیز در آنان کم رنگ می‌شود، تا جایی که اگر خادم حقیقی خداوند هم در میان آنان ظاهر گردد، نه تنها قادر به شناخت او نخواهند بود، بلکه سخنان و پیغام او را نیز باور نخواهند کرد. در نتیجه، پیغام و مأموریتی که آن خادم راستین با خود به ارمغان آورده است، از همان آغاز ناکام خواهند ماند.

بازپس نگرفتن عطایا از سوی خدا:

موضوع مهم دیگری که باید بدان توجّه داشت، این حقیقت است که اگر فرد مدّعی از پیش از عطایایی برخوردار بوده باشد، حتّی در صورت لغزش از مسیر خدمت، معمولاً خداوند عطایای خویش را از وی باز نمی‌ستاند. زیرا عطایای پیشین به درستی اعطا شده‌اند، امّا ادّعای کنونی فرد مدّعی فاقد نشان و تأیید الهی است. همین امر می‌تواند به تداوم فعالیت‌های فریب آمیز منجر شود تا زمانی که دیگر بازگشت ممکن نباشد.

این فریب، زمانی عمق بیشتری می‌یابد که پیروان چنین تفکّری به تدریج نسبت به حقیقت نابینا شوند و آن چنان از درک راستی رویگردان گردند که کسانی را که در جهت مخالف حرکت می‌کنند، "نادان" یا "بی‌چاره" بشمارند. از منظر دلسوزی برای این فریب خوردگان، چنین وضعیتی به چاهی تاریک، عمیق و ترسناک می‌ماند که سقوط در آن، همانا به معنی مرگ است. این، هولناک‌ترین بخش ماجرا است؛ چرا که عطایای فرد لغزش یافته همچنان به قوّت خود باقی است، امّا راهی که او در پیش گرفته با کلام هم‌سو نیست. چنان که در کتاب مقدّس آمده است: «زیرا که در نعمتها و دعوت خدا بازگشت نیست» (رومیان ۱۱: ۲۹).

در این جا نیز خداوند به ندرت عطایای خود را از کسی که در خدمت او است بازپس می‌گیرد، حتّی اگر آن خدمت به انحراف کشیده شود. این وضعیّت می‌تواند سبب شود که افراد فریب خورده به خطا تصوّر کنند که "همه چیز بر حق است" و در گمراهی خویش غوطه‌ور باقی بمانند.

برانهام، با این که از خدمت شفا و نبوّت برخوردار بود، در دههٔ شصت چندین بار به خوابهای دو نفر از دوستانش به نامهای جونیور جکسون و لئو اشاره کرد که با هرم مرتبط بودند و این ایده را وارد تعالیم خود کرد. او بعدها در مواردی این هرم را به معنی

تأیید خدمت خویش و در مواردی دیگر به شباهت با دسته فرشتگانی که ملاقاتش کرده و اسرار را بر او آشکار ساخته بودند، تشبیه نمود. متأسفانه، برانهام فاقد خدمت تعلیم کلام بود؛ چرا که اگر چنین بود، دو نکته مهم از دید او پنهان نمی ماند: نخست این که همه خوابها الزماً از سوی خداوند نیستند و این تمیز را باید از طریق هدایت و تعلیمات خود روح القدس در خدمت معلّمی اش در می یافت و نکته دیگر این است که اگر زمانی خداوند خود بر خدمت او صحّه گذاشته بود پس چه نیازی به دریافت تأیید از طریق تعریف خوابهای دیگران بوده، و در آخر این که مفهوم هرم هیچ جایگاهی در کتاب مقدس ندارد و یکی از نمادهایی است که فراماسونها در آموزه های خود به کار می برند. اما برانهام با ذکر مکرر خوابها و تعریف مفاهیم عجیب دیگر در جلساتش، به شیطان طریق نفوذ بر خودش را آشکار کرد.

حال چند نمونه از این گفته ها که او در جلساتش اذعان کرد در این جا آورده شده است:

هفتاد هفته دانیال: «یادم می آید که مدّتی پیش در این جا برادر لئو رؤیایی داشت. یک شب وقتی اولین بار هم دیگر را ملاقات کردیم، به من گفت که در رؤیا یک هرم را در آسمان دیده است و من آن بالا و در حال موعظه بوده ام. او به آن بالا صعود کرد تا ببیند جریان از چه قرار است. او می گفت هنگامی که به آن بالا رسیده، یک نور نقره ای رنگ، شبیه یک صفحه گرد را دیده است که من روی آن ایستاده و برای قوم خدا موعظه کرده ام. او توجه مرا به خود جلب کرد و من به او نگاه کردم و او گفته است: تو چه طور توانستی به آن جا برسی؟ من چگونه به این جا رسیده ام؟

من گفتم: لئو! هیچ کس نمی تواند به این جا بیاید. خدا باید انسان را به این جا بیاورد. حال، تو قرار نیست به این بالا بیایی، بلکه باید به پایین بروی و بعد از دیدن این، برای قوم شهادت بدهی که این حقیقت است. و لئو به پایین بر می گردد تا برای قوم

شهادت دهد. برادر لئو! این چند وقت پیش بوده است؟ چند سال قبل، درست است؟ چند سال، تا جایی که من می‌دانم، از آن زمان او صادقانه این کار را انجام داده است. یعنی شهادت برای قوم، که این خدمت از جانب خدا است.» [برگرفته از موعظه هفتاد هفته دانیال]

آقا آیا این علامت پایان است: «برای این که نشان دهم و بدانید چه اتفاقی در حال رخ دادن بود، رؤیایی که برادر جکسون دید را بیان می‌کنم. نمی‌توانست از آن خلاصی یابد. در حال ترک کلیسای او بودم و او نمی‌توانست این را تحمل کند. چند وقت از آن می‌گذرد برادر جکسون؟ (برادر جکسون می‌گوید، من فوریه سال ۱۹۶۱ میلادی رؤیا را دیدم.)

او در فوریه سال ۶۱ رؤیایی دید و نزد من آمد و گفت، چیزی در دلم هست که باید به شما بگویم، برادر برانهام. گفتم، ادامه بده، برادر جکسون. و او گفت، رؤیایی دیدم، و این طور بود! نشستم، گوش دادم و نگاهش کردم. او گفت، در رؤیا تپه عظیم و بزرگی دیدم، همچون علفزاری پوشیده از چمن گره‌ریش یا همچین چیزی. و گفت، در بالای این تپه جایی وجود داشت که آب خاک را شسته بود، صخره‌ای بالای این تپه بود، همانند صخره بالای کوه. صخره بود و بدون علف. در جایی که آب، خاک را شسته بود، به روی سنگها نوشته‌هایی حک شد و شما آن جا ایستاده بودی و نوشته‌های سنگ را تفسیر می‌کردی. و گفت، همه ما (این طور بیان کرد)، برادران ما از جورجیا و اطراف، همگی در کنار هم ایستاده بودیم و به تو گوش می‌کردیم تا نوشته اسرار آمیز روی سنگ را تفسیر کنی.

و گفت، بعد تو چیزی گرفتی، چیزی شبیه یک اهرم می‌خکش یا دیلم از هوا، درست است برادر؟ چیزی شبیه آن، یک اهرم می‌خکش بسیار تیز. و گفت، نمی‌دانم چگونه این کار را انجام دادی. و ادامه داد، به بالای کوه ضربه زدی، آن را شکافتی و سر آن را

برداشتی. شبیه به یک هرم بود و تو آن را شکافتی و جدا کردی. (حالا، این اتفاق ماه‌ها و ماه‌ها پیش از آن بود که پیغام هرم موعظه شود.) و گفت، زیر آن سنگ سفید، گرانیت، بود. و تو گفتی، آفتاب یا نور هیچگاه بر آن تابیده نشده است. نگاهی بیاندازید. این را ببینید. و این حرف درست است، چون پیدایش دنیا قبل از پیدایش نور بود. همه این موضوع را می‌دانیم. خدا سطح آبها را فرو گرفت. و در آغاز، او گفت نور بشود. طبیعتاً، در دوره پیدایش، هرگز نور بر زیر آن سنگ تابیده نشد.

او گفت، به این نگاه کنید. نور هرگز بر آن تابیده نشده است. و هنگامی که تمام آن سنگها بالا آمدند به آنها گفتم به بالا بیايند تا نگاهی بیاندازند. اما او گفت، هنگامی که همه آنها در حال نظاره بودند، او از گوشه چشمش (فکر می‌کنم همین باشد) مرا دید. به یک سو لغزیدم و داشتم به سوی غرب می‌رفتم، به سوی غروب آفتاب. از تپه‌ای بالا می‌آمدم، از تپه‌ای پایین می‌رفتم، از تپه‌ای بالا می‌آمدم، از تپه‌ای پایین می‌رفتم، کوچک و کوچک‌تر شدم، و کاملاً از دید خارج شدم.

او در ادامه گفت، وقتی آن کار را انجام دادم، گفت، سپس برادران برگشتند و گفتند، آیا او ناپدید شد؟ به کجا رفت؟ و ادامه داد، برخی به آن سو رفتند، برخی به این سو و برخی به سویی دیگر. لیکن، عده کمی از آنها ماندند و به چیزی که به آنها گفته بودم نگاه کردند. حالا توجه کنید، حتی یک چیز از تعبیر این خواب را به او نگفتم، و به هیچ یک از آنها این چیزها را نگفتم. لیکن گفتم، بله، و دلم می‌لرزید. نگاه می‌کردم. حالا در مورد نوشته اسرار آمیز ... صبر کنید، این موضوع را کمی در همین جا نگه می‌داریم. [برگرفته از موعظه آقا ایا این علامت پایان است؟]

بخش دیگری از موعظه آقا ایا این علامت پایان است: «جونور، می‌خواهم از خواب تو استفاده کنم. ببینید، جونور، ماه‌ها پیش از آن که پیغام هرم موعظه شود، این خواب را دید. می‌پرسید، چه خوابی؟ نَبُوکَدْنَصَّر خوابی دید و دانیال آن را تعبیر کرد. شروع

و پایان دوره امتها را به او گفت. و دقیقاً همان طور شد. حتی کوچک‌ترین اشتباهی هم در آن تعبیر رخ نداد.

به نوشته‌های روی صخره‌ها که برایشان تعبیر کردم توجه کنید. از خوش حالی به وجد آمده بودند. این سر خدا است که سالها درک نشده است. آیا امکان دارد همان باشد؟ پس توجه کنید. به شکلی اسرار آمیز، از جایی یک وسیله بسیار تیزی را برداشتیم و قسمت بالایی را شکافتیم. و در آن جا سنگ گرانیته سفید بود، اما تعبیر نشد. حروفی روی آن نبود. جونیور، من آن را تعبیر نکردم. صرفاً به آن نگاهی انداختم و به برادران گفتم، این جا را ببینید. و آن امشب تحقق یافت! در حالی که آنها سرگرم خواندن بودند، من به سوی غرب لغزیدم. برای چه؟ شاید برای درک تعبیر چیزی که آن بالا مکتوب بود. آیا به این علت بود؟ انفجاری که صبح چند روز قبل مرا کاملاً لرزانده بود، آن قدر ادامه پیدا کرد که به ارتفاع این ساختمان به بالا برده شدم.

در مورد صورت فلکی فرشتگان، یا هفت فرشته که به شکل هرم در آمده بودند، آیا هفت رعد است که تحقق می‌یابد؟ آیا همین بود؟ تمام اینها تعبیر شده است. بر اساس خوابی که او دید، کاملاً به اتمام رسیده است. بر اساس کلام خدا، پیغام‌آور هفتم به اتمام می‌رساند ... پیغام هفتم به اتمام خواهد رسید و سپس هفت رعد.» [پایان بخش دیگری از موعظه آقا آیا این علامت پایان است.]

هر چند جونیور جکسون این خواب را داشت اما در گفته‌های خود جونیور جکسون از خوابش هرگز سخنی از هرم به میان نیامد و حتی بعداً به تأکید اذعان کرد که هیچ وقت هرمی ندیده است. اما بعد از فوت برانهام طرفدارانش همچون چارلز تیز راسل برای یادبود او بنایی همچون هرم در مزار او بنا کردند که بر روی آن عنوان نامه‌های فرشتگان هر دوره نوشته شده که بالاترین و هفتمین فرشته نام برانهام است. همچنین آیات ملاکی

باب ۴ که درباره ایلای آخرالزمان است و همین طور مکاشفه ۱۰ : ۷ که اشاره بر اتمام سر دارد بر روی سنگ حک شده است.

اندرو استروم در نوشته خود چنین می نویسد: «در دهه ۱۹۶۰ میلادی، او به وضوح متقاعد شده بود که همان الیاس آخرالزمان و پیغام آور واقعی عهد است. و پیروان ستایشگر در حلقه کوچک او مطمئناً با او مخالفت نمی کردند. برخی از نویسندگان بر این باورند، زمانی که برانهام خدمت "معلمی" را به عهده گرفت، به اشتباه افتاد. واضح است که او از طرف خداوند مسح و مأمور شده بود تا یک خدمت نبوتی، بشارتی داشته باشد، اما تعلیم به هیچ وجه. و به محض این که او وارد این حوزه از تعلیم آموزه شد، شروع به تجاوز به قلمروهایی کرد که خدا هرگز او را به آن فرا نخوانده بود، بنابراین خود را در معرض فریب روز افزون قرار داد. گزارش شده که در پایان، برخی از تعلیم او تقریباً با علوم غریبه هم مرز شده بود. با این حال، عطایای اصلی که خدا به او داده بود، تا زمان مرگش در سال ۱۹۶۵ میلادی، هرگز او را رها نکرد.»

نویسنده حتی از گوردون لیندسی که طرفدار برانهام و نویسنده زندگی نامه برانهام "مردی فرستاده شده از جانب خدا" بوده و او را تمجید می نموده یاد می کند که بعد از چند سال رویکردی نگران کننده نسبت به برانهام داشت:

«همان طور که گوردون لیندسی در سال ۱۹۵۲ میلادی در بیوگرافی خود درباره ابتدای زندگی و خدمت برانهام نوشت: "داستان زندگی ویلیام برانهام آن قدر عجیب و خارج از معمول است که اگر مدارک محکم و غیر قابل انکاری وجود نداشت که صحت آن را تأیید کنند، ممکن بود کسی آن را خیالی و باور نکردنی بداند. (گوردون لیندسی - ویلیام برانهام، مردی فرستاده شده از جانب خدا. صفحه ۹).»

نامه‌ای حاکی از نگرانی برای برانهام:

دو سال کامل پیش از درگذشت برانهام، کنت هاگین (Kenneth Hagin)، که در آن زمان به خاطر خدمت نبوتی دقیق خود شهرت داشت، نبوتی درباره برانهام دریافت کرد که آن را به گوردون لیندسی رساند. متن پیشگویی چنین بود:

«در پایان سال ۱۹۶۵، او که اکنون در خط مقدم خدمت شفا به عنوان یک نبی قرار دارد، از سر راه برداشته خواهد شد. او قدمی اشتباه برخواهد داشت و شیطان زندگی او را نابود خواهد کرد، اما روح او نجات خواهد یافت و اعمال او پیرو او خواهند بود. پیش از آن که سال ۱۹۶۶ آغاز شود، او از دنیا خواهد رفت.»

هاگین نبوت خود را علنی نکرد و شاید کار او عجیب باشد چون نبوت حتی اگر به اشتباه هم باشد بیان می‌شود و در صورت اشتباه، به کاذب بودن آن معترف می‌گردند. او چنین گفت: «من آن نبوت را به برادر لیندسی بردم، چون بر اساس کتاب مقدس لازم است که دیگر افراد روحانی نبوتها را قضاوت کنند. من هرگز آن را علنی نکردم. پیامبران با انتشار عمومی برخی از این چیزها مرتکب اشتباه می‌شوند.» خدا بعداً به هاگین گفت: «از بابت آسیبی که او داشت در بدن مسیح وارد می‌کرد من باید اجازه می‌دادم که او برداشته شود...»

از آن جایی که مطالب ذکر شده بسیار مهم هستند با وجود طولانی بودن، مؤلف بدون کم و کاست همراه با منبع آنها را در این جا نقل می‌کند:

«... سپس برادر لیندسی چیز دیگری را در ارتباط با همین نبی برایم تعریف کرد. او به من گفت، "سال گذشته، من با همسر و خواهر شریدر (Schrader) درباره کارهای خدمت دعا می‌کردیم. (خواهر شریدر یک نبیه بود که از آن زمان به نزد خداوند رفته است.) ما در حال دعا درباره پروژه‌های مختلف خدمت خود بودیم. درست وسط دعا،

خواهر شریدر به طور ناگهانی گفت، برو به برادر [برانهام] هشدار بده ... او قرار است بمیرد. برادر لیندسی گفت، من مشغول بودم و این موضوع را نادیده گرفتم و نرفتم تا همان گونه که باید، به او هشدار دهم. سپس بعدها، من و همسر و خواهر شریدر دوباره دربارهٔ پروژه‌های خدمت دعا می‌کردیم. دوباره خواهر شریدر درست وسط دعا ناگهانی گفت، برو به برادر [برانهام] هشدار بده ... او قرار است بمیرد. او در مسیر داوی قدم بر می‌دارد. پس از جلسه صبحگاهی، برادر لیندسی گفت، من با او صحبت کردم همان طور که خداوند به من دستور داده بود، اما دیدم که او گوش نمی‌دهد ... (ک. هاگین، "او عطایایی به انسانها داد"، صفحه ۱۶۴ - ۱۷۰). لطفاً به یاد داشته باشید که داوی نیز به اشتباه افتاده بود و ادعا کرده بود که او "ایلیای" زمانهای آخر است.

همسر گوردون لیندسی نیز ماجرای را که کنت هاگین نقل کرده بود، تأیید کرد: «یک روز کنت هاگین وارد دفترهای ما شد. او تکه کاغذی را به گوردون داد که روی آن نبوتی نوشته شده بود که او گفته بود، خداوند آن را به او داده است. پیشگویی می‌گفت که رهبر جنبش نجات به زودی از دنیا خواهد رفت، زیرا او به خطا افتاده و خداوند مجبور است او را به همین دلیل از صحنه بردارد. گوردون پیشگویی را گرفت و آن را در میز کار خود قرار داد. پس از این که برادر هاگین رفت، از او پرسیدم، نظر تو دربارهٔ این چیست؟ آیا منظور برانهام است؟ گوردون با جدیت پاسخ داد، بله، آن برانهام است. او به خطا افتاده است. او فکر می‌کند که ایلیا است. او فکر می‌کند که پیغام‌رسان عهد است. چیز غم انگیز این است که مردان بی‌پروا دور او جمع شده‌اند و حرفهایی در دهان او می‌گذارند و او به خاطر سابقهٔ محدود خود آنها را می‌پذیرد.» (خانم گوردون لیندسی، "رازهای دفترچه خاطرات من"، نسخهٔ ششم، صفحهٔ ۱۵۲).

«دو سال بعد، زمانی که ویلیام برانهام به سمت توسان، آریزونا می‌رفت، با یک رانندهٔ مست در یک تصادف شدید رو به رو شد. همسرش در این تصادف به شدت مجروح

شد و بدن برانهام به طرز وحشتناکی در لاشهٔ ماشین گیر کرد. او چند روز در بیمارستان زنده ماند، هر چند که سرش به شدت متورم شد و یک لوله در گلویش قرار دادند تا به او کمک کنند نفس بکشد. ویلیام برانهام در شب کریسمس ۱۹۶۵ میلادی، دقیقاً پیش از آغاز سال جدید، درست همان طور که پیشگویی شده بود، از دنیا رفت. یک بار دیگر، "جباران چگونه افتادند."

شیطان بار دیگر موفق شد یکی از خادمان بزرگ خدا را از بین ببرد. و در این که مقاصد کامل خدا برای زندگی و خدمت برانهام حداقل تا حدودی ناتمام ماند، اندکی شک هست. در میان برخی از پیروان برانهام صحبت از این بود که او ممکن است پس از چند روز دوباره زنده شود، اما مشخص است که تنها تعداد کمی به این موضوع اعتقاد داشتند. (چنین پیروان برانهامی هنوز در سراسر جهان یافت می‌شوند، برخی از آنها او را با شور و حرارتی تقریباً نزدیک به بت پرستی ستایش می‌کنند - یک پایان غم انگیز و تراژیک برای یک مرد خدا که زمانی بزرگ بود.) [پایان کتاب اندرو استروم]

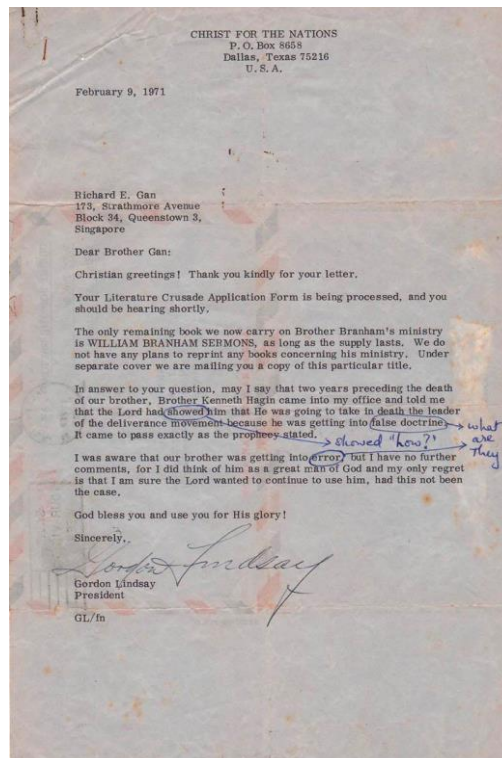
در ارتباط با پیشگویی مرگ برانهام تحقیقاتی توسط ریچارد ا. گان (Richard E. Gan) جمع‌آوری شده که در این جا عین مطالب ارائه می‌گردد: «آیا مرگ ویلیام برانهام در سال ۱۹۶۴ میلادی پیشگویی شده بود؟ آیا کنت هاگین و آنا شریدر مرگ ویلیام برانهام را پیش‌بینی کرده بودند؟

در سال ۱۹۷۱ میلادی، زمانی که در کلیسای جماعت ربّانی بودم، با پیغام ویلیام برانهام مواجه شدم. از آن جایی که پنطیکاستی بودم (در دهه ۱۹۶۰ میلادی)، خودم را در جریان جنبش پنطیکاستی قرار دادم. من همچنین در انواع نشریات پنطیکاستی - مجلات، جزوه‌ها و کتابهای بسیاری از سازمانهای پنطیکاستی، خدام و خدمت‌هایشان غوطه‌ور بودم. من با گوردون لیندسی، آنا شریدر، کنت هاگین، آلن، تی ال آزبورن، اورال رابرتس و بسیاری دیگر آشنا بودم. و حتی با برخی از آنها مکاتبه کرده بودم. در آن زمان،

من در جماعت ربّانی بودم (و حتی پس از خروج)، گوردون لیندسی از سازمان مسیح برای ملل با ارائه برخی از مطالب نوشته شده خود در مورد موضوعات مختلف کتاب مقدس به من در پیشرفت انجیلی ام کمک می کرد. او همچنین کتابهای خود را در مورد زندگی و خدمت برانهام برای من فرستاد. برخی از گزارشها در مورد ادعاهای برانهام به اطلاع من رسید و من برای پرس و جو به لیندسی نامه نوشتم.

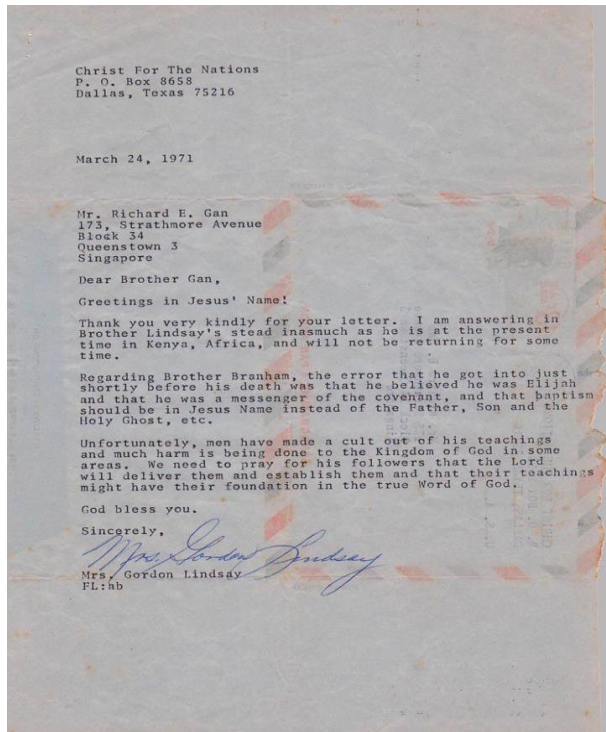
من یک کپی از نامه ام به گوردون لیندسی (یا به دیگران) ندارم، زیرا دلیلی برای نگه داشتن یک نسخه کربنی نداشتم. بنابراین من نمی توانم آن را در این جا تولید کنم. با این حال، نامه های گوردون لیندسی، همسرش فردا (Freda) و کنت هاگین باید آن چه را که من به دنبالش بودم روشن کند.

این پاسخ گوردون لیندسی به پرسش من است:



از روی نامه می بینید که من دور چند کلمه دایره کشیدم و نکات را حاشیه نویسی کردم. سپس نامه دیگری به لیندسی نوشتم و جويا شدم که چگونه این پیشگویی به هاگین نشان داده شد و همچنین برانهام به چه خطا و دکتربن نادرستی وارد شد. همچنین از آن جایی که لیندسی به من گفت: "کنت هاگین وارد دفتر من شد و به من گفت که خداوند به او نشان داده است ..." به کنت هاگین نیز نامه نوشتم. لیندسی به هیچ کس دیگری در دفتر او یا شخص دیگری که با پیشگویی مرتبط باشد اشاره نکرد.

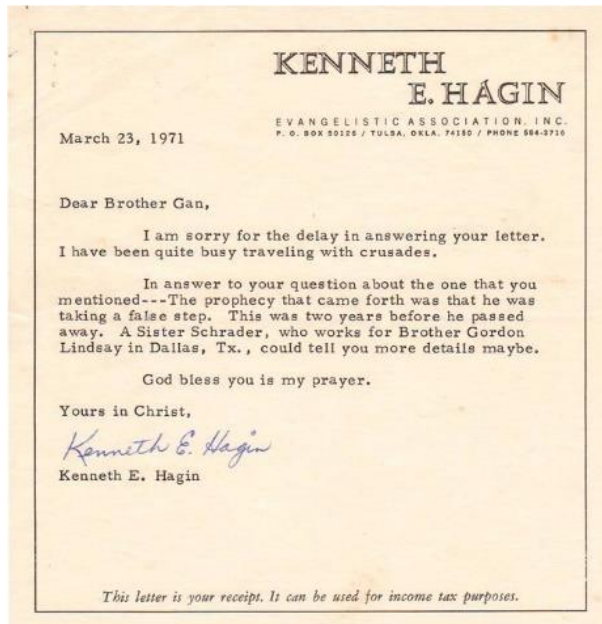
در این جا پاسخ فردا لیندسی از طرف همسرش آمده است:



توجه داشته باشید که "خطای" برانهام اساساً به این دلیل بود که اعتقاد داشت ایلیا و پیغام آور عهد است. شما می توانید این را در پاسخ لیندسی به تاریخ ۲۸ آوریل ۱۹۷۱ میلادی ببینید. (در زیر)

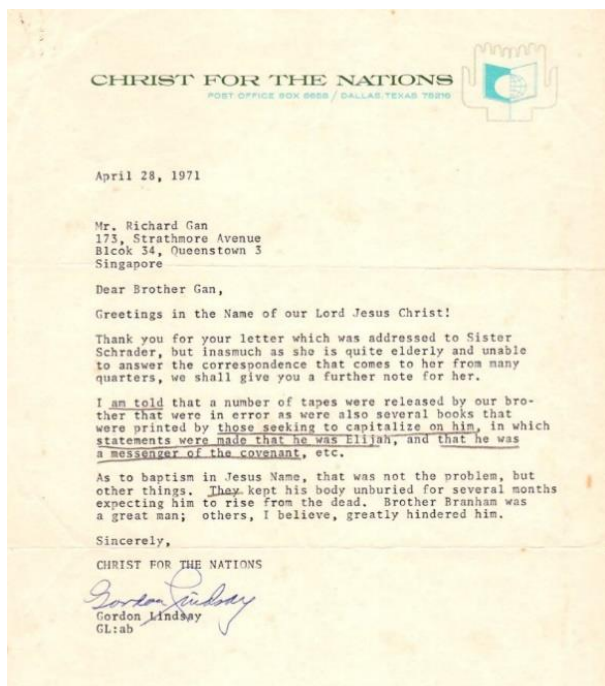
شکی نیست که رهبران مذهبی در ظهور اوّل مسیح بر سر خدمت یحیی تعمید دهنده و ادّعی او مبنی بر "صدای ندا کننده در بیابان" که توسط اشعیا نبوّت شده بود، جنگیده بودند. حتّی شاگردان عیسی نیز در مورد یحیی تعمید دهنده سردرگم بودند. تا زمانی که کلمه (عیسی) به آنها نگفت، آنها نمی دانستند که یحیی تعمید دهنده کیست. یحیی تعمید دهنده ادّعا نکرد که الیاس است. او حتّی الیاس بودنش را انکار کرد. با این حال، عیسی گفت که یحیی همان الیاس است، که بخشی از وظیفه اش، برگرداندن دلّهای پدران به سوی پسران بود، همان طور که فرشته به پدرش گفته بود. بنابراین، تا زمانی که "کلام" آشکار نکند، هیچ کس نخواهد دانست که آن الیاس (ایلای) دیگر کیست که مأموّریّت او "برگرداندن دلّهای پسران به سوی پدرانشان" است.

در این جا پاسخ کنت هاگین است:



توجّه کنید، او نوشت: "خواهر شریدر ... شاید بتواند جزئیات بیشتری را به شما بگوید." در آن زمان فکر کردم، چرا خواهر شریدر؟ اگر خداوند به او نشان داد، پس چرا مرا

به آنا شریدر ارجاع می‌دهد؟ او همچنین کلمه "شاید" را در بیان خود اضافه کرد، چرا "شاید"؟ چرا او نمی‌توانست به من بگوید که چگونه نبوت به او نشان داده شد؟ شریدر (نبیه) چگونه در پیشگویی خود دربارهٔ برانهام نقش داشت؟ آیا تأییدی از او لازم بود تا نشان دهد که این پیشگویی طبق اول قرن‌تیا ۱۴ : ۲۹ خداوند چنین می‌گوید "است، همان طور که برخی معتقدند؟ مگر کنت هاگین ادعا نکرد که یک نبی است؟ اگر چنین است چرا به جای نقش نبی در میان قوأت پنجگانه (که به عنوان خدمت‌های پنجگانه شناخته می‌شود)، به عطای نبوت در میان عطایای نه‌گانه روحانی در اول قرن‌تیا باب ۱۲، توجه کرده است؟ آیا آن انبیای عهد عتیق که هم عصر یک دیگر بودند، برای پیشگوییهای خود از "خداوند به من نشان داد" تأیید یک دیگر را می‌خواستند؟ و در نهایت، آیا این پیشگویی عمومی شد یا فقط برای تعداد معدودی (چهار نفر) بود؟ به هر حال، با توصیه بر دریافت "شاید جزئیات بیشتر" از آنا شریدر، از جانب دفتر گوردون لیندسی برای او نامه نوشتم. لیندسی پاسخ داد:



با این پاسخ، من از پیگیری حقیقت امر پیرامون پیشگویی کنت هاگین در مورد مرگ ویلیام برانهام دست کشیدم، هر چند روحم به من گفت چیزی اشتباه است. من هیچ دلیلی نداشتم که آن چه را که آن سه خادم گفتند و آن چه که در مورد برانهام باور داشتند را باور نکنم. با این حال، عجیب است که جزئیات پیشگویی کنت هاگین تنها پس از گذشت چندین سال در کتاب فردا لیندسی با عنوان "رازهای خاطرات من" آشکار شد. (من هیچ اطلاعی ندارم که آیا این در اولین چاپ او در سال ۱۹۷۶ میلادی ذکر شده یا بعداً صرفاً در ویرایش اصلاح شده او در سال ۱۹۹۸ میلادی آمده.)

هاگین نیز پیشگویی خود در سال ۱۹۶۴ میلادی را ۲۸ سال بعد، در کتاب خود با عنوان "او عطایایی به انسانها داد" اشاعه کرد. منتشر شده در سال ۱۹۹۲ میلادی. [این را در نظر بگیرید: مادر کنت ای. هاگین گفت که فرشته‌ای در دوران بارداری به او ظاهر شد و به او گفت: «نترس! نوزاد متولد خواهد شد، زیرا همان طور که یحیی تعمید دهنده پیشروی اولین آمدن من بود، این کودک نیز پیشروی برای دومین آمدن من خواهد بود.» بدون شک، هاگین از این ماجرا آگاه بود.

هر دو کتاب (که در بالا ذکر شد) "اشتباه" برانهام را این می‌دانست که او از توجه به این هشدار که قرار بود کتاب مقدس را تعلیم ندهد، خودداری کرد. هاگین نوشت: "برادر لیندسی گفت، من به او گفتم، "تو معلّم نیستی، پس سعی نکن تعلیم دهی." من به او التماس کردم که تعلیم ندهد. گفتم: "شما کتاب مقدس را نمی‌دانید و مردم را گیج می‌کنید. تعلیم کتاب مقدس را به معلّمان بسپارید ..."

به طرز عجیبی، پیشگویی هاگین و هشدار لیندسی تنها پس از بیش از یک دهه موعظه و تعلیم برانهام به دست آمد.

توجه کنید که در مورد "پیغام آور عهد" بودنِ برانهام، لیندسی ها چگونه در نامه های خود به من این جمله را به وضوح بیان کردند: "این که او پیغام آور عهد بود." با این حال، سخنان لیندسی در کتاب همسرش چنین است: "او فکر می کند که رسول عهد است." آیا آنها کتاب مقدس را می فهمند که "رسول عهد" کیست؟

بدون شک، ویلیام برانهام فردی بسیار بحث برانگیز بود. او برای برخی از مردم، عیسی مسیح یا مطلق خدا بود؛ برای دیگران کاذب و فریبکار یا نبی کاذب. و برای برخی دیگر، شیر. به راستی، بسیاری از پیروان برانهام در درجه اول به دلیل بت پرستی برانهام، و بعد بی اثر کردن کلام خدا وقتی هر اظهار برانهام را بالاتر از کتاب مقدس قرار می دهند، مقصر هستند.

من به پیغام برانهام ایمان دارم و آن پیغام فقط این است: از بابل بیرون بیا! به ایمان رسولی برگرد! به نسخه اصلی برگردید! صرفاً، کتاب مقدس اساس مطلق برای پرستندگان واقعی است؛ نه چیزی بیشتر نه چیزی کمتر.

و به دلیل اعتقاد من و موضع برای کلمه، تعداد زیادی از برانهامی ها مرا یک ایماندار دروغین و یک واعظ دروغین نامیدند. در چندین کشوری که من خدمت می کردم، طی جلسات و حتی در هتلهایی که در آن اقامت داشتم، توسط برخی از خادمان برانهامی محاصره می شدم. حتی عده ای بر ضد من نبوت کرده بودند و به من هشدار داده بودند که اگر عقیده و آموزه هایم را تغییر ندهم، با بیماریهای وحشتناک یا حتی مرگ (روحی یا جسمی) از جانب خدا لعنت خواهم شد. من از برانهامیست ها در مورد برخی از افراد که مرده بودند، یا به بیماریهای وحشتناکی مبتلا شده بودند، چون فرقه ای بودند شنیده ام که چه پیروزمندان اینها را اعلان می کردند، (این فرقه ایها در کلیسای غیر برانهامی بودند.)

"این معلمین دروغین مانند حیوانات عاری از شعور و تنها تابع غرایز خود هستند که آفریده شده‌اند برای به دام افتادن و هلاک شدن. اینان، هر چه را که نمی‌فهمند مسخره می‌کنند، غافل از این که روزی مانند همان حیوانات نابود خواهند شد." دوم پطرس ۲: ۱۲.

از سوی دیگر، ضد برانهایست‌ها، فقط به این دلیل که پیغام را باور دارم، به من حمله می‌کنند. اکثر مخالفان برانهایم کسانی هستند که زمانی به پیغام اعتقاد داشتند. برخی از آنها سالهای زیاد، برای ۲۰ و حتی ۳۰ سال تا قبل از این که به قول خودشان متوجه بشوند "در پیغام مشکلی وجود دارد" در کلیساهای برانهایمی بوده‌اند. هر چیزی که آنها در پیغام اشتباه یافته‌اند به این دلیل است که آنها از ابتدا نمی‌دانستند که پیغام چه بوده است. کشیشان به آنها آموخته بودند که با نوارهای برانهایم بمانند، "آن چه نوارها می‌گویند را بگویند" هرگز سؤال نکنند، بلکه حتی گفته‌های متناقض و ناهمخوانیها را، فقط باور کنند.

این کشیش‌ها و واعظان برانهایمی به اشتباه از کتاب مقدس استفاده کردند تا به تک تک کلمات نبی ایمان بیاورند، حتی اگر عقل و منطق چیز دیگری به آنها بگوید. آنها معتقدند که برانهایم هیچ اشتباهی در سخنرانی خود مرتکب نشده است. زیر سؤال بردن اظهارات برانهایم، در حالی که به دنبال حقیقت می‌گردیم، به معنی زیر سؤال بردن خداوند است که موجب کفر برای انسان می‌شود. از این رو، آنها به گفته‌های برانهایم پایبند می‌مانند و آنها را بر کلام دمیده خدا ترجیح می‌دهند. خوب، این همان چیزی است که من در سال ۱۹۷۱ میلادی وقتی پیغام را دریافت کردم، از چنین واعظانی می‌شنیدم؛ برای حدود دو سال، این گونه جملاتی را می‌شنیدم، "همان چیزی را بگو که نوارها می‌گویند"، "برادر برانهایم کلام کامل را داشت"، "برادر برانهایم تأیید شده بود، او" چنین می‌گوید خداوند" را داشت.

من که شاگرد کتاب مقدس بودم، فریب نمی‌خوردم. با این حال من در تلاش برای درک این جایگاه برانهامی بودم. حدود دو سال بعد خدا چشمانم را به آن خطا باز کرد. خوش حالم که دچار چنین حماقتی نشدم. قطعاً برانهام مزخرفاتی را که بعد از مرگش منتشر می‌شود به مردم یاد نداده است. او به مردم گفت: آن چه را که او تعلیم می‌دهد با کتاب مقدس بررسی کنند و اگر در کتاب یافت نشد، آن را باور نکنند. تأکیدهای شدید و گاه بسیار افراطی او بر برخی مسائل مورد سوء تفاهم ایمانداران، به ویژه واعظان قرار گرفت.

خدا از فردی بی‌سواد استفاده کرده بود که بیانش ناقص و گاهی نادانی به نظر می‌رسید تا حقیقت را بیاموزد. و اکنون، مخالفان برانهام آن اظهارات را در اینترنت برجسته می‌کنند تا توجه را به سمت آموزه‌های برانهام به عنوان مذهبی، متعصبانه، احمقانه، نادرست و غیره جلب کنند.

چرا درک پیام برای مردم این قدر سخت است؟ پیغامی که برانهام آورد، درباره خود برانهام نیست. همچنین این پیغام آن چه برانهام گفته نیست، بلکه آن چیزی است که او گفته کتاب مقدس می‌گوید "بازگشت به کلام!" [پایان نوشته ریچارد اِ گان]

هر چند از نظر مؤلف، گفته‌های ریچارد اِ گان، در مورد برانهام عقلانی و بدون غرض ورزی به نظر می‌رسد ولی گفتن برخی نکات تعلیمی به خصوص چند مورد اخیر که در آموزه‌ها بسیار برجسته شد از جانب معلم کلام، لوک رایان در ارائه دیدی بهتر برای نهادن بنایی صحیح در اندیشیدن لازم است که به شکل چکیده‌ای از کتاب "ایلیا در گذر تاریخ" اقتباس شده است:

ایلیای ملاکی:

۱- شخص ایلایا در کتاب مقدس:

در ارتباط با شخص ایلایا می‌بینیم که ایلایا در کتاب مقدس به عنوان نبی‌ای که طعم مرگ را نچشید و به آسمان برده شد، شناخته می‌شود. همچنین از آن جایی که ایلایا روحیه‌ای خاص در مبارزه با انحرافات داشته، اشخاص دیگری با قوت روح ایلایا و با خدمتی مشابه او، در هر زمانی که قوم خدا به انحراف می‌رفت ظاهر می‌شدند همچون یحیی که بر ضد فرقه‌های زمان خود کلامی کوبنده داشت و دارای روحیه‌ای ایلایا گونه بوده، نه این که روح ایلایا داخل شخصی شود که در این صورت انحرافی به مراتب بدتر صورت گرفته که به معنی تناسخ است.

۲- ارتباط یحیی تعمید دهنده با ایلایا:

هر چند تشابهاتی بین یحیی تعمید دهنده و ایلایا وجود داشته و یحیی در روح و قدرت همچون ایلایا ظاهر شده است، اما او خود ایلایا نیست. به هنگام مژده تولد یحیی در لوقا ۱: ۱۱ - ۱۷ جبرائیل نام کودک را یحیی خواند، نه ایلایا؛ و در وصف حالت روحی او گفت که او به روح و قوت الیاس پیش از خداوند خواهد آمد. که در این جا به وضوح بین ایلایا و یحیی فرق گذارده شده و یحیی تنها در روحیه و قوت به شباهت ایلایا در می‌آید اما او با وجود داشتن همان روحیه و قوت همچون ایلایا، ولی یحیی خوانده می‌شد نه ایلایا.

۳- نقد و بررسی باورهای کلیساها در مورد ایلیا

برخی کلیساها معتقدند که ایلیای نبی، یحیی تعمید دهنده یا ویلیام برانهام است، اما زمانی که از یحیی پرسیدند که آیا تو ایلیا یا مسیح هستی؛ او علاوه بر این که اقرار نمود مسیح نیست، حتی اقرار نمود که الیاس یعنی همان ایلیا هم نیست. در صورتی که خداوند عیسی مسیح از او با عنوان ایلیا یاد نمود. در این جا نکته بسیار ساده ولی مهم این است که یحیی همان ایلیا نبود چون روح هر شخص تنها متعلق به خود او است، روح ایلیا نیز فقط متعلق به خود او است؛ شخص ایلیا فقط یک نفر است، هرگز روح یک شخص از کسی به کس دیگر منتقل نمی‌شود، چون در این صورت نظریه مشرکانه تناسخ مطرح می‌شود. روح ایلیا در الیشع و یحیی داخل نشده بود. منظور از روح ایلیا در اصل نوع قوت روحانی و روح خدمتی بود که بعد از ایلیا در افراد دیگر همچون الیشع و یحیی و افرادی ظاهر گردید و از این جهت عیسی خداوند از او با عنوان ایلیا یاد کرد چون او با همان روحیه ایلیا ظاهر شده بود.

۴. بازگشت ایلیا در زمانهای آخر:

حال لوک رایان در نوشتار خود بعد از خواندن کل آیات باب ۴ ملاکی ما را متوجه مخاطب کلام می‌کند: «زیرا اینک آن روزی که مثل تنور مشتعل می‌باشد، خواهد آمد و جمیع متکبران و جمیع بدکاران کاه خواهند بود. و یهوه صوالت می‌گوید: آن روز که می‌آید ایشان را چنان خواهد سوزانید که نه ریشه و نه شاخه‌ای برای ایشان باقی خواهد گذاشت.

اما برای شما که از اسم من می‌ترسید، آفتاب عدالت طلوع خواهد کرد و بر بالهای وی شفا خواهد بود و شما بیرون آمده، مانند گوساله‌های پرواری جست و خیز خواهید

کرد. و یهوه صوالت می‌گوید: شریران را پایمال خواهید نمود زیرا در آن روزی که من تعیین نموده‌ام، ایشان زیر کف پایهای شما خاکستر خواهند بود.

تورات بنده من موسی را که آن را با فرایض و احکام به جهت تمامی اسرائیل در حُورِیب امر فرمودم به یاد آورید. اینک من ایلِیای نبی را قبل از رسیدن روز عظیم و مهیب خداوند نزد شما خواهم فرستاد. و او دل پدران را به سوی پسران و دل پسران را به سوی پدران خواهد برگردانید، مبدا بیایم و زمین را به لعنت بزنم.»

برخی از طرفداران برادر برانهام آیات دو تا پنج از باب چهارم کتاب ملاکی نبی به خصوص عباراتی همچون "بالهای شفا" و "فرستادن ایلِیای نبی پیش از روز عظیم و مهیب" و "برگرداندن دل پدران و پسران" را به گونه‌ای تعبیر نموده‌اند تا به برادر برانهام منتسب گردانند زیرا از آن جهت که برانهام دارای عطیۀ شفا بود و با پیغام خاص برای در هم کوبیدن انحرافات و فرقه‌ها آمده بود پس این گونه نتیجه می‌گیرند که او خود ایلِیا است. اما اگر خوب نگاه کنیم آیه به آمدن ایلِیای نبی در پیش از روز عظیم و مهیب خداوند و پیش از داوری زمین اشاره می‌کند.

عبارت آفتاب عدالت یا پوشیده شدن به عادل شمردگی، از پذیرش مسیح می‌آید که برای گناهان ما قربانی شد و بر مرگ ظفر یافت. او همان کسی است که از زخمهای او ما شفا و از نیش موت رهایی یافتیم. به علاوه خداوند بسیار واضح با نام بردن تورات اشاره می‌کند که مخاطب او در این آیات قوم اسرائیل است، نه ایمانداران مسیحی، زیرا به هنگام گمراهی و به انحرافات رفتن قوم، پیوسته تورات به یاد آنها آورده می‌شود همچون وقایع دوم پادشاهان باب ۲۲ در دوران پادشاهی یوشیا، کتاب تورات که به مدت زیادی از دست قوم دور شده بود، در معبد پیدا شد. پس از این که شافان، کاتب پادشاه، این کتاب را برای یوشیا خواند، او به شدت متأثر شد و لباسهایش را پاره کرد. سپس یوشیا فرمان داد که

تمام قوم را جمع کنند و کلمات شریعت را برای آنها بخوانند. پس از آن، یوشیا و قوم اسرائیل پیمان بستند که از دستورات خداوند پیروی کنند و توبه کردند.

در نحμία باب ۸، وقتی که قوم اسرائیل پس از بازگشت به اورشلیم در دروازه آب جمع شدند، عزرا، کاهن و کاتب شریعت از صبح تا نیم روز کتاب شریعت را برای مردان، زنان، و همه کسانی که می‌توانستند گوش بدهند، خواند. مردم با شنیدن کلمات شریعت که بعد از مدتی طولانی داشت خوانده می‌شد متأثر شده و شروع به گریه کردند.

همچنین در عزرا باب ۹ و ۱۰، عزرا با شنیدن این که برخی از قوم اسرائیل با اقوام بیگانه ازدواج کرده‌اند و نسبت به احکام خداوند که آنها را از ازدواج با امتهای منع کرده بود عصیان کرده‌اند به شدت آشفته شد و جامه خود را پاره کرد و عزاداری نمود. سپس قوم ندا کردند که موافق شریعت عمل خواهند کرد و توبه خواهند نمود و این زنان را از خود دور خواهند کرد.

این وقایع نشان دهنده بازگشت قوم اسرائیل به شریعت و توبه آنها پس از سالها دوری از تورات و دستورات خداوند است.

۵. نتیجه‌گیری

ایلیای نبی که قرار است در آخرالزمان بیاید، خود ایلیای نبی است و ارتباطی با ویلیام برانهم یا یحیی تعمید دهنده ندارد. همیشه هر بار بعد از انحراف اسرائیل از کلام، خدا به واسطه انبیای خود تورات را به قوم اسرائیل یادآوری می‌کرد و آنها تورات را قرائت می‌کردند؛ پس این بازگشت مربوط به خود ایلیا است و نه کسی با روح ایلیا. حال با این

قرائن آیا باز می‌توان منظور از ایلیای در این آیات را خادمی غیر یهودی و از امت‌ها دانست؟ چون مخاطب اصلی آیه قوم اسرائیل است و نه کلیساهای مسیحی.

رسول عهد:

در نامه گوردون لیندسی چنین ذکر شده که برانهام خودش را همان رسول عهد می‌داند. هر چند این اظهار به نظر درست نمی‌رسد و ما حتی اطمینان نداریم که برانهام چنین چیزی را گفته باشد اما از آن جایی که هدف روشن سازی مطالب در نامه‌ها است لذا در همین جا توضیحی موجز بیان می‌گردد:

همان طور که می‌دانیم خداوند با بشر تنها دو عهد منعقد نمود که عهد اول به شکل الواح سنگی در قالب شریعت به موسی عطا شد تا به قوم بدهد و آنان را از احکام عهد آگاه کند تا پایبند به آن باشند و چنان چه از آن تخطی نمایند حسب همان شریعت محکوم گردند. اما عهد دوم که همان عهد جدید است به واسطه فیض خدا که با خون خداوند عیسی مسیح است با جمیع امت‌ها منعقد شد. "لیکن الآن او خدمت نیکوتر یافته است به مقداری که متوسط عهد نیکوتر نیز هست که بر وعده‌های نیکوتر مرتب است. زیرا اگر اول بی‌عیب می‌بود جایی برای دیگری طلب نمی‌شد." (عبرانیان ۸: ۶ - ۷)

بعد از عهد خداوند عیسی مسیح که او رسول عهد جدید است نیز هیچ عهد دیگری با بشر منعقد نشده و حتی اعلان چنین چیزی مساوی است با خروج از زیر عهد دوم یعنی عهدی که با خون خداوند عیسی منعقد شده است و متأسفانه این آموزه‌های غلط و انحرافات و به میان آوردن عهدی سوم حتی نادانسته موجب شکل‌گیری مذاهب دیگر می‌گردند.

فرشته لائودکیه و تمام کننده اسرار:

در بخشهای پیشین به این مدّعا پرداختیم که حسب نظرات پیروان شاهدین یهوه چارلز تیز راسل به عنوان فرشته لائودکیه و فرشته هفتم معرفی شده و طرفداران برانهم نیز او را به عنوان فرشته دوره هفتم و فرشته لائودکیه معرفی کرده اند اما با فهم نکاتی که مربوط به اشتباه آموزه تقسیم اعصار کلیسا حسب مکاشفه به هفت دوره و تعیین هفت نفر به عنوان نماینده هر عصر می شود نهایتاً به همین می رسیم که باقی آموزه های پای گرفته از همین انحراف نیز باید نادرست باشند، اما با برشمردن برخی نکات از کتاب "هفتمین فرشته کرناواز" از لوک رایان مطالعه خود را تکمیل می کنیم.

در کتاب چارلز تیز راسل به نام "اتمام سر" که بعد از مرگش چاپ شد او اولین کسی بود که مکاشفه ۱۰ : ۷ و مکاشفه ۳ : ۱۴ را به هم پیوند زد. پیروان او ملهم از ایده هایش بعد از مرگش عنوان "فرشته لائودکیه" را بر او و بر روی سنگ قبرش نهادند.

کتاب "هفتمین فرشته کرناواز" چنین برای ما شرح می دهد که هر کجا اسمی از فرشته هفتم دیدید نباید تصوّر کنید که منظور همان فرشته کلیسای لائودکیه است!

حال فرق این دو در چیست؟

۱- تمام فرشتگان هفت کلیسای در مکاشفه، انسان و رسول مسیح می باشند، اما فرشتگان کرنا به دست، از جنود آسمان و فرشتگان خدا هستند.

۲- تمام فرشتگان هفت کلیسایی که نامه برایشان نوشته شده به واقع به طور هم عرض در همان کلیساها در آسیا وجود داشتند و از رسولان خداوند محسوب می شدند پس آنها به عنوان وظیفه خود تا آمدن خداوند، کلیسا را برای تعمید روح القدس و ربودگی حاضر می کنند که این اعمال نشان رحمت است نه بلایای کتاب. پس این کلیساها به طور

هم عرض در طول تاریخ وجود داشته نه این که هر کدام مربوط به دوره‌ای خاص باشد تا یک فرشته نماینده آن دوره باشد.

۳- این فرشته کرناواز باب ۱۰ : ۷ مکاشفه نه از رسولان روی زمین، بلکه از فرشتگان کرناواز آسمان است. فرشتگان کرنا به دست، از جنود آسمان و فرشتگان خدا هستند که از بلایای آسمانی و عالم روحانی هشدار می‌دهند.

حال، در حالی که برخی با دید اشتباه همچنان اصرار دارند که تنها فرشته کلیسای لائودکیه است که در این عصر در زمان او و فقط برای او اسرار گشوده شده و مکاشفه ۱۰ : ۷ را مدّعی خود می‌دانند پس یوحنا چه چیزی را می‌دیده که با گشوده شدن هر مهر به او گفته می‌شد ... بیا و ببین! ...؟ حال آن که هیچ سِری را نمی‌یابید که رسولان خداوند عیسی مسیح از همان ابتدا نمی‌دانستند و کلیسا را با آن به پیش نبرده باشند.

کلیساهای پیغامی این گونه تعلیم می‌دهند که مهرهای طومار موسوم به هفت مهر در زمان فرشته دوره هفتم و در این عصر باز شده است و تا قبل از آن بسته بوده است. کتاب مکاشفه می‌گوید، تنها کس، خود برّه ذبح شده، شیر سبط یهودا، منجی بشریت، خداوند عیسی مسیح بود که توانست کتاب را بردارد و به آن نگاه کند. حال مهرها چه زمانی گشوده شد؟ همان موقع، در آسمان، وقتی برّه کتاب را گرفت شروع کرد به گشودن مهرها و آشکار شدن تمام حقایق مکتوب در آن. پس هیچ کسی نمی‌تواند ادّعا کند که مهرها در زمان او باز شده یا به عنوان نماینده دوره لائودکیه یا فرشته هفتم اسرار تنها برای او گشوده شده است.

شما می‌توانید برای تکمیل مطالعات خود در این زمینه به کتب مذکور در بخش منابع ثانویه مراجعه کنید.

سخن پایانی:

در پایان مؤلف این امر را خاطر نشان می‌کند که مقوله این نوشتار قضاوت و یا خرده‌گیری از هیچ کدام از رهبران دینی و خدام نبوده بلکه هدف روشن سازی مباحثی بوده که پیشینه‌ای کهن در میان کلیساها به خصوص کلیساهای پیغامی داشته و از آن جهت که پیروان آنها در پی خوراک عصر خود هستند تعالیم برخی رهبران را برجسته می‌نمایند بدون آن که به اساس گفته‌هایی که عنوان می‌شود با دقت نظر کنند که به واقع این مطالب و وقایع با کلام همخوانی دارند یا صرفاً از جهت همراهی با جماعت و طغیان احساساتی است که موجب جای گرفتن این آموزه‌ها در بدنه کلیسا شده است.

در ارتباط با پیشینه تقسیم اعصار و جنبشهای مرتبط و تفکراتی که به تقسیم بندی دقیق اعصار کلیسا و تعیین نمودن پیغام‌آوری برای هر عصر کشیده شد مؤلف سعی نموده با لحنی به دور از تعصب ولی همگام با تعالیم بنیادی کلام که از مشورت با معلمین مسح شده کلام که در جوار او بوده، آموخته، راه بیماید و خوانندگان را به تأمل در مورد رویکرد و نگرششان نسبت به آموزه‌هایی دعوت کند که ظاهراً مبرهن به نظر می‌رسند و آنها را پیش‌تر از کلیسا و خدامشان آموخته‌اند.

همان‌گونه که از کل متن مشخص است مؤلف از استفاده بی‌رویه از برجسب‌هایی مانند "نبی کاذب" یا "خادم کاذب" رویگردان بوده و نیک آگاه است که همه انسانها، از جمله رهبران کلیسایی، می‌توانند گاهی اشتباه کنند و یا حتی تحت تأثیر تحسین جماعت خود و یا حيله‌های شریانه قرار گیرند و به خطا راه بیمایند، همچون شاول که در کلام از او به عنوان مسیح یاد شده و حتی با اجازه خدا در پی خدمت برای خدا بود اما اسیر حيله‌های شریر و وسوسه نفس خویش شد و غرور و قدرت او را از نیکویی بازداشت تا آن جا که

حتی بازوی خصومت برای مسح شده بعدی خدا، داوود دراز می‌کرد. "پس آن که گمان برد که قائم است با خبر باشد که نیفتد."

حال چه گوئیم، آیا مگر شأول توسط سموئیل مسح نشده بود و انتخاب خدا نبود؟ آیا او سالها برای قوم خدا نجنگیده و از آنها در برابر دشمنان دفاع نکرده بود؟ به یاد بیاوریم که خداوند عیسی گفت: "لیکن هر که تا به انتها صبر کند نجات یابد." همچنین در جای دیگر در رساله اول یوحنا باب ۲ آیه ۱۶ چنین به ما سفارش شده که: "زیرا که آن چه در دنیا است از شهوت جسم و خواهش چشم و غرور زندگانی از پدر نیست بلکه از جهان است." هر ایماندار مسیحی هر قدر نیز که در قوآت روحانی باشد لاجرم در یکی از این سه دسته در ضعف است و اما ممکن است در دیگری وضعی بر او حاکم نگردد به مانند ایمانداری که نسبت به تمایلات جسم و یا زندگی تجملاتی بی‌میل باشد اما نسبت به دیو غرور بسیار ضعیف عمل کند و به خصوص جاهایی که با تعریف و تحسین رو به رو می‌شود خیلی زود ناآگاهانه خود را آلوده کند.

مورد آخر این است که خداوند می‌تواند از افراد مختلف برای خیریت کلیسای خود بهره‌برد و هر ایمانداری سهم ایمانی خود را در نیکویی برای کلیسا و عمل به احکام خدا به جای بیاورد اما آن چه که در این نوشتار برجسته گردید جنبشهایی است که در راستای تقسیم اعصار کلیسا و پیش هزاره‌گرایی و عملکرد رهبرانشان صورت گرفت.

برخی الهیدانان و رهبران کلیسایی و سردمداران جنبشهای مذکور با تصور ذهنی ساده و نیت پاک اما بدون دانش کلامی کافی و تجهیزات لازمه خدمتی به قصد خدمت وارد میدان شده و حتی تا جایی خوب حرکت کردند، اما زمانی که بدون مسح خاص در جایگاهی همچون خدمت معلّمی یا رسولی نشستند که برای آن فرا خوانده نشده بودند در تمیز هدایت روح یا صدای خدا یا درک خود از کلام اشتباه نمودند و بعضاً تحت تأثیر احساسات شدید و یا حتی تحسین و تأیید جماعت خود قرار گرفتند و خود خوانده خود

را رسول یا معلّم معرفی کردند و در حینی که مسح لازمه آن خدمت خاص را نداشتند نه تنها خود به بیراهه رفتند بلکه آموزه‌هایی غلط از خود به جای گذاشتند که دامنگیر جمعی کثیر گشت و تا به امروز نیز برخی از این تعلیم غلط همچنان پابرجا است.

از این جهت لازمه پذیرفتن خدمت و تعلیم کسی که بر مسندهای کهناتی خاص نشسته، تمیز و شناخت از چگونگی مسح خاص خدمت و شهادت او است. در همین راستا در اوّل تسالونیکیان ۵: ۱۲ گفته شده که "اما ای برادران به شما التماس داریم که بشناسید آنانی را که در میان شما زحمت می‌کشند و پیشوایان شما در خداوند بوده شما را نصیحت می‌کنند."

نمونه بارزی که می‌توان در این جا از شایستگی در منصب خدمت مثال زد از دوّم سموئیل باب ۶ است که ما با حکایت عزه و صندوق عهد، رو به رو می‌شویم. هنگامی که صندوق عهد، نماد حضور مقدّس خداوند، در حال حمل بود، عزه به تصوّر این که صندوق ممکن است سقوط کند، دست به آن زد تا از سقوط جلوگیری کند که همین عمل منجر به شعله‌ور شدن خشم خداوند شد و عزه بلافاصله جان سپرد.

خداوند به موسی و هارون فرامین دقیقی در باب حمل صندوق عهد عطا کرده بود. بر اساس این اوامر، جز لاویانی که پس از تطهیر و تقدیس به این وظیفه منصوب گشته‌اند، هیچ کس مجاز به لمس اشیای مقدّس نبود. از همان آغاز، هنگامی که صندوق عهد برای سهولت بر گاری و توسّط گاوان حمل شد، این عمل خطا بود، زیرا خداوند طریق صحیح را از پیش به قوم خود آموخته بود. عزه با بی‌اعتنایی به احکام ولی با نیت ظاهراً نیکو، کوشید تا بدون اجازه خداوند و با تکیه بر نیروی انسانی خویش نیکویی به جا آورد، غافل از آن که با همین عمل، خویشتن را در معرض غضب الهی قرار می‌دهد.

پس از مرگ عزّه، داوود در هراس فرو رفت و بار دیگر به یاد آورد که باید بر اساس احکام و طبق دستوراتی که از سوی خداوند به موسی ابلاغ شده بود، در برابر حضور مقدّس خداوند بایستد. بدین ترتیب، در بار دوّم، داوود به آن چه موسی طبق فرمان خدا مقرر کرده بود عمل نمود، و این بار، لایوانی که برای این وظیفه تخصیص و تقدیس شده بودند، صندوق عهد را بر شانه‌های خود نهادند و آن را به شهر داوود حمل کردند.

این حکایت، ما را به تأملی عمیق در ماهیت قدّوسیت خداوند و طریق نزدیک شدن به او و رعایت نظم لازم در مناصب خدمتی و کسب مجوّز از خود خدا فرا می‌خواند؛ تا دریابیم که نزدیک شدن به حضور مقدّس خداوند و حتّی خدمت به او، بدون کسب اجازه و مسح لازم، بهای سنگینی در پی خواهد داشت. آیا آنانی که در این ماجرا نامشان برده شد و دست به اعمالی شگرف زدند، نیّت ناپاکی در دل داشتند؟ حقیقت آن است که اکثریت ایشان در جلسات و جماعت‌های خود، قصدشان برافراشتن نام خداوند بود، امّا هنگامی که فراتر از حدود مجاز عمل کردند، به بیراهه کشیده شدند.

در این جا در می‌یابیم که هر چند شخص در سایر برکات و عطایایی که به او بخشیده شده به درستی عمل نموده، امّا چنان چه در سایر منصب‌های خود خوانده که بدون مسح خاص و اجازه لازم از خداوند است، به تعلیم کلام خداوند بپردازد، چه تاوان سختی در انتظار او خواهد بود؛ همان گونه که کلام خدا ترس مقدّس از خدای زنده را برای ما یادآوری می‌کند: "افتادن به دست‌های خدای زنده چیزی هولناک است."

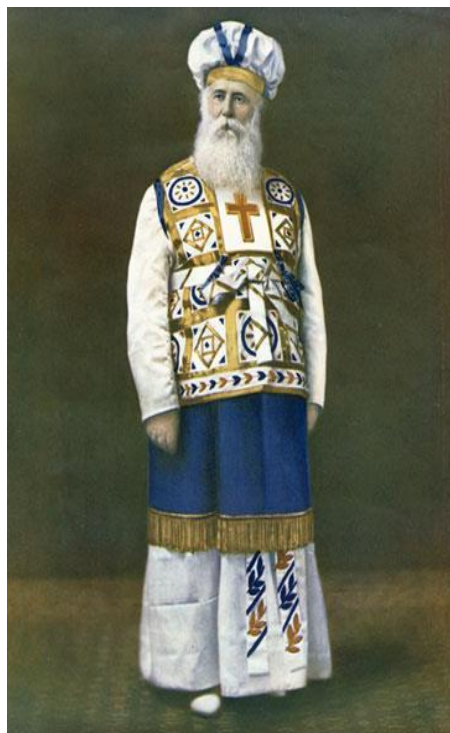
از آن جایی که باور به تقسیم بندی اعصار کلیسا به هفت دوره زمانی، تعلیمی خارج کلام و از بنیاد غلط بوده پس می‌توان نتیجه گرفت کسانی که این آموزه را ابداع کردند به هیچ وجه مسح خدمت کلام را نداشتند بلکه صرفاً مطالعه‌گر و کاوشگر در کلام بودند. لذا با شروع چنین آموزه غلطی راه برای ورود سایر تعلیم اشتباه دیگر همچون پیدا

کردن رسول خاص آن عصر یا پیغام‌آور خاص دوره هفتم و تعالیم وحشتناک دیگر همچون پیوند زدن ایلای ملاکی باب ۴ با فرشته دوره هفتم باز گردید.

همان گونه که در رساندن مژده خوش انجیل می‌بایست ابتدا هر شخصی با ریشه و آغاز شکل‌گیری اولین گناه و به اشتباه رفتن آدم، به طور کامل آشنا گردد، تا آنگاه بتواند قانون قربانی و فیض خدا در خون خداوند عیسی مسیح را درک کند. برای زدودن تعالیم اشتباه در خصوص اعصار کلیسا و تمام آموزه‌های برآمده از آن، هر ایمان‌داری می‌بایست با تاریخ و حقیقت چگونگی شکل‌گیری این افکار به طور کامل آشنا گردد، تا از تعصب کورکورانه بیرون آمده و به اصل کتاب مقدس برگردد. که منظور از این کتاب، همین می‌باشد.

لیکن همچنان که پیش‌تر بیان شد قضاوت در پایان کار با خدا است و مؤلف صرفاً در پی آشکارسازی مطالب برآمده است و توصیه پطرس رسول را در پایان در قلب خود می‌سپارد که: "لَٰهٰذَا اِیُّ بَرٰادِرٰنْ بَیْشْتَرْ جَدْ وَ جَهْدْ کَنَیْدْ تَا دَعَوْتَ وَ بَرْگَزَیْدْگِیْ خَوْدْ رَا ثَابِتْ نَمَایْدْ زَیْرَا اِگَرْ چَنینْ کَنَیْدْ هَرْگَزْ لَغْزَشْ نَخَوَایْدْ خَوْرْدْ."

تصاویری مربوط به کتاب:



جان الکساندر داوی با لباس کهناتی



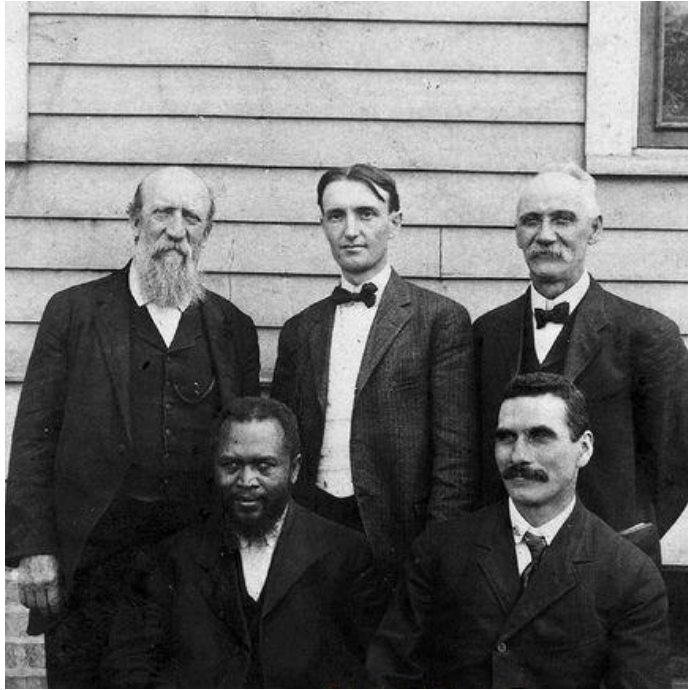
مزار چارلز تیز راسل که بر روی قبر او نوشته شده: پیغام آور لائودکیه و همچنین هرمی به یادگار در برابر قبر او نهاده‌اند.



بر روی مزار ویلیام برانهام هرمی به عنوان سنگ قبر نصب شده که اسامی دوره‌های کلیسا که او مقرر نموده نوشته شده و همچنین آیات باب ۴ ملاکی و همین طور مکاشفه ۱۰: ۷ نوشته شده است.



چارلز پارام و ویلیام سیمور



بالا چپ به راست: جان آدامز، اف. اف بوسورث، تام هزمالهالچ
پايين چپ به راست: ويليام جی سيمور، جان جی ليک

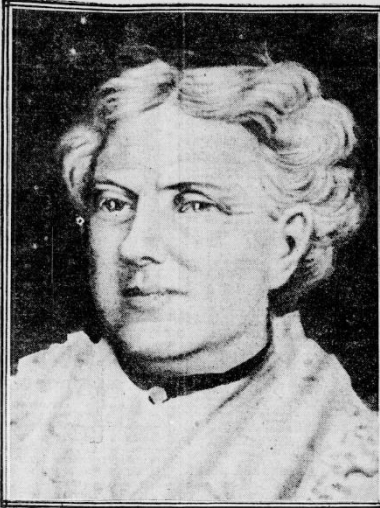


الن جی وایت



فرانک سندفورد

Five Fanatic "Demon Expellers" and Woman Whom They Tortured to Death.



Letitia Greenhaugh.

to the moment he stepped off the witness stand.

"And today, not satisfied with being responsible for her death, he must reach his sly, murderous fingers into her grave and say she begged him to take her away with him and kiss him. Is not this a Memphis-telegram—wreak in the Garden of Eden?"

Manton Speaks for Prisoner.

Attorney Manton occupied the entire evening session pleading for Constantine. The prisoner appeared to feel his situation more keenly than ever before. On the way across the bridge Constantine shook and trembled, and said to his guard:

"They are robbing me hard, aren't they?" After his lawyer had finished and Constantine realized that his case was close to the jury, he showed considerable fear.

Mr. Manton read a great deal of law to the jury on the value of circumstantial evidence, and said that all he asked for his client was a square deal.

"Who is Constantine?" he asked. "Is he other than as he described himself—an ordinary young city man? There was no harm in his life until the time he met Mrs. Cheney. The prosecution has attempted by innuendo and slur to blacken his previous reputation. He did nothing more than use his father's business name and appoint a telephone in a

PRESCRIBE LIQUOR; GO TO JAIL

Judge Cleland Rebukes Doctor for Giving Paroled Man Brandy.

SAYS "SOAK" WAS ON HONOR.

Threatens Drastic Punishment; Hint to Other Physicians.

"Should you ever again prescribe liquor for a man on my parole (as you'll go to the county jail)," was the ringing rebuke Judge Cleland last night administered to Dr. M. A. Weidenhaff of South Center avenue and Nineteenth street.

Physician and court had a warm session. It came about through the doctor prescribing a teaspoonful of brandy for Joseph Hapke, who twice painted over himself when in



Top row—Mrs. Louise Smith, Miss Jennie Greenhaugh, Walter Greenhaugh.
Bottom row—Harold Mitchell, Mrs. Harold Mitchell.

بالا: خانوم لوییز اسمیت، دوشیزه جنی گرینهاولگ، والتر گرینهاولگ

پایین: هارولد میچل، خانوم هارولد میچل

منابع اولیه:

Larkin, C. (n.d.) *Clarence Larkin*. In *Encyclopedia Wikipedia*. Retrieved February 27, 2024, from

https://en.wikipedia.org/wiki/Clarence_Larkin

Joachim of Fiore. (n.d.) *Joachim of Fiore*. In *Encyclopedia Wikipedia*. Retrieved February 27, 2024, from

https://en.wikipedia.org/wiki/Joachim_of_Fiore#Theory_of_the_three_ages

Lenart, Š. (2020) The third age: Reflections on our hidden material core. *SpringerLink*

<https://link.springer.com/article/10.1007/s11841-020-00766-9>

Parry, G. J. (2002) *A Protestant Vision: William Harrison and the Reformation of Elizabethan England* (p. 97). Retrieved from

https://books.google.de/books?id=u8BlfZeqCO0C&dq=%22three+periods%22+%22Jean+Bodin%22&pg=PA97&redir_esc=y#v=onepage&q=%22three%20periods%22%20%22Jean%20Bodin%22&f=false

Clouse, R. (1968) *Journal of the Evangelical Theological Society*. Retrieved from

https://etsjets.org/wp-content/uploads/2013/05/files_JETS-PDFs_11_11-4_BETS_11_4_181-193_Clouse.pdf

Dentice, M. S. (2024, January) The originality of Joachim of Fiore. *Patheos*. Retrieved from

<https://www.patheos.com/blogs/innewestdays/2024/01/the-originality-of-joachim-of-fiore>

Historicist interpretations of the Book of Revelation. (n.d.) *Encyclopedia Wikipedia*. Retrieved February 27, 2024, from

https://en.wikipedia.org/wiki/Historicist_interpretations_of_the_Book_of_Revelation

Rice, B., González-Velasco, E., & Corrigan, A. (2017). *The Life and Works of John Napier*. Retrieved from

https://link.springer.com/chapter/10.1007/978-3-319-53282-0_1

- Eastern Lightning. (n.d.) *Encyclopedia Wikipedia*. Retrieved February 27, 2024, from https://en.wikipedia.org/wiki/Eastern_Lightning
- YouTube videos. (n.d.) *Source: YouTube*. Retrieved from https://www.youtube.com/watch?v=e2s7_qYVW7k
- Voice, T. (2020). *Beware the Church of Almighty God / Eastern Lightning*. Retrieved from <https://news.kehila.org/beware-the-church-of-almighty-god-eastern-lightning/>
- McDonald's murder in China: 'Evil cult members' face trial for woman's death. (2014, August 18). *The Guardian*. Retrieved from <https://www.theguardian.com/world/2014/aug/18/mcdonalds-murder-china-five-stand-trial>
- China executes two cult members for McDonald's murder. (2015, February 2). *BBC News*. Retrieved from <https://www.bbc.com/news/world-asia-china-31087839>
- Deadly attack raises concern about growth of 'evil cults' in China. (2014, June 7). *Los Angeles Times*. Retrieved from <https://www.latimes.com/world/asia/la-fg-china-cults-20140607-story.html>
- Millennialism. (n.d.) *Encyclopedia Wikipedia*. Retrieved February 27, 2024, from <https://en.wikipedia.org/wiki/Millennialism>
- The Great Disappointment. (2005, 2015). *Grace Communion International*. Retrieved from <https://web.archive.org/web/20160323081916/https://www.gci.org/history/disappointment>
- Weber, T. (1999). *Dispensational Premillennialism: The Dispensationalist Era*. Retrieved from <https://christianhistoryinstitute.org/magazine/article/dispensational-premillennialism-the-dispensationalist-era>
- Bible, L. (2017, June 21). *Dispensations*. Retrieved from <https://www.dakebible.com/dispensations.htm>
- Nichols, S. (2020). *Dispensationalism*. Retrieved from <https://www.ligonier.org/podcasts/5-minutes-in-church-history-with-stephen-nichols/dispensationalism>
- Vlach, M. J. (n.d.) *Dispensational Theology. The Gospel Coalition*. Retrieved from <https://www.thegospelcoalition.org/essay/dispensational-theology>
- Unknown Source. (n.d.) *Doctrine of the Church: Seven Church Ages*. Retrieved from

<https://stanmurrell.org/wp-content/uploads/2012/10/doctrine-of-church-seven-church-ages.pdf>

Larkin, C. (1918). *Dispensational Truth*. ISBN: 0001473727. Retrieved from <https://www.bibleandbookstore.com/dispensational-truth-clarence-larkin-p-9.html>

Graves, D. (2010). *Pierre Poiret's Sober Mysticism*. Retrieved from <https://www.christianity.com/church/church-history/timeline/1701-1800/pierre-poirets-sober-mysticism-11630201.html>

Tangelder, J. (2024). *Vol 28. Issue 9 (1978)*. Retrieved from <https://outlook.reformedfellowship.net/sermons/dispensationalism-darby-and-scof>

Thomas, D. (2009). *A Short History of Dispensationalism*. Ice. Retrieved from https://digitalcommons.liberty.edu/pretrib_arch

Millennialism. (n.d.) *Encyclopedia Britannica*. Retrieved from <https://www.britannica.com/summary/millennialism>

Chung, S. W., & Mathewson, D. L. (2018). *Models of Premillennialism*. Retrieved from https://books.google.de/books?id=OcpwDwAAQBAJ&dq=Papias+historic+premil&pg=PT16&redir_esc=y#v=onepage&q&f=false

Six Ages of the World. (n.d.) *Encyclopedia Wikipedia*. Retrieved from https://en.wikipedia.org/wiki/Six_Ages_of_the_World#cite_note-1

Allan, V. L. (n.d.) *Theological Works of the Venerable Bede and their Literary and Manuscript Presentation, with Special*. Retrieved from https://web.archive.org/web/20180410112118id_/http://bjh21.me.uk/junk/vthesis.pdf

Scofield's Reference Notes. (n.d.) *StudyLight*. Retrieved from <https://www.studylight.org/commentaries/eng/srn.html>

Seventh-Day Adventists. (n.d.) *Encyclopedia of Arkansas*. Retrieved from <https://encyclopediaofarkansas.net/entries/seventh-day-adventists-5985/>

Cloud, D. (2008, October 14). *Avoiding the Snare of Seventh-Day Adventism*. Retrieved from

https://www.wayoflife.org/reports/a_warning_about_seventh_day_adventism.html

Reed, D. A. (1993). Adapted by Jehovah's Christian Witness, from the book *Worse Than Waco: Jehovah's Witnesses Hide a Tragedy*. Retrieved from <https://www.bible.ca/jw-history.htm>

Grundy, P. (2007, January 2024). *Have There Always been Jehovah's Witnesses?*. Retrieved from

<https://www.jwfacts.com/watchtower/always-been-witnesses.php>

Russell, C. T. (n.d.) *Encyclopedia Wikipedia*. Retrieved from https://en.wikipedia.org/wiki/Charles_Taze_Russell

- Bible Students Book Store. (1923). *The Laodicean Messenger*. Retrieved from <https://archive.org/details/TheLaodiceanMessenger/page/n127/mode/2up>
- Bible Students Daily. (2018, January 31). *Jesus Feeds The Multitudes With Fish and Loaves of Bread*. Retrieved from <https://biblestudentsdaily.com/tag/messengers-to-the-seven-churches>
- Redeker, C. (2006). *Charles Taze Russell: Messenger of Millennial Hope*. Retrieved from <https://ia801304.us.archive.org/11/items/PastorC.t.RussellMessengerOfMillennialHope/MessengerMillennialHope.pdf>
- Woodworth, C. J., & Fisher, G. H. (1917). *The Finished Mystery. Studies in the Scriptures. Vol. 7*. Brooklyn, N.Y.: International Bible Students Association. Retrieved from <https://archive.org/details/TheFinishedMysteryTextVersion>
- Herald of the Morning. (1876, January 1). *The Great Pyramid*. Retrieved from <https://web.archive.org/web/20070927191456/http://www.heraldmag.org/olb/Contents/history/barbour%20pyramid.htm>
- Synan, V. (n.d.). *Dictionary of Pentecostal and Charismatic Movements*. Grand Rapids, MI: Zondervan Publishing House.
- Goff, J. R. (1988). *Fields White unto Harvest: Charles Fox Parham and the Missionary Origins of Pentecostalism*. Fayetteville: University of Arkansas Press. Retrieved from <http://plainshumanities.unl.edu/encyclopedia/doc/egp.rel.038>
- Christian History Institute. (1998). *American Pentecost*. Retrieved from <https://christianhistoryinstitute.org/magazine/article/american-pentecost>
- Cloud, D. W. (n.d.). *Azusa Street Mission*. Retrieved from <https://www.tribwatch.com/azusa.htm>
- Hamilton, J. W. (2004). *What do you think of the Azusa Street revival with William J. Seymour?*. Retrieved from http://www.christianlibrary.org/authors/Jeffrey_W_Hamilton/LVanswers/2004/2004-08-24a.htm#top
- Morton, B. (2017). *Yes, John G Lake was a con man: a response to Marius Nel*. *Studia Hist. Ecc.* [online], 43(2), 1-16. Retrieved from https://www.scielo.org.za/scielo.php?script=sci_arttext&pid=S1017-04992017000200002
- Chicago Tribune. (1907, September 21). *Archived Newspaper: Chicago Tribune from Chicago, Illinois, page 1*. Retrieved from <https://chicagotribune.newspapers.com/image/350271560/?fcfToken=eyJhbGciOiJIUzI1NiIsInR5cCI6IkpXVCJ9.eyJmcmVlXzZpZXctaWQiOjM1MDI3MTU2MC>

wiaWF0IjoxNzIxNjQwOTM3LCJleHAiOjE3MjE3MjczMzd9.15pCjk56Dx3N4-Zbb0zKI2gE8xAqg_jEiY5HOIRiVBU

Chicago Tribune. (1907, September 22). *Archived Newspaper: Chicago Tribune, Chicago, Illinois. Page 3*. Retrieved from

<https://chicagotribune.newspapers.com/article/chicago-tribune-insane/47291891>

Chicago Tribune. (1907, September 22). *Archived Newspaper: Chicago Tribune, Chicago, Illinois. Page 3*. Retrieved from

<https://chicagotribune.newspapers.com/article/chicago-tribune-the-parhamite-killings/32074010/>

Long, D. (2019, June 9). *The Parhamite Killings. The Messed Up Church podcast*. Retrieved from

<https://www.themessedupchurch.com/blog/the-parhamite-killings>

Dowie, J. A. (n.d.). *John Alexander Dowie. Encyclopedia Britannica*. Retrieved from <https://www.britannica.com/biography/John-Alexander-Dowie>

Morton, B. (2012, November). *The Devil Who Heals': Fraud and Falsification in the Evangelical Career of John G Lake, Missionary to South Africa 1908–1913. African Historical Review*. Retrieved from

<https://www.researchgate.net/publication/271757518>

Barnes III, R. (2009). *F.F. Bosworth: A Historical Analysis of the Influential Factors in His Life and Ministry*. In the Faculty of Theology, University of Pretoria. Retrieved from

<https://repository.up.ac.za/bitstream/handle/2263/26869/Complete.pdf?sequence=7&isAllowed=y>

Lindsay, J. G. (n.d.). *James Gordon Lindsay. Encyclopedia Wikipedia*. Retrieved from

https://en.wikipedia.org/wiki/James_Gordon_Lindsay

Lindsay, G. (n.d.). *John Alexander Dowie: A Life Story of Trials Tragedies and Triumphs*. ISBN-10: 0899859852. Retrieved from

<https://www.amazon.de/-/en/Gordon-Lindsay/dp/0899859852>

Data Space: *dbpedia.org*. Retrieved from

https://dbpedia.org/page/Frank_Sandford#

Revival History Site. (n.d.). *Voice of Healing*. Retrieved from

<https://www.revivalhistory.com/products/voice-of-healing-48-magazine-collection>

Teleios Ministries. (1949, February). *SHREVEPORT, LOUISIANA, No. 11*. Retrieved from

<https://teleiosministries.com/pdfs/voice-of-healing/4902.pdf>

Millevo, R. (n.d.). *William Marrion Branham*. Retrieved from

<https://www.end-time-message.org/william-marrion-branham-1909-1965>

- Liardon, R. (2006). *The Azusa Street Revival*. ISBN 10: 0-7684-2366-X. Retrieved from <https://ucuilorin.wordpress.com/wp-content/uploads/2018/03/roberts-lairdon-asuza-street-revival.pdf>
- Paisley, C. (2022, April 9). *Where did William Branham get the revelation of the seven seals?*. Retrieved from <https://christiangospelchurch.org/where-did-william-branham-get-the-revelation-of-the-seven-seals/>
- Arnn, P. (2013, November 4). *A Look at the Life and Teachings of William Marion Branham*. Retrieved from <https://cabuniversity.com/a-look-at-the-life-and-teachings-of-william-marion-branham/>
- Branham, W. M. (2005). *An Exposition of the Seven Church Ages*. Jeffersonville, Indiana: Voice of God Recordings. Retrieved from <https://web.archive.org/web/20200616111515/http://download.branham.org/pdf/ENG/BK-AGES%20An%20Exposition%20Of%20The%20Seven%20Church%20Ages%20VGR.pdf>
- The Church of God International. (n.d.). *The Seven Churches of the Apocalypse*. Retrieved from <https://www.cgi.org/the-seven-churches-of-the-apocalypse>
- The Seven Churches Ages. (2022, October 8). *The Seven Churches Ages*. Retrieved from https://en.believethesign.com/index.php?title=The_Seven_Churches_Ages#cite_note-3
- Strom, A. (1996). *THE ENIGMA OF WILLIAM BRANHAM. GREAT HEALING REVIVALISTS - HOW GOD'S POWER CAME*. Retrieved from <http://www.evanwigg.com/revival/portrait/healing.html>
- Let Us Reason Website. (2021). *Quoted: Let Us Reason*. Retrieved from <http://www.letusreason.org/Latrain26.htm>
- Jackson, R. (2000, November 1). *Dreams of Bro. Raymond Jackson*. Retrieved from <https://fachurch.org/2000/11/01/publications/contenders/bro-raymond-jackson/dreams-of-bro-raymond-jackson/>

منابع ثانویه:

مسح قدس الاقداس: لوک رایان

<https://persian-ljc.com/>

مکاشفه سر هفت کلیسا: لوک رایان

<https://persian-ljc.com/>

ایلیا در گذر تاریخ: لوک رایان

<https://persian-ljc.com/>

هفتمین فرشته کرناواز: لوک رایان

<https://persian-ljc.com/>